

شَمْسُ الْمَمَالِكِ كُلِّهَا اِبْرَانُ
وَنَقُولُ نَاصِرُ دِينِنَا سُلْطَانُ
مَلِكِ الْمَمْلُوكِ اَبُو الْمظْفَرِ بْنِ
ظَلَّ الْأَمْرَ عَلَى الْمَغَارِقِ رَتَبَةً
وَرِثَ الْخِلَافَةَ كَابِرًا عَرَبِيًّا
مِنْ نَاصِرِ الدِّينِ اِسْمُ حَوْضٍ عَلَى
شَرَفٍ تَقَادَمَ فِي فُرُوجِ أَصُولِهِ
قَرَّتْ بِرُؤْيَيْهِ الْعَيْنُ وَشَفَعَتْ
عَدْلُهُ وَمَعْرِفَةُ بَعْجِ وَضْعِهِ
فَارْفَضَ سِوَاهُ وَامْسَكَ بِزَيْلِهِ
فَالدِّينَ وَالْدُّنْيَا بِطُوعٍ عَنَّا
لَمْ يَنْعُطْ مِنْهُ الْعَيْنُ الْمَغْنَمُ
أَلَّهُ سَخَّرَ جَاحِثَاتِ بِلَادِهِ
أَنَّ الْأَكَا سِرَ الدِّينِ تَقَرَّرَ
فَرَقَ عَلَى رِقْعِ الْعَالَمِ مُتَجَلِّيًا
إِنَّ الْمَمْلُوكَ وَإِنْ تَعَرَّضَ نَصْرُهُمْ
فَإِذَا تَرَجَّعَ فَالْجَمْعُ السَّيِّئُ
وَإِذَا تَجَسَّسَ جَيْشُهُ فَمَعَايِرُ الْأَمْرِ
وَإِذَا تَقَرَّرَ فِي الْجُلُوسِ مَرَحًا
وَإِذَا تَنَوَّاهُ الْوَسَائِدُ مَفْرَحًا
لَمَّا مَتَّعَ مِنَ الْفَخْرِ اِرْبَابَ

وَسَمَا الْخِلَافَةَ عِنْدَ نَاطِقِهِ
اِنْقَلَبَ مِنْ ذَاهِبِنَا سُلْطَانُ
هُوَ فِي تَحْمِيدِ سَمِ بَرْهَانِ
هَلْ فَوْقَ ذَلِكَ رَتَبَةٌ أَمْ شَأْنُ
فَابُوهُ وَهُوَ وَجَدَهُ الْخَاقَانُ
كُلُّ الْوَرَى لَا بَلَّ لَهُ الْأَحْسَانُ
لَمْ يَكُوهُ تَحْتَ السَّمَاءِ الْاَشْنَانُ
بِجَلِيلِ اَوْصَافٍ لَدَا الْأَذَانُ
فِي مَنَعِ صَرْفٍ عِنْدَ قَبْلِ يَنْبَا
ثَالِثُهُ فِي ذَيْلِ الْأَمِينِ أَمَانُ
فَرَسَايِرْ هَانِ خَانِهَامِيدِ
الْأَطَاعِ لَدَا الْبَنَانِ عَنَانُ
لَعْنَانُهُ فَرَهْتَ بِهِ الْبِلَادَانُ
مَهْدُ وَالْبَطَالِ عَلَى مَا كَانُوا
بِنِعَالِهِ قَدَاسُهُ السَّيَّحَانُ
إِنْ لَمْ يُقَالِمْ نَصْرُهُ تَكْثُرُ الْاَهْلَانُ
أَطْرَافُهُ كَمَا سَيِّدُ الْوَبَانُ
سَمِعَ الطَّبَاقَ بِحِكْمِهِ اَعْوَانُ
مُجْمَعٍ مِنَ الْعَلْبَالِ الْأَخْدَانُ
فَيُقَالُ مَا كَسَرِي وَمَا الْأَيُّوَانُ
تَجِيْلَانُ تَخَضَعْتَ لَهُ الْأَكْرَانُ

لما تمكن في الرئاسة شخصه
فرعى بسهم جلالة عين الردي
وشى الاعنة لا تنفأ الشرف
في عهد صلح المراج لعصبة
لما نرايك خلط فاسد امه
قمع الملاحدة الاولى عن صلها
اما الصدى فيها توطن لها
فالبا ب محروب بناء فساده
ثم البهاء اربع ماء بها آيه
وجاعة التوري لاحتياهم
نار السيوف لناصل الدين الذي
نار الحبحم لها غدا من ربها
من غير ناصر بيننا موالك
فالله خلقة صادق ان العلى
دون الملوكة لخصايص
حب النبي الارب سبت له
نار لائمة مخلصا بولا هم
هجت اليهم من عصبة خلص
هم شيعة لاجل الائمة سيد
مولي الوري سدا لثري على الله
في مدحه التورية والانجيل

فاطاعه الامكان والاثم
فتطاطات لجلاله الاعيان
وشى لم يعبد له الا وثنان
علوية وتكمل النقصا
بابية فقصدا لشران
فبيوتها ما ان لها بنيان
ان ماله الا همتا او طان
ثم المحافظ ببيت حركان
والصبح من انزل هو الظلم
دينا ودنيا فاطا نار ان
سبت بنار سيوفه النيران
هنتهم الاحقاد الخذلان
يصغوبه الايمان والاديان
من دون ادنى مرتقا عيان
منها السخا والعدل والايمان
يمد دبه لسم العلى فصيا
واطاعهم فيها احتوى الامكان
مرقوا الى ذكر الحسب ولا نوا
ابرار من خلقت له الا كو ان
سارى لشرى ان اصبح الطغيان
نطق الزبور وانزل الفرقان

اعني علياً من بطور شانه
من كان يمدحه الاله الملك
ما شعره ما قدره بمدح من
صلى عليه والدموع الوري
من مثل ذا الساطع عرف كا
وجبت مودته ويندب حله
نضاختا لشوقه عيناي
سماعتا لذكره اذ ناي ان
ان اللسان المصغرة ما لفته
اني وربى من زمان ترعى
اروى من الشعر الزلا واستغ
يا رب صل على النبي محمد
واقبل تضرعنا اليك بحقه
وامن علينا اقمرا ايامه
اني على ما دح لك لم انزل
من نعمة الله البحر اثير سبقي
من شتر لا نزلت القلأ بها
اخوانا يدعون فيها دائماً
والكل منك موظفون وحقنا
فاذا رايت بان تم تفضلاً
دم وابق واسلم ما نغم مثله

موسى الكليم مناخى طان
ياقي به متوله حكران
بثني عليه الله والفرقان
ما حملت بشمارها الاكنا
حق الولاء عليكم الامعان
افتى بذلك متى العرفان
مبدل الالالى فيها المرحان
ذكر القريض لمذكر لسان
فاذا تكلم فاللبيب بيان
في حرقتي عدمت الى الامران
ما ان بد المديحه ظمآن
والال والاصحاب باسبحان
وانصرف نصر العز يا ديان
ما القلب الاكليك والديان
ولبي ابو حسن يا سلطان
من سادة عزت لها الاخوان
من بعد ما خلى الورى الطوان
لك يا مليك وكلها جيران
قطعه مناك ليس ذابها
فامن والا كان ذا الحرمان
شمس الممالك كلها ابران



هو الله تعالى شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان
اعلیحضرت سلطان بن سلطان شاه ایران سلطان
ناصرالدین شاه قاجار خداوند ملکه از یوم نهضت از
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت و ورود موبک
مسعود بمقر سر ریاضت که بدستخط مبارک فرین فرمود
بعی و ایتهام اتل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشیر
بکشکول در بندر بسبی بزبور طبع در آمد و چند قصه
و پذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب و
مزید نمود ایتد که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که به پیمنت و مبارکی بخاست خداوند تعالی و قادر بهیمن و جشد
عمران بشرط سلامت مزاج می نویسم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت کیدان تفصیل نوشته
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی و
مید هدایت الله تعالی می نویسم بعد از آن از روزه جلوس و رکشی تفصیل همراهان در طی روز

نامه کشتی نوشته خوانده شد چون الله تعالی و حسن توفیق

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر ۱۲۹۰

از طهران بفرم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال کمال تمام است که اخبار سفر فرنگستان
شده است و چند روز هم بود که سینه در دوز کام شدیدی عارض شده و هیچ احوال خوب نبود

۳۱ (ایران) کسالت و ضعف بنیه بهر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را بان کسالت ندیده بودم ^{مکمل} تا
 علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم و غیره بودند قدری ایستاده رفیقیم و اندر کوچ پنجمش الحاره
 سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بودند داخل و خارج شهر در راه و بیراه را ندیم بطرف اسب
 دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفیقیم بالا خانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر
 شده بودند نه از مردم بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخو ریمور میرزا احسان الدوله حاج
 آقا اسمعیل و سایر پیشوایان بودند این حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از
 نه روز اسبها را دو اندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطلخ خاصه است چنان
 پرتق اول ابر داشت یک پرتق اول را هم اسب و جمیع الله میز را برداشت اسب قبل
 حمدی قلیخان پرتق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی نفرای خارجی بجهت
 وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن آمدیم
 سرپردهای تازه که همه ترمه و زری و غیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی جمیع علیخان
 آمدند و والده شاه را دیدیم ایشان دو شب در آنجا ماندند با دشمنیدی هم همه روزه می آمدند

سه شنبه بیست و چهارم

رفیقیم بهارت دولتی کن و بهار و زوار شده بجهت شکار بهابور بای عوالی کن رفیقیم نایب است لطفه
 در رکاب بود از پیشین زمان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقر خان حسین خان اسد الله خان
 بودند میر شکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نه روز یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم
 آنکه الله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بجهت الله فراموش در نهایت صحت و سلامتی
 است و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز
 خورنی نشده چنانچه و شکوفه هم در شمرات قریب با تمام است کل نزد و کل سرخ هم گشت
 تک دیده میشود جمیع قلیخان کیشت به شهر رفته با حالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست و پنجم

۴ (ایران) در عمارت کن توقف شد این الدوله غلامحیدر خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده

پنجشنبه بیست و هشتم

رفیق قوری چای بنهار آبخا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضه الملک عکاس باشی و سیاه پیشخستان حاضر بودند آفتاب کردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مرجعیت بمنزل شد انیس الدوله از شهر آمده بود مکتب مزاجی دارد

جمعه بیست و نهم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخستان و غیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز مینف افندی ایلمچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترسه و غیره افراسشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفیق صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنة عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر کباب داشتند بودند احمد تنباده میوزید ایلمچی آمد و دو نفر هم باپ سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده به مملکت خود برو دینف افندی زبان فرانسه میداند به خصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا موط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و نهم

صبح سوار شده رفیق تنگه سولقان دست چپ راه آبش را خوبی دارد و بقدر یکت سنک آب جاری بود آفتاب کردان زدند آبخا بنهار خوردیم نایب السلطنة در کباب بود از پیشخستان این الدوله ادیب الملک و غیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشنا صبحکه امروز از شهر آمده بودند خنرو میرزا و قایم کاحسام الدوله سر متب فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقابست شرفیاب شد مینف افندی مجدداً امروز به

۵ (ایران) بحضور آمد جناب قاسم محمد بهمنانی بدین آمده بودند خازن الملک جابر الا
که باید همراه برد آورده بود

شنبه غره شکر ربیع الاول

صبح آنجا رسید که از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعا
سفر خواندند سپهر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس سبی که از عربستان بجهت صطبل
خاصه آورده بودند از زبان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صد
عظم هم از شهر رسیده اجبار حوب انیستان داشت عرض کرد و ایر الملک هم سوار
ورار ترکمانی با صدر عظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیک کن مرض شده شهر معاودت
منوذر شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله بصره الدوله و
معتمد الدوله از قوری جای مرض شده شهر معاودت منوذر و سبکو وزیر مختار دولت
که تا ازلی بایستی باید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل درگاه
صینیخ الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد
همه یقیناً آن امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم ربیع الاول

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم بخیر سنک راه است هوا گرم و کرد و خاک بسیار بود
معیر الملک امروز مرض شده شهر رفت حاجب الدوله الی ازلی در رکاب است
عضد الملک و شب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرض شده شهر
معاودت منوذر قراولی اردو و تا ازلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن شهر حرکت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اول

صبح سوار اسب شده صدر عظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر نواید و میرزا قهرمان
این شکر و غیره هم طرغم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شخصت راس سب

۶ (ایران) اسب بجهت صطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور که در ایندیک صد
 نفر سواره مگر می بسیر کردی حاجی آقا بیک از سان که گفتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت
 کنان را ندیم بعد از آن بجاسکه نشیتم منزل امروزه کاروان شکست است مسافت راه سه
 فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند
 همه جاسیره و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بودند دیده شد

جمع چهارم

صبح سواره کاسه شده بطرف عبداللہ آباد روانه کشیم پخیر سنک راه است هوا گرم کرد
 و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته
 در اطراف و حوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه زرد و زرد صید کردم
 امروز حکیم دیکسون و میسوطومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که نفرکستان می آیند
 میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معادن الملک و محض شده بشهر رفتند نیز موسی رئیس فرنگسکرم
 امروز محض شده

شنبه پنجم

امروزه زنده و دوقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب شهر است اردو زنده اند پنج
 پخیر سنک مسافت است از دهاک خاک علی و غیره که نشیتم صبح که سوار شدم صدر اعظم
 وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم دم کالسه که آورده قدری صحبت داشتم سواره
 ایلات قریب بیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود حضور
 آمد محمد صادق خان قزاقی نایب اجودان همراه او بود و بعد بعضی شایزادگان متوقف قزوین
 مثل سخی میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و
 کلانتر و که خدایان شهر و غیره توسط ایلمانی حاکم قزوین دسته دسته به حضور آمده معرفی شدند
 نهاردین راه جرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که غقب مانده بود
 بچاپاری رسیده بار و طحق شد سواره ابو الجحی اسد خان قزاقی که جزو غلامخانه هستند

۷۰ (ابرک) با صاحب دیوان از آردن بایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدین پسر اسد خان
 که سرکرده سوار است جوان خویشیت نزد یک شهر سوار اسب شده با صدر عظم صحبت کنان
 دارد و در دوشیم صدر عظم مرخص شده شهر رفت با دست سردی می آمد شب گذشته بسیار
 کم خوابیده بودم اسب یک شبانه ششم زودتر میل با شراحت کردم
 امروز منزل آقا بابا است صبح باران شدید می می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز بیبارید
 این باران برای قزوین بسیار نافع است ایطالی نیز از اب و تراب عمومی میرزا برکت حکیم
 مرحوم را به حضور آورد و چنین مقرر است بعد سوار شده با صدر عظم صحبت کنان از کنار شهر
 گذشته افتادیم بجاده آقا بابای و پیر الملک از اینجا مرخص شده شهر رفت هوای امروز
 برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صبح یکسره کل و سبزه است در باغات
 قزوین کبک و کل درخت دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبنم بگل زد و کفتم از ریشه و تخم آن ساو
 و در طهران بکار نهند و در زیر دست قریه محمود آبا و شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
 سردی میوزید و در کاس که خورده شد از پیشتر نشان مشکوه الملک و غیره بودند چاه است
 بغروب مانده و در منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که
 کل بجز باو چادر باران داشت تا صبح متصل می آمد و یکسرا قدرت پرورن رفتن نبود و از
 شدت سرما همه افسرده و دوشنبه بیستم از کار مانده بودند
 باید بجز آن رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت
 دیده و شنیده نشده بود و دو فرسنگ از راه را سوار کاس که شدیم بعد چون راه کاس که
 بد بود سوار اسب شده کاس که باران کرد و اندک صبح امروز همه سبز و گل بود اما سرما همچو
 میکداشت کسی احساس چیزی کند یا لطف حضرت و طراوت صبح شود با اینکه کج و سرد است
 خیزشیده بودم از شدت سرما معلوم بود که هیچ لباسی ندارم زیرا که دکت خزان دره بود
 که آب کی می آمد و در آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود و حضرت الملک این حضور

۸ (بر ۱) صلیح الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق و غیره بودند بعد از چهار کشتل مرور بالا فتم
 این کوه خزان شک ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
 اغلب جا با زراعت و بی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث و ند می کنند
 حسن علی خان جبرال که جزو همایان است امروز وارد دوشنبه با صدر اعظم صحبت کنان
 میر فتم بالا می کوه ده بنظر آمد کمان کردم خزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
 غیاث و ند سر کرده سواره غیاث و ند احداث و آباد کرده است خوب جایی را آباد کرده
 که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگ و نیم راندیم تا بخزان رسیدیم
 اعضاد السلطه نصره الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصره الدوله شکایت زیاد از سرما
 و باد دیشب داشت می گفت خیلی صدمه خور دیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه
 غلیظی در هوا بود که گاه به گاه هم ببارید جوهر سرما طوری بود که آب مانند رشتان بچ می بست
 سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلمانی و صاحب
 دیوان صحبت کنان میر فتم راه این منزل را قدری بکلم دولت ساخته اند و راه کو بهمارا
 حاصل کاشته اند محمد یقینان جلورفته بود بسکار کبک می گفت قوی دره پایاس زرد زیاد
 بود خلاصه همه جا راندیم محمد یقینان جلورفت آفتاب کردان زدند آب شاه رود زیاد
 بود و کل آلود عضد الملک عکاس باشی صلیح الدوله مشکوه الملک امین السلطه امین حضور
 محمد یقینان و جمیع ائمه میرزا علاءالدین خان امین السلطان جعفر یقینان و غیره بودند چهار آورند
 آدم و جمیع ائمه میرزا که در شط کوفه باب زده بود و با کمال جرات این جا هم با اسب باب
 زده و حتی جرات کرده تا عصر آن جا بودند بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
 دو کاسه خیلی خوب دیدم که تا جوشیردانی بجهت فروش بطهران می برد
 هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره و سیعی زده

زده بودند بجهاد با دهم بود صدر اعظم بعضی نوشتجات از عهده الملک آورد و ملاحظه شد چنانچه
 امروز بمبئی میریم صبح زود سوار شده رو بر راه نهادیم حسام السلطنه از راه کبندی آمده بود بکندریا
 تازه خریده است در منزل آقا با ازار دو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایفانی صحبت
 کنان رفیقیم بود ابر خلاف ایام گذشته گرم و مکنس باد بود راه بهم خوب بود و از بیراهه رفیقیم تا به چکنال
 بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز گنه گنه خرده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
 رو بمنزل اندیم درین راه میرا ابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعت الله خان رشتی نصرت الله خان طاش
 کر کارزدی دیده شد نواره ابو اجمعی نصرت الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه مختار بودند
 نزدیک منزل جناب حاجی طار فیح جتهد کیلانی بحضور آمد چون نزدیک بیورت قدیم که پامی سرو
 هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود در دو روز و نه روز در آنرا نزدیک بمبئی در قوه
 که پناه از باد بود زده بودند با وجود این نه کام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینک
 درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدیدی میوزد بطوری محنت و شدیدی است که در چنجا
 زمین که در اینجا رسته کیسه بطریقیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در حال بمبئی هرزه بیل همه جا حاصل
 کاشته اند کیسه وشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراسیر از لو شاک
 مار گرفته حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از بلاک جسته اینجا با مار زیاد دارد

چهارشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیر تر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفیقیم جناب حاجی طار فیح
 جتهد در سمرقند ملاقات شد بیل بمبئی که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و همرو
 بسبب کیلان از همان جانب در سوابق ایام پانچوی بر روی آن بود که قوافل عبور از آن بسیار
 صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پم در محال استحکام توسط جناب حاج
 طار فیح بر روی رودخانه مرز ساخته شده است حاجی طار فیح همان صحبت فرماست که در
 هشت سال قبل ایشانرا دیده بودم از پل گذشته سیرعت را ندیم تا به قیل و رسیدیم همان

۱۱۱ ایران مکان که چند سال قبل فرستادگان صرف نهار شد باز هماغه نهار صرف شد تا پنج بها کرده و آنرا تازه کل داده بود و طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وار و منزل شدیم سرای پرده را کنار رودخانه زده بودند و زمین راه آب باز و شنا کردی دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

جمع یازدهم

باید ظرف امام زاده هاشم حرکت کرد و صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفیقیم راه امروز بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جا آب افتاده و متجاوز از هزار قدم کل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای اسب صدر اعظم در کل لغزیده از اسب پرست شد ولی هیچ وجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این السلطه بوده از خاطر پرست شده مرده است اعتضاد السلطه عماد الدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رودیم که محاج بنای آن از خزانه دولت توسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل نمیتوانست از آن عبور کند ولی کاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه فرور که وصل سفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستم شکوه الملوک صبیح الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است و در شکه مارا حاضر کرده بودند در آن نشسته را ندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود به شهر رشت است و شب هوا خیلی سرد بود و صبح روز دوازدهم قدس راه را سوار اسب بودیم بعد بدر شکه نشسته را ندیم وزیر مختار دولت روس و سیو کریل مترجم دم در شکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود و پل کل

۱۱ (ایر ۴) گاه گاه میان جنگل میخاند از ده سر اوان و شاه آقاجی هم که شلیم معتمد المملکت که از دست
 باستقبال آمده بود بامیرزا عبدالرحیم خان ساعد المملکت که بپرنس منچکیوف هم اندازد از بطور
 پورخ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شد ند حکیم المملکت که از طهران نامور به پذیرائی
 هماننداران دولت روس بود رسید بنهار راست چپ راه در سایه درختان جنگلی خضر
 نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را
 با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار کیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند
 از علماء لایحه جان و غیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و
 حاجی ملا ظاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از محمدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
 کالک پیاده شده با سپه سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
 با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
 مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای مانده بودند پرنس منچکیوف هم اندازد که کوئل
 ببراک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس همیو که میل ترجم سفارت
 حکیم المملکت یک ساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچکیوف شخص محترم و اراعیان
 دولت روس است و جمال اجودان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشت سال دارد

یک شبته سیر و هم

صبح سوار اسپ شده برای انزلی را ندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیاد
 از اهل شهر تا نزدیکی بوسار ایستاده بودند از بوسار با نظرف از اسپ پیاده شده کالک
 نشستم راه پیره باز در بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر که خانه نه
 خوردیم لکه و گرجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بنگه نشستم قدری دورتر
 از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاهداشته بودند یکی از دولت خودمان است
 که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دیگر کشتیهای دولتی روس بود و یکی از

۱۲ (ایران) از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیکین و حکیم طولوزان نشسته بودند
 کشتی دیگر موزیکان چپان روسی بودند و مادر کشتی خود مان نشستم این کشتی را تازه فرمایش داد
 بودم ساخته آورده اند آنچه لازمه رفعت است از آئینه ها و اسباب اطلاق بسیار ممتاز
 این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریای سیبری نماید بعد از تماشای اطافهای کشتی بعرضه
 آن که سیاهی از ماهوت کل دوزی داشت رفیق وزیر مختار روس در یابیکی را به حضور آورد
 معرفی نمود اینقدر در اینجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاه زادگان عمل خلوت
 که کشتی داخل شد مذ حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت لغروب مانده دارد
 انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک این سلطه لدی الورد و کشتیهای روسی که دور از
 انزلی لشکر انداخته بودند جهت تعیین جای همراهان و بار بار رفتند پنج کشتی از طرف دولت
 آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان سذر و شستند
 کشتیهای کپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
 با ما خواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که حکم ما وزیر امور خارجه
 در زمان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد توسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
 الدوله نایب الحکومت کیلان بود با تمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک
 تمام خواهد نمود این برج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و
 بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است که همان غلام گردش که از چوب منقش است جمیع اسباب
 و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است
 چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه با سردی میوزید شب آهتاب خوبی
 بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان تشریف بازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان می شویم صبح زود برخواستیم

۱۳ (روس) در میانگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از آن برای کشتیها حمل میکنند
هوا سه رقیقتی داشت و بادی مختصر می آمد قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف
و همه بر طرف نشد ولی چون هوا قدری جهیاط داشت بهجیل در حرکت بهتر می نمود و فرستادیم صد
اعظم را آوردند و همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پایین آمدیم حاجی آثار پنج مجتهد دعای
سفر خواند جمیع غریب از بهر قبیل شده بود اول کشتی بخاری خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطنیه
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرسش منجکوفت همانا در و سایرین هم حاضر بودند قریب
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملهترین رسیدند پنج ساعت بعد دوباره مانده لشکر کشتی را
کشیده راه افتادیم سته کشتی تخیلی که حاضر بود متصل شلیکات می نمودند و از جلو و عقب و طرفین
کشتی ماحرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی مانده کشتی ما بهجیل راه افتاد این کشتی ما اطافهای
خوب دارد و همه بار نیست و ممتاز و پاکیزه با قاعده انیشتیخستان امپراطور با ابواب قهوه خانه
و غیره از پیر پورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند ازین قرارند اشخاصی که
در کشتی اول موسوم بقسطنطنیه که مخصوص است بهشند صدر اعظم معتمد الملک محمد الملک
فتی حضور این سلطان صلیح الدوله امین السلطه محمد یقعلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی
غلام حسین خان حققی امین خلوت فرخ خان و حیه اند میرزا حفضر قلیخان قهوه چی باشی آثار رضای ده
باشی میرزا احمد اند فراس خلوت میرزا احمد الرحیم خان مساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجبا
حیدر خاصه تران افغان علی آبدار قاجار محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سده نفر آقا با فتر
اشخاصی که در کشتی بر تنگی بودند غزاله و له اعتضاد السلطه حسام السلطه نصره الدوله
عماد الدوله علاء الدوله الیخانی حنیفخان وزیر فواید امین شکر حکیم الملک حسام الدوله
نصر الملک محمزالله و له شجاع السلطه حنیفخان جبرال میرزا رضا خان اجدان صدارت
ابرهمخان نایب میرزا احمد خان و له علاء الدوله جلودار دو نفر حتمت کفر نوکر ملهترین بهشت کفر
نیو دو بسکی وزیر مختار منته سیو طومسون نایب سفارت انگلیس سیو و کیسون حکیم انگلیس

۱۴ (روس) اسامی اسبها اسب جلغه اسب ظل سلطان اسب جانی اسب صباغ الخیر حسان سلطه

حکیم طولوزان میگفت در یابیکی روس سرطری آب جوش خواسته بود باز کند سرطری شکسته
بار چه از پیشته چشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد در یابیکی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سوال کردم همان تفصیل او کرد و افسوس خوردم نزدیک عصر که
برشته کشتی رفتم کشتی را تفنگی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب با کمال حسرت

خوابیدیم تنه شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع با بیدار دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلو تر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و پدیدخت است و جزء باد کو به محسوب میشود و بوی کزیا
داشت در بعضی جاها سنگت دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند و در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بکری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه دار سکنی داشتند که متحفظ آن برج بودند و دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نوظ است اما حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن و شکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بودند و ادب باد کو به بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم تلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند
همه اهل کشتی با حالت منتقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی
و حکیم طولوزان که نینفاده بودیم و خود داری نمیدیدیم از صاحب منصبان و عکله کشتی جز امیرال
چند نفر از ملاکان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطر عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی مایمی آمد که ماراز و در بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و متوج بود مع هذا اندکی خوابیدیم صبح که برخاستیم بدین
نگاه کردیم دیدم بانه همان طور منتقلب بود امیرال احضار کرده نقشه و دیار ابا او نگاه کردیم

۱۵ (روس) که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرالاطینان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک بدنه شط و لکا خواهیم رسید که محقق دریا چارنج ذرع بیشتر نیست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیک بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنگران و مازندران میرفت کشتی خیلی بخاری هم دیده شد موسوم بایران کیساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بچنانکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی بکشتی کوچکی که کشتی بجای ترخان برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان را پرسش مخفیگوف بحضور آورد اسم حاکم میو پپین *Pipine* است آدم درست کار قابلی بنظر آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بجای ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا حاضر باشک کشتی کوچکی که باید مارا بجای ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از آنکه بان کشتی رفتیم کشتی کوچکی که یکریمی بهمین وضع بجهت شاه زادگان و سایرین حاضر کرده بودند کشتی مارا کشتی کوچکی بخاری میکشید امشب را با حال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخاسته با طرف نگاه کردم دیدم الحمد لله دروای بزرگ خلاص شده برودخانه وسیعی که سمش و لکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد و باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت کلوله تفنگ متداولی ازین طرف با طرف میرسد آبش کل آلود و بغایت سبز مانند دریا متواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز چگلی و بیدستغاری و بیدمشک و درینا همه همین و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذمب بت پرستی دارند در اینجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الا حق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند و غیره دارند چند ده بزرگ تمام از دوات روسیه که از مضامات حاجی ترخان شمرده میشود

۱۶ (روسی) دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد و در هر ده
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی با محاذی هر یک از این دهات که میرسد اهالی ده کنار رودخانه آمده و با محاذی کشیدند
درین دهات بهیچ وجه باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مشغری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف Sapozhenikoff بود و دهات
مرویه زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را مقصص کرده بودند و بعضی ماهیها را که انباشته
بودند نکست نمود و کاهدارند و زیاد عمن شده بود و رودخانه انداخته بودند آب و دلکا
بسیار کوار است بعضی طيور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سار بای بزرگ ماهی خوار بسیار
در هوادیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زد و دو کشتی
کوچک بخاری و شراعی که حامل مال تجاره بودند دیده شد خلاصه را ندیم تا مقدار آن ظهر زد و
سوار حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل خریه بامین دوشه شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن نباشد است
و طرفین رودخانه * هور با اصطلاح روسیها عبارت از تنگت و رود و ده
چیز است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقاً با او
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است * و خانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتارهاست یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد از دحام غریبی از
مرد وزن بود انواع طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق و غیره
در کنار راهها و محابر گروه گروه بودند و چوپسته هوا میکشیدند همه جاز توئی خانه آیدیم
تا رسیدیم باسکه کشتی ایستاد و وقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود و امروز صبح نیز ناگه کم

۱۷ (روس) میرزا ملک خان و وزیران خان و میرزا اسد الله خان و نول تعلیم و میرزا یسکاییل و اور ملک
 خان از حاجی ترخان کشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکه آیدیم بعضی نیکه قدم بخشکی
 نهادیم یک دفعه جمیع مردوزن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همه غریبی بود طرفین
 معابر و راهها چند آنکه کنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصرتی در حال رفعت
 و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهر بسیار بزرگ
 و ماسکه ای طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر خپا که در روستیه رسم است
 که هنگام ورود امیر طور و پادشاهان لاغر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد
 و بران نمک نان طلا و دوری نقره مطلقا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان
 نقش کرده بودند کاسکه و بازی که چهار اسپ بسیار خوب بسته بودند کاسکه چی موان
 قانون روس جلو اسپها را بدست گرفته ایستاده بود پرس منجیکوف را با خود در کالسکه
 نشاندیم یک سته سواره فراق هم در عقب کاسکه می آمدند و جمعی کثیر از مردوزن و پیروان
 پای کالسکه میدویدند و بهورا میکشیدند که دو خاک و ههمنه زیاد بود و همه جا اطراف
 کوچه ها و مناظر خانه ها و بالایی باجهام مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بهار الکوه
 که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سادات در مقابل درب دار الحکومه نظام ایستاده
 بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
 سر باز با احترام نظامی بجا آورده بهورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عجا
 و وسیع و پر یورت است اطراف پله که به عمارت و تالار بزرگت داخل میشود محض پذیرایی
 کوزه های گل زیاده چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام
 و اطاق سفره و منازل خوابگاه و حیظه دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
 اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریها
 معمول ایرانست یعنی در گوشه های اطاق قدری از دیوار را بطور خروچی از کاشی سفید جلو آورد

۱۸ (روس) آورده اند که آتش را از عقب حی افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین ضررچی تعبیه شده
 هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه شمالی است که بواسطه پله زیادی بهر
 حمام میرود و سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و کل و غیر
 در آنجا آماده کرده بودند و حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو بشراب در آن جاری میشد
 یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض میتوان گذاشت و این
 حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای
 پله با دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیر آب
 آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمد میبود و بسکی در زیر تخت
 و میوه طومون نایب سفارت انگلیس با صدر عظمی محبت و دایه و مرضی بحضور آمدند که از
 جاری بسکوبه و ند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل برباک و میوکر ییل آمدند و گفتند
 که اگر میل دارید مشق تلمبه چنان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت الارم یعنی علامت
 اضطراب از یاقین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند و فی الفور از جمیع محلات تلمبه
 چربا با مراده تلمبه و زردبان حاضر شدند اسبهای مراده بر محله برباک مخصوص بودند همچنین
 در میدان جلوه عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود در
 نشور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را سمت آن عمارت گذاشته متصل آب می
 افشانند و خیلی مشت خوبی کردند شب در جلوه عمارت چرخان بودند بعد از شام تماشاخانه در نیم
 هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از حمام غری بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
 ندارد و همین که وارد شدیم پرده بلند کرد و انواع بازیها در آورده اند اول چنین تصور شد که بازیگرها
 را از صفوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه
 بازی مختلف در آورده و هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
 این طول مدت به قدری بود که از فضایی تماشاخانه بنا لا خانه جنب آن رفته قدری از کارها

۱۹ (روس) از کرامت و آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر کرم بود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت خنتی مآب علیه و علی الهی سلام و الصلوٰه است و امروز باید بود
کشی برویم بسیار عین از اینجا راه آهن بشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته ایم
و بجای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخوی اینجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفیقیم به مسجدیکه مخصوص مسلمان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیت بازرگانه هر کچه که میکند شتم
مردم با طراف کاسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد خاک کو چار افروخته شده
بود خلاصه این مسجد بطور بالا خانه ساخته شده است از چند پلچوبی بالا رفته و در مسجد شدم
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان و قلمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبه خوانی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل شت که اجازه اجتهاد داشت چند شعر را
بفارسی گفته بود و خواند بعد به مسجد تاتار بار رفیقیم جمعی کثیر از تاتار باو علمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرانی
من بدیه کردنای این مسجد هم شبیه به مسجد شیعه است بعد بجا رینگه بعضی از اسباب بطور
بگیر امیر بطور روس در آنجا ضبط بود رفیقیم دو فایق بزرگ آنجا دیده شد که بطور کبیر بدست خود
ساخته بود و بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب بنیت کرده بود صورت بطور کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از بطور کبیر بوده و
مهر و فست که آن پادشاه با پرش منچیکوف جد همین پرش منچیکوف که همانرا در ماست در آن
شتراب بخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بجا کم حاجی ترخان که معاصرا بوده و ده بخورده
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهت الهی حاجی ترخان فرستاده شد

۲۰ (روس) دیگر از اسباب تجاری بطر کپه اراده و کلنک و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته است
 بر دیوار با بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و سپردن دراز
 دو طرف دو چنبره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکه رفته به کشتی
 بنجار موسوم بالکندر که از کپه نیست نشینم سایر همراهان هم درین کشتی هستند این کشتی
 بسیار بزرگ است اطفا قهای خوب و وسیع دل دارند و پنج ساعت بغروب مانده کشتی
 حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار هم تندر و است و در بین راه چند کشتی
 دیده شد که از سبایقین بجای ترخان می آمد جمعیت زیادی از بهر قبیل در آن کشتی با
 بودند و دخانه و لکا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریای بعضی جاها انقدر عریض است که
 سواحل هیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا میشود و د بات معظمه دارد
 که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ
 خوش وضعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل و دخانه پیدا است پته است چمن
 و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کله کله خاک سیاه و ابلق در سواحل چرامیکر دندگو
 این جانور را ابلالی اطراف رودخانه میخورد رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دینی سلا
 درین خوش منظر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
 بود شام خورده خوابیدم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدید باریده بود سواحل امروز مثل
 دیروز است ولی ده کمره دارد و تلکرافتی از دبیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و
 طوفان سختی در طهران شده است ابلالی طهران وحشت کرده بودند که مباد این باد و طوفان
 در دریای و چار مانده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سار
 قسین شدیم که ابتدا راه آهن از اینجا است و در بلندنی کنار رودخانه و لکا واقع شده
 ۲۱

۲۱ (روس) و طول شهرست رودخانه است یکشنبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که
 شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن
 جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در اینجا جمع شده بودند همین که کشتی لنکرا آمد
 کالاهای تجاری که باید بارابری پذیرا شد نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدیم
 حاکم ساراطوف *Saratof* که شهر سارایسین *Saraisim* جزو حکومت
 اوست به حضور آمد آتش کادکین و ارافسکی است *Gavrilin Varasski*
 مرد خوش روی بخجلی است از راه دور آمده بود رئیس بخجای ساراطوف و غیره
 و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکشنبه موزیکانچی
 خوب اینجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیریق ایر از ابالای طاق نصرت نصب
 کرده بودند خلاصه بعد از دیدن استقبالین مجدداً کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
 صرف نموده یک ساعت از شب رفته براه آهن رفتم حاکم حاجی ترخان از اینجا مرخص
 شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالاهای
 راه آهن از کالاهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطرافها
 متعذر از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و منیر و صندلی و تخت و نیم
 تخت کالاهای همه بهم وصل بود و هر یک به جمیع کالاهای میشد رفت و آمد شخصی که
 در کشتی قطنین با ما بودند در کالاهای مانسته و شاهزادگان و سایرین با یکدیگر
 کالاهای دیگر از عقب آمدند اول مرتبه ایست که کالاهای تجاری نشینیم بسیار خوب
 راحت است ساعتی پنجفرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جای
 خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه به صبحر نگاه کردم همه با سبزه چمن گل و گیاه چشم دادند
 کوسفد خوک و غیره دیدم و در هر دو سته فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد
 این اراضی معروف ب حاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دمی بود چمن

۲۲ (روس) یاچسن از یک پل بزرگ خوبی که شش آب زیادی داشت که داخل رودخانه رود
Don میشود پیمای کوچکی هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سته میل یک
 قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استایون *Station*
 ساخته اند استایون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عراد و خودرو
 قوه و غذا که در حقیقت نمرنگاه است بنای استایونها بسیار خوبست و همیشه چند
 کالسکه سوار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استایون حاضر است امروز
 از ایالت تامبوف *Tambov* میگذریم در یکی از استایونها از کالسکه باین
 آدم صاف منصب و سرباز زن و مرد زیادی اینجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم
 همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استایون قصبه بوری سکت لبست
Perisoblesk جمیع کار که از آن نظامی و قلمی این شهر به استقبال آمده
 بودند بعد از دیدن آنها مجدداً کالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از
 ازمیان جنگل سمر و کاج است سدی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در
 پروانه بود کالسکه بجاذبی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم
 صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا غنایک هند انگشت اند زمین بلند
 شده است خلاصه رسیدیم با استایون که سطوف *Kaslof* اینجا جمیعت
 زیادی بود کار که آنان در عاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود همان خانه عالی
 بسیار خوبی سمر راه بودند همار هم حاضر کرده بودند بجهاد متمولین روس در اینجا ایلچی دارند
 اسبهای خوب اینجا حمل می آید چند راس از آنها را آوردند دیدم چند نفر از جنرالها و حاکما
 منصفان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت کالسکه نمودیم قدریکه گذشت
 برآه افتادیم ساعتی نیک گذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده میشد شب در کالسکه
 گذشتیم هیچ زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به و لکامیر رود بعد از

از کوسلوف نصف شب بر بازان *Piazan* رسیده بودیم و دو ساعت از روز (روس) ۲۳
گذشته با ستایون فوستوو *Faustowo* رسیدیم کالسکه ما را کنار داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از آنجا ما و همراهان بکته و رود بسکو لباس رسمی پوشیدیم در ستایون فوستوو
و پرنس دالگورسکی *Dalgoruki* حاکم شهر مسکو که مرد پیر و محترم و دانه می شوی تا
با استقبال آمد در کالسکه حضور آمد میوکا نازوف *Camasof* مترجم
اعلی حضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود و بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه را ندیم تا شهر مسکو پدید آمد کسبند های کلیسا ها که همه مطالبه دعا ها
بسیار عالی باغبانان عمارات میلانی کار خاسجات خوب دیده شد تا رسیدیم بکار
Gare که توقف گاه کالسکه بخارا است جمیعت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری از دهام بود که حساب نداشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرا های امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشوایان بردیفت در کالسکه ها نشست
از عقب می آمدند بهین طور از کوچه ها گذشته همه جا از زن و مرد جمیعت غریبی بود تا
رسیدیم بدر و از آنرا کت عمارت که طلسم *Cremlin* که از عمارت معروف
بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازه ای از اجودار و در بر روی
پته مانند ای واقع شده که مشرف شهر مسکو است چیه خانه و قور خانه هم درین عمارت است
از نزدیک آنجا ها گذشتیم بکوتوپ بسیار بلند کی ده باب عمارت کند داشته اند که با آن در
کمر دیده میشود و زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک چیه خانه
بود و زنگ با آن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود و توپها اینکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در چیه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم که ارف لنس دورف
که مرشال این عمارت و مدیر خالصت و باغات مسکو است

۲۱۴ (روس) جلوه آید جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند مادر را اینها می
 و عمارات را معترفی نمیدود وصف عمارت کرملین را حقیقه نمیتوان نوشت از پله زیاد می بالا رفتیم
 بطوری ساخته اند که خیلی راحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگت سماق و غیره در آن
 راهروها بود وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست
 یک پرده تصویر چنکت روسها با مغولها نصب است بعد با طاقی بزرگ و از آنجا بنا را
 بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دوست ژورژ *Chaudier de Saint Georges*
 است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس در قدیم وجدید این نشان را گرفته و میگردد
 همش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است جاده و چهل چراغهای بسیار
 بزرگ دارد و از آنجا به سال و ترون *Salle du trone* یعنی تخته میرو این تالار
 هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده و بهیمی که ساخته در صده
 تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسم بگذرانند از آنجا به رسته
 اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود ازین تالار در می دارد بیک محتابی مانند جائیکه
 از روی محتابی همه شهر مسکو و اطراف پیدا است قدری اینجا کشیتم درین عمارت در سنگ
 کردن کج صنعت خرمی کرده اند که کج مثل آینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونها
 خوب در این عمارت و اطاقها است مثلاً دو ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
 خوابگاه است و در تالار ستونهای طحیت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است و در
 این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد کم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش
 کرد کله انهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی که چکی شبیه بنار خشتان
 های طران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آویخته تزیین داده بودند بسیار
 قشنگ بود یک کاریل و طبل یعنی جائیکه پرده تصویر میآویزند در این عمارت است که مانند
 دالان طولانی جائیست و جمیع پردهای کمال غنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اسکالی

بسیار خوب کله آنها چینی بزرگ هم بر دیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که (روس) ۲۵
 هنوز آفتاب بود تماشاخانه رفیقتم مردم زیادی در کوچه بودند ما رسیدیم در تماشاخانه از پهلایا
 بالارفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ *Loge* جلوس *Scene* یعنی جلو جایی که باز تماشا
 در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگ است از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در
 همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرش
 و القور و کی حکمران مسکو در اطاق داشت پرده بالارفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقص
 زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی کلمه درین بین هم
 میرقصند و هم بازی در می آورند با انواع اقسام که نمیتوان شرح داد و بروی مردم پائین محل
 رقص و بازی هم موزیکان چینی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنی
 های رنگارنگ از گوشهها بر محل رقص میاندازند که خیلی خوشاست و رقصان هم هر مرتبه لباس
 دیگر در میآیند و رقصان که خوب میرقصند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس
Bis یعنی ایضا خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع
 که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالارفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یک بازی
 که هر بازی را یک آکت میگویند رفیقتم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود نشاندگان
 و سایرین در لژ اولی نشستند تجربه پرده بالارفت و پنج قسم بازی در آورند تا نصف
 شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفیقتم منزل اسمیش تماشاخانه کاو لین سبت

روز جمعت و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفیقتم پائین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان
 و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در توفیت که هم اسلحه خانه محسوب میشود
 و هم جواهر خانه همه اسباب و آلات را بسلقه پشت آینهها گذاشته اند از چینیهای قدیم و
 طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحفه پادشاهان

۲۶ (روس) آنجا که همیش سولوویا *Solovieva* است نشان میداد که از جمله آنجا اسبابی

بود که در جنگ پول طار پطر کیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تخی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا با طرف میدان سپرده اند و جنگ میکرد و با چند پیرق از
آن پادشاه دیدیم بقدره تاج بود و از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کیر و اغلب با جواهر
خوب داشت بوضع زر که می قدیم عصا های سلطنتی جواهرات عصبای ساده هم از پطر کیر بود دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مختلفات اطاق الکسندر اول پطر کیر همه آنجا بود و تحت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس برسم بدین فرستاده است و دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
حمید خان پادشاه دوم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی عکس پطر کیر و عکسهای
اسکندر اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده
دیده شد کالسکه های پطر قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسه لازاروف رفتیم مدرسه
خوبست اطفال ارمنه و مسلمان و روس آنجا السنه مشرقی و غربی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف *Delianof* است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جواهرات
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است نیکل
دنس تول *Gildenstol* شب را با تماشاخانه رفتیم باز بهای خوب در آورده
بعد آنجا به پرنس القور کی به مجلس بال رفتیم چون زینش مرده بود و خواهر زاده اش تشرفات مجلس را
بجمل روز طبیعت و سیوم ریح الاول آورد

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم و دستجات عکس چنان قدری شوق کردند بعد
بموزه اتنوگرافی *Ethnographic* که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهل روس را از
طبقه از موم بقدر حبه آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی
پوشانده اند مثل انسان بستنی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای نیکی دنیا و افریقیه برای



۲۷ (روس) تماشاچیده اند و در کتاخانه آنجا گفتند دو بیت هزار جلد کتابست امپراطور هر وقت
 بسکومی آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرلین منزل میکنند آنجا بارها هم کشیم بسیار اطاقهای
 خوبیت از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزارهای مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم
 تخت بهتر از آن تصور میشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
 در جلونیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار نیگا که سر راه آبن بطربورغ است
 رفیقیم که انشاء الله امشب به بطربورغ برویم از عمارت الی راه آبن با چاغان کرده بودند
 جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ستاده بودند زیاده از حد عظیم و نگرییم که نه جمعیت
 مسکوسید و پنجاه و یک هزار کس است نشان مثال حکمران مسکوداده شده شاهزادها و دهقان
 کالسکههای نشیند شب روز بیت و چهارم در کالسکه شام خورده ایم
 صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشته ایم که روی دو
 دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر دو خانه آبی بهم از میانش میگذشت بعد از طی مسافت
 از دو خانه عظیمی موسوم به دکت *Woke* که پل بسیار طولانی از آبن روی آن ساخته
 بودند کالسکه بکار گذشت این دو خانه اغلب زمین با دارمرداب کرده است و با
 متعده میان مرداب ساخته اند را ندیم تا بیک استایونی رسیده اند کالسکه با این آیم
 جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شرفیه استراماکوف *Stramachof*
 که نایب پرنس کرچاکوفست بحضور آورد استراماکوف مردی است اما خیلی زرنگ و
 با کفایت و دیپلومات است *Diplomate* قدری صحبت شد بعد کالسکه نشسته
 را ندیم نزدیک شهر بطربورغ لباس سبی پوشیده هستیم و رود شیدیم کالسکه در کار ایستاد
 اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادهای خانواد
 سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
 کل حالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب کراندوکت نیگا پس سال

۲۸ (روس) کل عمارت را در وسیع برادر علیحضرت امپراطور پورت قشون متوقف پطراداد و نواب کرا
 مذکرت قشطنین نیکیا یوچ برادر دیگر علیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
 داده پیاده بر راه افتادیم صاحب منصب زیاد می بالبا بهای رسمی در سر راه بودند از آنجا
 کوچ معروف بنوسکی *Newski* که کوچ بسیار عریض طولانیست و در شش طرفین کوچ
 عمارت سه مرتبه و پنجره فرس طرفین کوچها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
 نکند هر وقت اراده از روی سنگ فرس میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته
 بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه رو بازمی نشستم و او هم مساعد واقفا
 بود طرفین کوچ و بالاخانه با و بالای باجهها مملو از مرد و زن بودند و میگوشتند متصل من و امپراطور
 با مردم تعارف میکردیم مدتی را ندیم تا از زیر یک طاق و کرایس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
 عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدانست که مجسمه امپراطور
 الکسندر اول را از انچون ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده
 با علیحضرت امپراطور بالا رفتم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پلهها و تالارها
 بودند از اطفا که نشستم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پردای خوب شونهایی سنگ
 ساق شیرهای سنگی ممتاز صندلی کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن
 نیست مخصوص یک کلدان سنگ بلخنت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
 یکی اطفا را نشان میدادند تا رسیدیم اطفاها که مخصوص ما بود از اینجا امپراطور وداع کرد
 بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار باوقار و حکمی
 کنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشستم کنت آلدبرگ *Comte Alderberg*
 که وزیر دربار علیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبست و جتنی قوی دارد آمده نشان منت
Saint Andrie مکمل الماس که بزرگترین نشانهای دولت روس است
 با حامیل آبی از جانب علیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتم باز دید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده ششیم صدر عظم و مسوکا ماروف (روس) ۲۹
Kamasof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبت های خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب بالباس اسلالمبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
بنزل آمدیم ساعتی بعد باز دیدن نواب ولیعهد رفیق خان و ولیعهد دوازده عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بن بست و چشمال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دائمارک است خلاصه قدری اینجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد بنزل آمده شام
خوردیم مقدار غروب علیحضرت امپراطور بنزل آمده با اتفاق در کالسکه نشسته تماشاخانه
رفیقیم هواطوری سرد بود که محتاج بخبره بودیم راه دور بودیم در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفیقیم در لژ و بروی سن ششیم درین لژ امپراطور من و ولیعهد زوجه ولیعهد کرانه
قطنین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
و خزان و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دانه و نیمه مراتب پراز زن و مرد بود و شاهزادگان
ایرانی و سایر ملترین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با کانه روشن میشد خیلی خوب
میوخت اما تماشاخانه بسکوبز کتر و بازیکرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد با طاق
دیکر رفیقیم ایچی کیر فرانسه که مردی بسیار پیر و همش زنگال لوف *Le-flo*
است و ایچی کیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با پیر
بلژ پائین که نزدیک بجل تماشا بود رفیقیم دو اکت *Acte* ایجاد دادند بعد از تمام بنزل آمدیم
شد روز بیست و پنجم ربيع الاول

امروز صبح پرسن که چکوف وزیر عظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسوکا کیل ترجمه میکرد پرسن
که چکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او علیحضرت امپراطور
آمده با اتفاق در کالسکه نشسته میدان شاندار *Champ de mars*
یعنی میدان مشق رفیقیم متجاوزا بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچای

۳۱ (روس) زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آقا بکر در آن کیست
میدان زده بودند و وجه نواب و لیعهد سفرای دول خارجی و شایهرا دکان مادر اینجا بودند
بعد از آنکه با علیحضرت امیر طور از جمیع صفوف سواره و پیاده که ششم نزدیک آن چادر
سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفعه کردند و نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امیر طور بودند
که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور قشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان
خاصه که پشت بعد از فوج پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکیک
بودند که ششم بعد از تمام مشق همانطور سواره رفتم بجایه پرنس ولد امپورغ *Prince de*
Oldenbourg که بنابر همان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست دخترین
شاه زاده زن نواب که اندوکت نیکلار برادر علیحضرت امیر طور است که هماندار و صاحبخانه
بود بسیار شایسته خانم محترمه است خلاصه رفتم بالاشا بنوادهای ما و صدر عظم و غیره هم بودند
این بنار همان خانواده سلطنت روس موجود بودند قبل از بنادختر باینکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس مستند با معلمه یادیده شدند خود امپراطریس در پشت
بعلمت در وسیله نیکوستان رفته است خلاصه بعد سر میر ششم زن نواب که اندوکت نیکلار
که صاحبخانه بود دست راست ما و علیحضرت امیر طور دست چپ ششم امیر طور با حکیم طو
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از بنار با علیحضرت امیر طور کالسکه
نشسته رفتم منزل ایشان بسا رسکو سلو *Tyarskoe-selo* که از سیاقات سلطنتی
پیرون شهر است با کالسکه بنجار رفتند که برای بال امشب در مجمع بجای شهر مراجعت نمایند
قدری در موزه ارمنی تاز که وصل بجمارت ما بود که درش کردیم جوایز خوب و اشیاء دیدنی
دارد بنیاشد روز دیگر انشاء الله تفصیل تا شاکنیم مقارن نصف شب مجلس بال بنجار رفتم
رو سالی بنجا تا دم پله استقبال کردند امیر طور که قبل از وقت در اینجا مقرر ما بودند بجلوه

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشیتم جمعیت زیادی از زن و مرد (روس) ۳۱ بودند و صبح این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگ است که محل فصل است اطراف غلام گردش و مشرف تالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدریکه گذشت منزل فیترو و خانه نو از سمت شمال بطرف با این جنوب و مشرق جادی و خیلی رودخانه عظیمی است که کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای بخی زیاد مانند کوه از شمال می آید که بسیار صاف و خوب مثل یخ تو چال البرز است میگویند آب نو اسلام نیست امپراطور هم بار از آشنامیدن آن منع میکردند یک طرف رودخانه عمارت است که منزل است و طرف مقابل قلعه کهنه است که در ایام پتر که ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد و مقبره سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است که چهای بطور برج باکا روشن روز نسبت و ششم میشود

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلمچی کبر بودند که یکیک را با طاق مخصوص احضار کرده بعد پیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتم در تالار همه سفرای احوال پرسیدیم آنرا هم اجرای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملوک هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبر از این قرار است جنرال لوف لو *General Leplo* ایلمچی فرانسه که مرد پیر و خوشیاری است لرد لوفوس *Lord Lofus* ایلمچی انگلیس کیان پاشا ایلمچی عثمانی پرنس دورس *Prince de Reuss* ایلمچی المان و از اکثر دول اروپا و نیکی دینا و یونان ایلمچی و شارژ دفریه حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهادیم پرنس اولد بورخ هم که دیروز خانه او نهاد خورده بودیم دیدن آمد بعد از عصر امپراطور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند به مشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای ارمنی تاج بهشت رفتم امروز بپایه چای هم در پایش عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتم تماشای ارمنی تاج *Ermitage* رئیس آنجا که همش کید یا فوف *Kidianof*

۳۲ (روس) و هم رئیس تماشاخانه با و مرد پریت حضور داشت یکیک اسبابها را نشان میداد و اطفا
 قها نیکه پردهای صورت و مجسمهای مردم و حیوانات بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی بسیر و غیره
 داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فینلانداست میزنای
 که از سنگهای الوان خاتم سازنی شده میزها و کلدانهای نحیت که سنگ بسیر است انواع چیزها
 عجیب و غریب با تماشا به خصوص اشکال مجسمه مردم به تنهایی مختلفه از زن و مرد و بچه استاده
 و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یک زن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص نمیتوانست
 سه روز نشسته از تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر طاق را ده روز دیدن کفایت
 نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز نمیدانست متصل طاق با طاق دالان بدالان گردش میکردیم بعد
 ظهر زیادهای که اطراف آن همه ستونها سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت
 هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفقه خریدار آورده است
 یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل تا بهمه عضا را تناسب در آورده بودند
 بای قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و تومی قبور در آورده همه را زیر آینهها چیده
 بودند پردهای صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیا و است صورتها
 بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آیدیم منزل قدری راحت
 شده درخت پوشیدم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتم صد و نه
 فقره دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراہان ما جمعیت زیادی
 بودند اول طاق خلوتی رفتم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتم
 بسفره خانه سمر میز ششمین امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند
 شام خوبه شده در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شربتی بسلامتی من خوردند تا شام
 از قلمه و شربت انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسلامتی امپراطور
 خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتم اطفا قهای والدہ امپراطور را کرد

کردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی خبر اهل اتمعرفی کردند بعد از فتم امپراطور هم برگشتند (روس)
 کالسکه رو با زنی حاضر کردند و آن نشسته در شهر کردش کردیم از نزدیک محبته امپراطور نیکو که
 اینچون ریخته اند که نشستم بسیار محبته بزرگبست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای ایحی است
 کلیسای ایحی هم از بناهای بسیار عالیست تمام از سنگ کنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق
 قطور بلند و اطراف آن بنیاد است هوا سرد بود بر کشتم منبرل شب رفتیم تماشای خانه میشل
 Michel امپراطور بودند امروزر در سارسکو سلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
 و غیره بودند در آخری نشستم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کو چکر آتشک و باز نیست
 شش مرتبه دار و زن و مرد زیادی بودند باسن Scene بسیار ز دکات بودیم در آن
 تماشاخانه کومدی در می آورد یعنی کلمه میکند کیزی از ابل بودند بازی بسیار خوبی کرد بعضی
 اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از تومی بکت تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
 بنود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی کلون بزرگی ایستاده با کلون راه میر
 و چند چیز مثل کار و غیره تا مدتی بهوای انداخت و باد و دست میکرد زنی فربه که رخت تنگی
 پوشیده و سینه و پامش باز بود کالسکه را که سه عاده دارد و لو سپیدینا مند سوار شده اند
 خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریا پنبه داشت باغی
 آتش زدن کالسکه را از تومی شیشه با سچاکی میکرد زاند و آواز عاده بزین افتاده و امن است
 لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابو دیوان Tableau vivants
 آوردند بسیار چیز غریب و خوبیت چند نفر زن و بچه و غیره بچکت و بطرزهای خوبی ایستند و
 می نشینند که بسیار خوش آینه است مثل برده نقاشی آرام آنها را چرخ میدهند که گردیده میشود
 بعد از تمام برخاسته منبرل رده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که میو طیر رئیس جمهوری استعفا نمود
 و مارشال الکاهون روز بیست هفتم ربیع الاول سردار ارتش کردها
 صبح برخاسته باران شدیدی امروزی آمد امپراطور در سارسکو سلو هستند و امشب بنا بود در

۳۴ (روس) اشتباهی کنند بواسطه باران موقوف شد و بعضی دیدند که دریم اول خانه کرانه

قطنطین برادر امپراطور که امیر البحر است رفتم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد و بسیار
جمله اطاقی که بطرز اسلامی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوار و پیشه با آب قوی عرض میرحیت
دو در اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق بدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم علیا می کشیدیم بعد بر خاسته
اطاقهای دیگر را کشیم نمونه اسبابهای بخری و کشتی و توپ و غیره آنجا زیاده بود کتاخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود کراندوک قطنطین هم فردا میر و دبیر سیاه
کشتی ساخته اند باب بنیدار و از اینجا بر کشته رفتم خانه کراندوک نیکلار و دیگر امپراطور منزل بود
روجه ایستان که دختر پرنس ولد مورخ و پسرش که جوان بلند قامت خوبست بودند دختر او پسر را
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده بر کشته
بر کشته رفتم منزل پرنس که چاکوف که در آنجا خانه او بود از پله زیادی بالا رفتم در اطاق آخری نشستیم

قدری با او صحبت شد از اینجا برخاسته منزل باری یوتسکی *Barin-yotiski*
که در عمارت ما بود رفتم این شخص دوست امپراطور است کوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل
این تمام کرد و شامل امپراطور روی تختی خوابیده لحاف بزرگ کشیده بود و جانی سوای سرش پیدا
بود مرد پیر و پیرست محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را می تراشیدند
بایش ریش داده و فراسنه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل کرهستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی تا شای جواهر خانه ارمنی تاج رفتم طلاس مطالائی آنجا بود
که گفت که در بسیار خوب خبر از خروس مطالائی هم بود مثل خروس میخواند بعد چینی قوی اطاق کشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لا زاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت سراج لعل بزرگی بود میان

الماس کو چکی ہم با گردن بند بر لیان بسیار علائی مال امپراطرین است جو اهر دیگر هم نو (روس) ۳۵
 بعد بر کشیم منزل درین عمارت هزار و یکصد طاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد
 شام رفیم تها شاه بزرگ امپراطور اینجا بودند چلی صحبت شد در لڑ پائین نزدیک محل بازی
 نشستیم صدر اعظم والد بریخ *Alderberg* و که اندک قطنطین و غیره هم بودند
 بایز ترکیبهای مختلف یاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کو چکی رفتم یکبار میکشیدیم
 یکی از پرده افتادنها با امپراطور بس رفیم از وحاشی بود و خر بار سینه دست امپراطور را میبوسید
 شاه زادگان و غیره در لڑ بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور کالسکه نشسته
 رفیم منزل احمد لله علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر کوچه ها کو تر حاجی زیادتی اینکه از
 آدم فرار کنند روز دوشنبه بیست و هشتم راه میرفتند
 صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدیم صدر اعظم امروز با علیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
 با امپراطور کالسکه سربازی نشسته زانیم برای میدان شش دوسه هزار سواره نظام و قراق برای شش
 حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بیدان شش رسیده هوا
 اسب شدیم سوار با شش کردند باران قدری ایستاد بعد از شش سواره نظام که پیاده شده مثل
 سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قراق و مسلمان قرا باغ که
 متجاوز از صد نفر بودند جلوما اسب بازی کرده تفنگها و طپا پنجا خالی میکردند چند نفری هم سخت
 زمین خوردند زمین هم کل زادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفیم منزل امپراطور هم به
 کالسکه بخار نشسته بسیار سکسکود رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
 شده رفیم بقلعه و بانک دولتی اول بیانک رفیم جای عربی بود در حقیقت خزان و انبار پول
 و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کرد و ایران موجود بود شمش طلا
 مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که شمش زرین است
Reiterne اینجا همه را نشان میداد بعد از اینجا سوار شده راه زیاد روی رفته از رو

۳۶ (روس) جبریزک محمدی که روی رودخانه نوا *Neva* است گذشته داخل قلعه شدیم حکم

قلعه جنرالی بسیار است رعشه هم دارد و همش کار ساکوفست *Carssakoff*

اول مقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیت کلیسا مانند صند و قهای مقبر سلاطین را که از مرمر است

در زاویه ها چیده اند از پیکر کبریا نیکل همه اسخا و فن انداز اسخا رفتیم بصر اسخا که در همان قلعه است

امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری شاشا پاده رفتیم بجائیکه مدال نیز نندیک

مدال طلای بزرگی بیا دکار مازدیک پیکر فاش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخت فارسی

تاریخ ورود و آمدن و اسم بارانوشته بود ند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور

مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالار با و دالاسهای طولانی عبور شد شاه

زادگان و پیشتر متان و غیره بودند اول رفتیم منزل سپردوم امپراطور برسم باز دید قدری نشسته

بعد با طاق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور کلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت

زیادی از مردوزن و صاحب منصبان و جزالها و همراهان خود مان بجز اعضا و السلطه و علما

الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند داخل شدن با طاق باین طور داخل شدیم اول من دست

زن ولیعهد را گرفته از جلور رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الی بورخ را گرفته از عقب آیدند

زن و مرد هم دایره زده بودند و دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و

انگیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاه زادگان و غیره بنای قص که داشتند همه

زیاد در قضیه نه با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری با طاق دیگر رفته راحت شدیم

متصل با امپراطور و سفر او دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد

گرفته رفتیم بتالار سوپیه *Supper* تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت

خربانی یادوی توی تالار بختی تمام میان کوز با بود که دور هر کوزه خرمالامیر و صندلی زیادی

چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر

سایر میزها نشاند خود ایشان را هم رفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشسته بعد

بعد و هر آدمی هم درخت خرمائی بود انقدر کل و سبیل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصو (روستا) ۳۷
 بنود موزیکان هم میزدند و در میرما سفر اوزن و لیچمد و صدر عظم و غیره بودند بعد از خوردن
 شام باز من دست زن و لیچمد را گرفته بتالار بال فته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از
 اتمام بنزل رفتیم روز شنبه بیست و نهم بسیار خوش گذشت
 امروز باید برویم به پترهوف *Peterhof* و گرنستاد *Goronstad* هوا بسیار
 صاف و آفتاب خوبی بود جمیع طرین همراه بودند سوار کالسکه شده رفیقیم با سکه که ساخته بودند
 از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند را ندیم رو بدریا و گرنستاد
 بسیار اسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهارد و در کشتی خوردیم بعد از یک ساعت
 نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات گرفتند و قلعه جات معتبر زیاده دارد و بعضی برج و باستان از سنگ
 ساخته اند که چند طبقه سوراخ جایی توپ دارد و باستان معتبر شمش قلعه قطنین است که
 بالاتر از شهر گرفتند است هزار درج یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بخشی
 جنگی آهنی بخاری مسمی بکرملن *Kremelin* رفته بالا و پایین آنرا کشیم بعد رده عراوه
 توپ جنگی بزرگ داشت ملاقاتی شدن کردند چند تیراز توپهای بزرگ بالا را انداختند
 بعد پایین آمده بقایق کوچکی بخاری شسته بقلعه قطنین رفیقیم پایهای باستان و قلعه از
 سنگ است قریب بیست عراوه توپ بزرگ در دو باستان بود که هر توپی چهار صد
 بیست خردار وزن داشت و هفتاد من وزن هر کلوله توپی بود توپها کار پرورس است
 از عقب پر میشود و کلوله را با عراوه آورده با اسباب جراثقال بلند کرده توی توپ میگذارد
 اما هر توپی برکش چند دقیقه طول دارد و شکر و برج دیگر بیست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
 الکسندر اما کوچک هستند از دور هم یک برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بریر آمده بود
 کشتی کوچکی شده را ندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود و همراهان هم
 از عقب رسیدند حاکم شهر گرفتند که شمش کانه کیوتج *Karakivitch* است

۳۸ (روس) با کانسرو که خدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب ننگدان بر مظلایان
و نمک آوره بوده و مذق در پی پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جامد و وزن بود
از پل کشتی ساز خانه گذشته رفیقیم بکار خانه لشکری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بودند شهر محلو
از کشتی تجاری و غیره بود این شهر با دانهارک و الکلیس و سواحل روس و پر دس سود و نور و ج
تجارت دارد و در کارخانه یک تنه آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داوه بودند این تنه را همانطور که سرخ بود زیر نمکند گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبر است
قدری کشته مراجعت نموده کالسکه نشسته رفیقیم قوی و پور شهر گرفتار بسیار شهر قشکی است مرد
همه ملاح و نظامی و کارگر مستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد و خلاصه کشتی را
رو به بطرف رانده بعد از نیم ساعت با بخار رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با نعیه و همش بوم کارون
Bomgarderi است دم اسکه صاحب منصب و مردوزن زیاد می آمده بودند از
لب دریا باغ و چیا بان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای و چنان همه سبز و چمن و گل و لی هنوز درختها برکت نکرده و گلها باز نشده بود
نشستم کالسکه سایرین هم از عقب و حاکم قوی کالسکه از جلو ما میراند ما از این خیابان باغچیان
و از این راه بان راه بردند همه جا قوار بای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه مارا احاطه
کرده همه چاهرا میزدند تعریف باغها و چیا بانها و قوار بار تحقیقه نمیتوان نوشت مگر اینکه
شخص کجیم خود به بلید چهار صد قواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور
هر وقت بخوابند همه را در یک دقیقه بزمیکنند و می بندند قوارهای باقسام مختلفه است یک چل
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار با صفا که از همه جای آن قواره محبت بعضی قوارها با تمام
بلند میشدند مثل کت که آب بعضی نمکات بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میرفت
خلاصه چینی کشته تجارت بطر کسر رفیقیم که قوی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود بطر هم خیلی انجا بود و بر کشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امیر طور بود اما سقف شدت

۳۹ (روس) محوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیادی از توی عوض حمام محبت آب مثل کوه سفید (روس) ۳۹
 جایی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در اینجا آب سرد میردند از اینجا گذشته فواره دیدم مثل کلبه
 هرمان مصر شکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
 دور و بود و از جلوان دو سیست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اسکنال دیگر از چوبن
 ریخته اند که آب از زبان و سر آنها میریزد یکی از فواره های اینجا سیست از محبت آب این
 فواره با آبشار شده از این مراتب پایین میریزد جلوه هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
 همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحی تقریباً این عمارت و اسباب و فر
 انهم نوشتن نمی آید این عمارت از بناهای پتر کپرو کاترین است پایین آمده باز سوار کالسکه
 شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تا
 داشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس حادثه کرده باز نزدیک فواره های معتبر کرد
 از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و قشور
 بود که یک برکت و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابانها بند
 کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد و خلاصه سوار و اپور شده را ندیم برای خرابی ایا کون
Plakim که نزدیک شهر لپراست امشب اینجا آتشیازی است از دریا گذشته رسیدیم
 بروخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشیازی
 چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکه بود از کشتی بیرون
 دیدیم صاحب منصب وزن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای
 آتشیازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل لپرا هوفست رفتیم تا رسیدیم
 بعمارت بسیار خوبی روبرو ولیعهد و ولیعهد و شاه زادگان و غیره اینجا بودند قدری نشستیم
 امپراطور آمدند تعارف و محبت شد قدری گذشت نموده بعد با امپراطور و روبرو ولیعهد و
 ولیعهد و روبرو من الموبون و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت گذشتند

۱۴ (روس) وقت رفتیم کردش تا هوا تاریک شده وقت آتشباری برسد همراهان هم از عقب برید
 کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود کردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگت سیر نمودیم عمارت
 تنگست متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت او
 قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم سجاذری که اقل دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی
 و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشسته آتشباری بسیار
 خوبی شد تا زکی داشت اسم مارا هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوان
 میشد بعد از آتشباری با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
 مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای با صفا و عمارت سیاق خوب و از جلو
 ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جبهه طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده و خوابیدیم
 امیرالی که امروز از نظر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش از جنک المای سواستاپول
 کوله برده است سمش اسکولسکوف *Sholkoff* است

روز غرة شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدیم با پرس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
 کالسکه شده رفتیم عکا سخانه دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوتسکی *Lutski*
 است و مرد فربه قطور با فرقه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
 میرود چند نشیبه عکس را از اذاعت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده
 چای خوردم امشب در سانسکو سلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام نمودیم و هشتیم چهار
 فرسخ مسافت کمتر است باره آهن در نیم ساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
 بکار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار و اکنون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص
 امپراطور بود شده را ندیم نیم ساعت بعد با دل آذی سار سکو سلور رسیدیم شهر بسیار خوبه وضعی است
 جمعیت زیادی دارد کوچهها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده را ندیم همراهان هم همه

همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی جنبی کلیسای متصل مخصوص این عمارت (روس) ۱۴
 بود که چهار چرخ کبند مطلقا داشت با کالسکه از جنایا نهائی وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پترهوف
 بود رانده بعد که ششم بپله این عمارت پیاده شده بالا رفتم عمارت دیگر بهتر ازین تصور میشد این
 آبا دیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین گرد
 بودند نشستیم تا آمدند با هم دیگر رفتم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف
 نمی آید پردیهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید استجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوار
 آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این گاه رباها را فردی یک کپور
 پادشاه پر روس بجهت کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک
 دیدیم همه جنبی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاه هست که کنبه بای مطلقا در کلیسای بسیار
 مقبولست عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره چشم انداز بپائین دارد و بعد از برای شام خوردن
 از همان اطاقها با طاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که تعریف
 میکنم از اینجا گذشته با طاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بمنیز شد امپراطور و خان
 واده سلطنت روس صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان ما و صدر عظم و چیزه همه بودند شام
 جنبی صرف شد درین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در عتباتی که مشرف
 باغ بود راه رفتم بعد من با طاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم با امپراطور آمده با دو وسیله وسطی بسیار
 بکالسکه نشسته رفتم به جنایا نهائی باغ جنبی کترین زن زیاده می پیاده و با کالسکه در باغ می گشتند همه
 چیز این باغ شبیه است به پترهوف اما فواره هیچ ندارد و سر باز خانه های قشنگ دارد که برای سوار
 و پیاده ساخته اند ابد کثافت درین باغ دیده نمیشود بعضی خرابیها را قدیم بنظر رسیدن بناها
 از آبا و ضراب همه از کترین است خلاصه همان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفت اطاق
 رستخانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور
 یکی سپاه و یکی زرد و آبی بودند در این اطاق از هر قلیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی نیزه کرد

۱۴۲ (روسی) که دو تیرکمانان تفنگ و پیاپی و شمشیر و سباب قرلباش لای و ترکش کمان پوستشیر
و بر بعضی بکده و غیره جواهریکه خان بخارا فرستاده و فغان قو و خوری صینی باز بر طلا و همچو طلاهای
مینا که ناسب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
عونی است اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتم تجارت قدری بکشت کرده سوا
کالسکه شده بهکی رفتم تماشاخانه که قوی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غره نزدیک
برس نشستم تماشاخانه سه مرتبه بسیار قشکی است که اندوکت یگلا و لایچی پروس و سایر جمعی
و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیسوت در آوردند
یکدون کیسوت با ساقچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود درین ضمن هم دخترها با
لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از تمام سوار کالسکه شده رفتم هوامثل روز روشن بود
غره شهر بیع الثانی را هم دیده هزار اشکر ما کردیم بعد سوار کالسکه بخار شد و اندیم تار سیدیم کجا
پایه شده باز کالسکه بسی نشسته رفتم منزل امشب امپراطور همه همراهان ما بر بست
شونام نشان و انکشتی و ساعت و غیره دادند اسب عانی را به امپراطور و اسب جلفه را به زوجه
ولیعهد و آدم سیر احمد اجدان صدر عظیم که از طران نامور با سلا مبول شده بود در پیطر حضور رسید

روز دوم شهر بیع الثانی

امروز انشاء الله تعالی از راه ویلنا که شهر روس کوئیکس بورخ که شهر روس است باید بالمان و پروس
برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بفرنگستان میرود صبح از خواب برخاستم امپراطور آمدند
با هم دوا کرده با اتفاق سوار کالسکه و بازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته بودند
میگفتند که کار خاجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدایم بود تار سیدیم بکار راه پروس پایه شده با
امپراطور دوا کرده با هم از جلو صف سادات تا آخر صف گذشته بعد با کون بر کشیم تا با ایشان دوا کرده
با همراهان راه افتادیم این همان ترغیست که از سائیس مسکو نشسته بودیم باز همه حاجی صحرابن و خرم و جنگل سر و
وکاج و غیره بود از جنبه پل که نشستم نزدیکت بغروب شام خوردیم در سائیسون پسکو که حاکم

پسکو که حاکم نشین معتبرست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم اینجا بحضور رسیده باز (پرس) را ندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد و مردن آبادی زیاد در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوا رو بگر می میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برکت داشت خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چرخهای که در روئیه خیلی دیده شد کالسکه در پطر بسیار در راه آهین بسی در کوچه های بود و سکهای بزرگ و کوچک بسیار خوب تم

چینی دیده شد روز سوم ربيع الثاني

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت و پلناست حاکم اینجا که پیش پاتاپف *Patapoff* است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهین که بروی رودخانه نین *Niemen* ساخته اند گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکه بخارا از سوراخ کوهی گذشته که چهار صد ذرع تقریباً طول این بوده است چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم را ندیم تا بسرد روس و پروس که همیشه دگون *Aidgone* است رسیده در استاسیون شهر نیروس پیاده شدیم سر بار صاف منصب رعیت بسیار از مرد و زن بودند هماندارانی که دولت پروس بنا بود همه توی آن کون آمده معرفی شده اند رئیس همانداران جبرال اچودان معتبر و پیش بوین است از جلوه صف سر باز گذشته بعد رفتیم با طاق استاسیون اطافهای این استاسیون و اسبابش ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردن و بارهای ما را از کالسکه رو بکالسکه پروس حمل کردند چینی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنه نوشتم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند از اینجا چینی پیش از روئیه است بعد که همه جا بجا شد ند رفتیم که کالسکه بنشینیم کالسکه های پروس خلاف کالسکه های روس آهین هم ندارد و چنانکه بر کس بر جانش است از دیگری جیره است که در جا

۱۴۰ (المک) در جاسک دقیقه بایستد بر نفس مخکوف و خبر ال ناک آمده مرض شدت خلاصه کالسکه
 بر آه افتاد چندین درجه تند تر از کالسکه ای رویت می یافت و اکنون من بزرگ خوب بود چنین
 آن دو قوه خانه کو چاک داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراک و غیره
 تغییر کرد و ابادی خاک پروس از رویت بهیچ است هر چه نگاه میکردم ده خانه ادم است و دیان
 کاو کو سفند چنین زراعت آب کلهای الوان بود از رو خانه زیادی که شتم آب دیهای بسیار
 پاکیزه از دور نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استامیون ایستادیم صدر اعظم کالسکه ما آمد
 تلگرافی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز بر آه
 افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند می رفت از سر حد روس دو ساعت و نیم کشیدیم تا رسیدیم
 بشهر کنسنگ *Königsberg* که یکی از شهرهای پروس و دریای بالیک بسیار
 نزدیک است رودخانه عطینی از وسط این شهر میگذرد که آهمن برل *Pregel* است
 کشتی بخار تجاری از دریای تا وسط شهری آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جایش بود و پنجره از
 نفر است کیخود زراعتی که آهمن راپ *Rape* است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد
 که کل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغن میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین به آهمن و
 غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود طبیعت تمام صحرا چمن است
 و جنگلهای سرد و کج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم
 صاحب منصب هر باز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب تن
 خیلی قشون خیلی بودند محکم پروس همه قشون است موزیکای چنان اینجا مثل افواج طهران همه لالابان
 ولی دارند اما در روس این قسمتی نبود مردوزنانی غیر الهنایه همه جادو و طرف راه صفت کشید
 بودند من هوار کالسکه برو بازی شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک تنه که
 غریبی بود که چه طولانی طی شد خانه همه سه چهار طبقه و کو چاک و تنک است بعمارت دولتی
 قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پاییده شده از پله زیادی بالا رفتم چهار

کهنه است یکی همراهان هم از شاهزادگان و علمه خلوت و خیر آمدند چون اهل این شهر که ^{۴۵} (المان)

ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند هم حاکم شهر و یوکر *Viveler*
است کالسکهای این شهر و اسبهای کالسکها زیادی و خوبی کالسکهای و سوار اسبهای آنها
نیست کبوتر بازی کن دم سیاه و غیره با پیل سیاه لعلی و کاخ ابلق درینو لایت یاد دیده شد
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دهنه موزیکای نژاد غارت ایستاده بسیار دید
بعضی طفل شیب امیزند آهنگ شپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طفل بزرگ سرباز را
هم یکسک بزرگی بسته بودند زیر طفل عراوه بود که سکت میکشید باران شدیدی آمد جمیع کتبی
هم بود

روز چهارم ربيع الثاني

امروز انشاء الله باید برویم به برلین این شهر چون نزدیکت بد ریاست هواایش بسیار بود و
عمارت پردیهای کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تختانی نیکت تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس درین تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم را ندیم صبح بود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن یکی در جای خود قرار گرفته را ندیم کالسکه بسیار
تذمیرت بقدر کیساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده نشد که دور
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شرعی و غیره هم در آن بود طرقت
همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سر و کج و درختهای دیگر و جنگل کج در
این حد و دشت از روسیه است بعضی جابای جنگل هم تپه و بلندی میشو و چنابانهای بسیار خشک معده
از درخت بید و سفید بزرگ دارد که راه کالسکه اسمی کردش عامه است از رودخانههای کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر مارینبورگ *Marionbourg* که نشین
که رودخانه عظیم و ستول *Vistule* از میان آن میکند و کشتیهای زیاد در رودخانه کار میگرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت در اتساع و بنا و قراولخانه بای عرض آه آهین باغهای بسیار قشنگ و

۴۶ (المک) و زراعتها و کلهای بسیار خوب دیده شد و دخت یاس شیروانی که فرنگیها *Lila* میگویند بهمه جا کل کرده بود هر چشم کار میکرد و زراعت آبادی رودخانه قزاقخانه و حمامخانه خیابان جنگل کلچن بود و کاه و زیاده دیده شد مثل کاههای مازندران خلاصه همین طور اندیم تا عصر را در استایونی بنهار رسیدیم قدری غذا برای من بوی کالسکه آوردند و خوردم سایرین پیروان بنهار خورده آمدند باز ندیده بقیه بزرگی رسیدیم قهقهه می داشت بهم شهر کوسترن *Custrin* است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا حضور آمدند زن و مرد زیادی جمع بودند قدری گشت نموده براه افتاده رسیدیم باستایونیکه باید دخت پوشید و نزدیک آن است بمرامان بهم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده با آبادی طرف شهر رسیدیم کالسکه را آهنگارهای وی پلکهای بالا کاهی پتین میردند و کاهی بر میگرددند مثل اسبیکه دهنه آن دست اندام باشد خیلی جای تعجب بود راه آهنگارهای در هر طرف کشیده و اکنون کوکوموتو *Locomotive* زیاده از حد و در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی مروز با ما ملاقی کرد خلاصه وارد کار شده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور المان کیوم و نواب ولیعهد سپهانشان و نواب پرنس شارلن برادر پرنس و فردریک شارل سپهبرادر امپراطور که فاتح تتر است و شاهزادهای دیگر از خانواده سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در سرزمین شاهزاده شده که فرانسویان ارضی بودند پادشاه اسپانیول بود و پرنس بیزمارک و وزیر مشهور معروف دولت المان و مارشال ون و وزیر جنگ و صدر اعظم پرنس جنرال مولک که حالا مارشال سپهسالار و بسیار معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکاچی سواره نظام و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهنگار بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را گرفته سوار کالسکه روانه می شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و کل سفید خوشه بسته و بهمه جانبک فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود که نشیمن جمعیت زیاد بود و هر ایکسند منم بهمه تعارف میکردم با امپراطور زبان فرانسه حرف میزدیم تا بجائی



رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچک و وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکسره (بروس) ۴۷
 دیده شد که تازه بنیاد کار فتح فرانسه بسیارند و هنوز نام تمام است یک صورت فرد یک اول
 یعنی فرد یکت بزرگ که با مضغ ریخته اند سر راه بود از ادوینی فرسیده *Universite*
 که نشیمن مدرسین بسیار عالی است هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از *Arsenal*
 که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می
 نشینند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بهیانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلند میجست
 دست راست قصر سلطنتی است که برای نامتین کرده بودند تا دم قصر صمیمیت بود پیاده شدیم سر راه
 قدیمی لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطراف قراولان را سواره که جوانهای بسیار خوب
 خوش خلق لباس بودند در راه با پیشخدمتان و غیره همه سیاده بودند از پهلایا با افریقیم وسط مید
 جلو عمارت با عجمای بسیار قشنگ است که اقسام کلها از یاس شیر وانی و غیره کاشته اند و مجسمه سیم
 که دهنه هر یک است آدمی است از چو دن ریخته اند امپراطور همه اطراف را با ایشان ادا میبرد و با ایشان
 خوب درین عمارت بودند من صدر عظم و شامبرادها و غیره را معرفی کردم و امپراطور هم همراه این شاه
 زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان با طاق خلوت رفته قدری صحبت
 کردیم صدر عظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفیق خانه ایشان تا پانزده
 استقبال کردند فریقیم نشیمن صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور بنفاد و شش سال
 برادر ایشان بنفاد و سه سال تا هر دو در کمال عینه وقت هستند پرنس پرنس پرنس پرنس پرنس پرنس پرنس پرنس
 ملک بنفاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را بجای فریقیم شهر برلن با چراغ
 کار و روشن است چراغ اینچایش از پتر است مقابل عمارت ما آن طرف میدان عمارت موزه برلن است
 یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبهه خانه است وسط میدان سکونی است از اطراف پیاده دارد
 مجسمه فردریکت کبیر را سواره از چو دن ریخته اند بر روی عمارت برلن نکت خاکستری الیه اند قد
 شهر از جلوه انداخته است برخلاف پتر که عمارات با انواع رنگها طون است رو و خانه که از کما شهر

(پروس) شهر برلین میگذرد و شمس اسپره *Spree* است شعبه ازان هم از وسط شهر میگذرد و تا کم عرض و آبش هم بسیار بدست خلاصه امروز بشما د فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز یکشنبه ربیع الثانی

امروز رفیقیم شهر پتسدام *Potsdam* که خارج برلین است سوار کالسکه شده از همان روز و کوچه که روز قبل وارد شدیم حینا با نهایی زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلوه خنایا باغهای کلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردن یاد نمودیم و رفیقیم بکار کالسکه سوار نشسته زدیم نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد و اخلاص نظامی مستند حاکم شهر و غیره آندند پیاده شدیم بروی درخت عظیمی هم دارد که شمس بول *Hevel* است سوار کالسکه ایسی شده از خانهای شهری غیره گذشته داخل حینا با نهایی شدیم و وضع حینا با نهایی و باغها و غیره شبیه باغات رومانی بود عمارتیکه دارویی پتسدام و دیگر سانسوسی *Sans-Souci* است هر دو از بناهای فردریک کبر است منزل و لیعهد پتسدام است با کالسکه رفیقیم دم عمارت منزل بودند و زدیم برای گردش از حینا با نهایی خوب و باغهای مرغوب گذشته باغات اینجا جنگل بزرگ است مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در حینا با نهایی بودند رسیدیم بعواره بزرگی که سته درخ آب آن محبت مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور باغها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب سجاد تعبیه کرده اند که بزور بخار آب بالا میرود و از دهام مردم قدری مانع از تماشا بود کل سانسوایی زیاد بود بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفیقیم بحینا با نهایی مقابل این فواره ایستادیم و دیگر بود فواره آنهم بلند محبت آمانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفیقیم بجات سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمت باشی و ایشک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفیقیم با طاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد رفیقیت من بنفاد سال ششتر از عمرش میروید روی صندلی نشستم صحبت شد بعد برخاسته کشتم این

عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که ها بنجا مرده است دیده شد صندلی که در آن ^{۴۹} ۴۹ آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سیار بسیار خوب است که در آنجا دیده شد چیزی محض خرام روی صندلی انداخته بودند و عقرب ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر تا بجای کوکت نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت عثمانی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و تنگ کوچک دارد از بلندی مجسمه قرار داده اند که از دهن آنها آب بجوین میریزد چشم انداز این عثمانی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فواره ها و باغها و چنانهای خوب زیاد بود قدری کشتیم بعد سوار کالسکه شده رانندیم در محلی بسیار خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک خواسته بود اسجار بسیار و هر چه کرده بود اسباب از صاحبش بجزد که باغ ناقص باشد راضی نبود بنشینان عدالت این بسیار همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بکرخانه و نارنجستان از آنجا برویم و غیره ساخته اند اما میانش رفتیم همه کلمات درختها را از حال بیرون آورده بودند جلوه تاریخی باغچه و حوض عثمانیست مجسمه های مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله ها را که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری کشته بعد سوار کالسکه شده رانندیم برای عمارت و یلیاق زن پرسش شال که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شال حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال شکی و تجاری قدیم مصر و شام و ونیز و اویو و صلی و غیره مجسمه های مختلف مثل یکا یک کسرت دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص تمام نموده می جمع نموده بدیوارها بطرف قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرسش شال زن شال و سلیس به بستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن و غیره داشت بالا رفتم قدری در اطاق نشستیم

۵۰ (پروسی) زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی اظهار بحالت میکرد و از اینکه دیر خبر شده است و میگوید
 ملکه اتی کرده بودند که شما امروز نمی آید کتابی آورد و اسم خود را در اینجا نوشتم زن منی است بعد بر حاشیه
 سوار کالسکه شدم و من منزل فرستیدم شارل هم رفتم خانه نبود و هم جیابان فردریک شارل دو
 مجسمه مرال بخوابیده بالای میز بود بسیار خوب ساخته بودند و اندیم از جای خوبی گذشت
 رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است با چمنهای قشنگ و چشم انداز
 خوبی برو خانه عظیمی داشت بعد رفتم کالسکه بخار نشسته اندیم برای شهر در بین راه مردم
 بازی غنی در آورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و اسب
 مقواتی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکهها شده بودند و چادر متصل به صحت
 چرخ میخورد کالسکهها و اسبها و او هم در دور میزد خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
 منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادگانی شاهزادگانی پروس صدر اعظم پرنس نیر
 مارک مارشال ملک مارشال و غیره همه بودند مارشال و رانکل هم بود با او قدری صحبت
 کردیم مرد کونا به بسیار پیری است بود سال از او تا زنگست در جنگهای ناپلئون اول همه جا
 بوده است خلاصه بعد از شام رفتم تماشاخانه تماشاخانه چهره خوبیت بقدر تماشاخانه شیل
 پتر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب قصیده در قاصد بالاسهای غریب داشتند
 من امپراطور پس فته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی در آورده و قصیده در پروهای غیب نشان
 دادند پرنس شارل و امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتم منزل مجلس الدوله روزیکه از پتر آمدیم
 بهمانجا مانده است برای **روز ششم ربیع الثانی** آمدن پسرین پتر خواهد آمد
 بعد از نماز سفرای خارجه آمدند حضور ایچی فرانسه نیامده بود چون سیو طیر استغفا کرده اختیار نامه
 نداشته است بعد رفتم باطاق دیگر سفر را یکیک احوال پرسیدم بعد پرنس نیر مارک که خیلی با او
 صحبت شد بعد مارشال و ن وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد بر حاشیه
 تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتم باغ و حسن امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در

در حرکت بودند جمیع زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند (۱۵)
 دریاچه‌ای نیا و اقسام مرغهای آبی در دریاچه بود بعد تک تک قفسهای بزرگ خوب دیده شد
 که هر نوع حیوانی را در قفس علیحدہ گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قرقوش و کوند و کرکس
 شکاری معروف بزرگ است و از نیکی دنیا میآوردند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
 سبزه دارد بسیار مرغ چینی است اما چکالش مثل قرقوش نیست از قفس لاش خور است دیگر اقسام
 در ناهای افریق و هند و نیکی دینی و غیره بود خیلی درشت تر و خوشگل تر از در ناهای متعارف ایران انواع
 طيور که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بودند و نوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
 بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل الان قفسهای حیوانات در زده شدیم انواع سیاه که تصور
 نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
 رنجته سرش بعد سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل حمل شیران کوشش بلند
 کرد بلند میشد کوشش بگیر دست چهار فرسخ قدش بود کوشته را روی عراوه گذاشته میکشیدند و میدادند
 این محلی که بدانان منظره دار خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته صختم که با دستگیر میکنند
 آنطرف در محل که درش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان آن سمت میرود و فوراً این در را از
 اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احمدی نخواستند نزدیک این حیوانات
 بروند کوشش را هم از سوراخ پنجره میبندند خلاصه یال بودم مدتی تماشا می این شیر را بکنم می اند
 هجوم مردم تماشاچی مکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
 سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
 داری بود خیلی بزرگ تا هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه
 هما بخور زانیده و بچههای بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الجثه
 افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
 میوههای مختلف و غیره و فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریق فیل افریق

۱۰۰ (الف) اکثری بسیار تفاوت باقیل میزند داشت کوششهای خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سه زرافه بود و در
 هم بود که کوراس بسیار است بدنش خط خط و بسیار مقبول است پزون بود که کاوشن حشی افریق و نیکی دنیا
 متعدد بود و بزرگ و کوچک کاوشن ثبت بود و از اطرافش آنقدر شتم آویخته بود که زمین بکشد
 بسیار عجیب بود اما که حیوان نیست باین شتر و کاوشن و خیره و بسیار ستمید و دیدن تو می با چغهای
 وسیع بود و درش مجر افروغ ار قالی و بزرگویی و آه بود و در سبند و افریق مثل ار قالی دیده شد بقدر
 اسب با شاخهای بلند ضخیم تیر که هیچ شباهتی با قالیهای ایران نداشت انواع خوک و کرار
 حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در مستلیم بوده
 در اینجا جمع نموده اند در محال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها
 و قرقا و لهای طلائی استرلیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ و قفسی بسیار بزرگ
 مشغول به وز و باندی بودند خلاصه اسم ریش این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود و دیوس است
 Doctor Bodines بعد که کشتم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند و بعضی
 کوچههای شهر گردش کردیم بچائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتم دیدیم که قبرستان است آبا
 و عبا بودند و زنها می دایه با اطفال کوچک خیلی بودند و در باجمع شدند بعد سوار شده رفتم بمیدان
 مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط با چغهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
 اینجا کشتم بعد سوار شده آمدیم منزل هماندار ما که جزا لوبین است همان ارنا پلیون هم آمده است
 در ایام امیری و حبس و هماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم به بیع الثانی

امروز پنجواهم برویم به اکواریوم یعنی جایی که حیوانات و نباتات و ریاضیه تماشاکاه
 میدارند صبح برخاسته رفتم دیدن امپراطریس کوشتا Augusta که تازه آمده است
 امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند رفتم اطان امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
 زن من است به فتاد سال دارد شسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانند اسبابها

خوب و اشته بعد رفیقیم خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر علیحضرت پادشاه گلستان (الک) ۵۳
 و اول و لا ایشان است نسیم قدری صحبت شدسته پسر و دو دختر از ولیعهد دار و پسر بزرگش پانزده
 ساله و دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخمال بی خانه برخاسته سوار کالسکه
 شده را دیدیم دم و پریاده شده از پله بالا رفیقیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجای عجیب و غریب
 رسیدیم و الانها و مغارهای تاریک دره پنهان بشمار چشمه همه را از سنگت کوه بطوری ساخته اند
 که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
 از جابای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که امش هرمس *Hermess* است همه را نشان
 میدهد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحیراتوی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های
 بزرگست انداخته اند متصل هم آب رانده میکنند از اینجا نیکه ما ایستاده تماشا میکردیم نه چون
 پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریاهای پدید هستند بعضی غایبند
 و بعضی در حرکت هستند بگونه حیوانیست مثل دسته کل و لاله پر پر با انواع رنگها بسکی یا علمی جسیده است
 بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابد معلوم نیست که این حیوان و جاندار است یا اینکه از بالا محفوظ
 اینجا گرمی را تاب فرو برده و نمیکند گرم می افتد توی این دسته کل آنوقت حرکت میکند و گرم
 جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگ بزرگ و کوچک صد فهای بسیار
 خرچکهای مختلف رنگ برنگ و رنگ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله پایین آمد به جای دیگر
 میرفتیم سقف اینجا همه از سنگت کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد و انواع مرغهای
 آبی طوطیهای رنگ برنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بادم صد امیکر و یک مچو طوطی بود
 قفس مانند که میان آن نواره آب محبت و دورش باز همه خانه قفس بود توی قفسها دست
 مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سر سیری و گرم سیری در اینجا موجود است
 و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ اینجا دیدم همه آنها را در کجالت گیرنی آید و نه
 میدهد جمیع این مرغها یک دفعه میخوردند کاه بازی میکردند کاه پرواز خیلی از تماشا شای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر و زود ماده بسیار عجیب در گوشه دیگر خانه کوچکی را بنا
ساخته بود و سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم تویی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و
پا و ترکیب و دستان مثل شیر یا لارافریق اما دست و پا یا مثل انسان و میمون بود و علاوه یک
انگشتی مثل خرگوش داشت که سران یک چنگالی بود مثل چنگ قرغوی بسیار رفیع بود و نصدای عجیبی داد
که مینجوز دند و حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو کویدار باغ وحش هم بودند حیوان مثل
میگو نیز این هم با انسان مهوم مهوم شبیه است خیلی کم آواز همیشه حیرت مینزد خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آیدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی بهین عمارت منزل بشام همان امیرطور بودیم نیز چید
بودند همه زن و شاهزاده خانها و شاهزادامی و شاهزادگان پروس و لیچهد و پرنس نیز یک
و مارشال و مارشال ملک و غیره همه بودند و یکان نیز و دین عمارت فوقانی عمارت بسیار
خوبیت پردامی اشکال بسیار خوب و طاق با و تالار عالی دارد و بعد از شام پائین آمده شب را فیتیم تا
شاخه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد و لیچهد و صدر اعظم و غیره بودند و مادر لرد و یک
بس بودیم بازی خوب در آوردند و پاره آخری شبیه عمارت باغ و وسایل تاج گذاری بهین امیرطور
بود شبیه امیرطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس نیز یک با همان لباسها در آورده بودند
بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از تمام آیدیم منزل

روز هشتم ربیع الثاني

امروز باید برویم میدان مشق نهاده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادامی و غیره همه بودند
رفیقیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق همین خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب
السلطه شدیم امیراطریس و زوجه و لیچهد و غیره هم بودند امیرطور هنوز ناخوش از افواج و سواره
قریب پیچده هزار نفر بودند با هم تنگی از صفوف قشون رد شدیم و لیچهد و همه صاحبان و پرنس
و در تبرج که سردار قشون و مرد بلند قامت پرست فردر یک شارل پرنس شارل و غیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون و فیلده کرده سواره پیاده توپخانه بالباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از آنها

سان بوارکال سکة شده رفیق منزل شب منزل امپراطرین شام بودیم رفیق آنجا همه بودند (المان) ۵۵
 شام خورده رفیق منزل و منزل تماشاخانه اشب تماشاخانه بزرگ کال بود همه زنهای بالاسهای
 خوب و مرد بالاس سبی بودند ما و امپراطرین و سایر زنهای و صدر اعظم و شاه زاد بای پرور و شاه
 زاد بای مادر لژ بزرگ مقابل سن نشینیم خلی کرم بود پرده های خوب در آوردند و قصه های خوب کردند
 بعد از واکت که قدری در تالار بزرگ کشته و صحبت کردیم بعد رفیق به لژ نزدیک سن پرده
 اخروی شبیه پادشاه موصول بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه سبب عیالی آتش زد
 بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آیدیم منزل امروزی هنگام مراجعت از میدان مشق بار سنال یعنی جبهه قاف
 رفیق در طبقه پایین نمونه توپها نیکه از فرانسه و اطرش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
 در وسط حیاط جبهه خانه شکل شیر باری بزرگی از چو دن بود این شیر را دولت امارت بیا دکانیکه
 ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه روسها ایالتین
 شلر ویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر که همیشه خلاصه رفیق
 طبقه بالا جای بسیاری بود تفنگ زیاد می چیده بودند از نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره
 آنجا بسیار بود چیزی که مستحفظ جبهه خانه است مردی بلند بالا و همیش بره *Trek* است
 زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در خنک کر اولت *Gravelotte*
 که همین خنک اخروی بود کلوله فرانسه برده است خلاصه درین شهر صدای کال سکة از شب صبح
 و از صبح الی شب قطع نمی شود و یکشب هم طولوبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز پنجم ربيع الثاني

صبح سوله کال سکة بخار شد رفیق به پستد ام همه ملزین بودند بجز اعضا و السلطنت که شهر مانده سیم
 ملگراف باطران و صل نموده حرف میزند نشان اکل نوار *Aigle Noire* منکک
 الماس با حایل زرد و غیره امپراطر توسط جنرال بون *General Boyen* میگذار
 برای آفرستادن خلاصه رفیق به پستد ام پایده شده یکسر رفیق بالای عمارت امپراطرین و همه

عده (المن) و غیره بودند قشون سنا خلوی اینجا را امر و زبان میدهند همه قشون در میدان پای قصر
حاضر بودند بعد از شش و لیعهد و غیره آمدند بالا بنهار حاضر کرده بودند چون من شت مانند شتم و لیعهد
عذر خواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتم بنار بختان تالار بسیار خوب بار و حی است
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده های اشکال مجسمه های مرمری
با اسباب خیلی خوب داشت از بنا های فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتم گردش کردیم
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم به قصر شارلوت که محل نشین حکیم هملت
Humboldt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است متنبانی سبز فواره و حوض آب
و اطاق های کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگار داشته بودند ریسی داشت فرانسه می
دانست در سرتیله عمارت بتیله آهوی بسیار محبوس از چو در ریخته بودند خلاصه سوار شده با
بنای بختان رفته نماز کردم نزدیک بعضی سوار شده رفتم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل یک Babelburg خیلی راه بود از پل طلوع لانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام
ازین عمارت سوار کرده و از جا های با صفا و چنانها می خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر مهر
طرس و لیعهد پرنس بیزانت مارشال و ن شاه زاد های پروس شاه زاد های ما و غیره شاه
زاده خانها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبست از بنا های امپراطور حالیه است حوضها
خوب چشم انداز چمن و گلکاری های بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطرس
با و لیعهد سوار کالسکه بودند و لیعهد پاتین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطرس بکالسکه
نشسته رفتم به قصر و لیعهد و سایرین هم پیاده آمدند اینجا پیاده شده من و و لیعهد سوار کالسکه
شده رفتم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شدیم
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جانی بود پیر همانیکه از فرانسه و غیره گرفته بودند اینجا بودند و

دو صندوق در وضع بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری امتیاده مراجعت ^{۵۷} (الم) کردیم باز رفیقیم بهمان نارنجستان مدتی هم اینجا گذشت ولی بعد رفتند به عمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفیقیم اینجا عمارت خوبیت همه سفره و زینها و شاه زاد و غیره بودند باغ مقابل این بنمای محکمات چراغان کرده بودند فواره آب بزرگ سرخ صیقل خلی خوب بود ولی آتشیازی نبود نشانیکه بزوجه ولی بعد داده بودم با حایل زده بود بعد امپراطر برین دست مار گرفته بودند پائین قدری شسته و کشته بعد رفیقیم با طاق طولانی که بوفه بود یعنی وی میز اسباب خوراک و یا دی چیده بودند میوهها از زن و مرد همه سر میز نشستند صرف ماکولات شد بعد با ولیعهد و غیره و دایره رفیقیم بر آه آهین یک تالار خوبی اینجا دیده شد که انجمن فردریک ساخته شده و شام آنرا صرف و کوشای نصب کرده اند بطرز بسیار شکست با کالسکه را اندازند رسیدیم بکار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیاده داشت همه را از آهین و بطور ساخته اند سوار کالسکه روز و نیم ربيع الثاني ^{۵۸} اسی شده رفیقیم منزل صبح بعد از نهار رفیقیم به پارلمنت یعنی دارالشورای المان که در آخر شهر بود و در حجره ششم و کلای المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرسن نیز مارک هم در جای خود دست راست زیر دست کرسی رییس دارالشورای شسته بود اسم رییس دارالشورای همون *Simpson* است نایب وزیر جنگ نیز دست پرسن نیز مارک پستاده با و کلاخ نیز و از طرف دولت ایراد و کلا را در نگه داری اکول دکاده رد میکرد و نظری میگرد این اول دکاده مدرسه جوانان بحیث و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در پیشام است صاحب منصبان جانب پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند و دیگر وزیر هم ولیعهد این شاگردان را در جلوه عمارت ما آورده مشق کردند بقصد نفر شاگرد هستند چون چنان زیاد در خدمت راضی نیست اما پرسن نیز مارک پیش خواهد برد خلاصه زود بر خاسته رفیقیم خانه پرسن نیز مارک ببازدید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد در نزد

۵۵ (۱۱) روز چهارم در خراسان در اطراف نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم بنوره که
 مقابل عمارت باو و رئیس بنوره که شخص سن و آهش لسی نویس *Lepsius* است
 آمد و در یوار بای پله عمارت اشکال مجالس بسیار خوب از قدیم روی کج کشیده اند از پله بالا
 رفته کشتم از روحانی بود و مجتبه های کچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان و هم و غیره
 تعلیم کرده اند آشنایان و بود و اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهر با و خوب و غیره بود
 قدری کشتم رفتم منزل آقا میرزا محمد علی شسته بعد بجهت و دواع رفتم بدین امپراطور و وجه امپراطور آشنایان
 بود و امروز در کنار رود درین پریش از بدین پیرمردی امپراطور که رئیس کل کشیهای جنگی المان بوده
 فوت شده و جد و جد و جد امپراطور هم مرده است باین واسطه مشبهمانی ساز و آواز موقوف
 شد خلاصه امپراطور هم آمد نشستند صحبت شد یک کلدان چینی از وجه امپراطور برسم بدیده با
 و اند بعد با کوار یوم رفته قدری کشتم آن جوان قبل از امروز بدقت دیدم و در ستمها و دوا
 بنده مثل عقاب اردو و در پانته ناخن بهر جا که بند شد مشکل است و ن شود و رفتم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و دین با و صبح زود برخاستم باد شدیدی می آمد هوا ابر و سرد بود و
 پوشیده و غبار آمدن و لیجه شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده را ندیم در آخر شهر کابریسیم
 سوار کالسکه بخار شده خدا حافظ کرده را ندیم هر قدر خواستم بجا نمکن نشد هر وقت چشمم کردم میشد
 بیک استایون میر می رسیدیم تا آن مقام رسید لا بد برخاسته رخت پوشیده و مستعد میشدم تا حاکم خلا
 شهر یا فلان قلعه توسط محتو المملکت بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرار نامه بد
 تفکات را باد دولت پروس به بند و خلاصه باز وضع صحرا و چمن و استجار و جنگل کاج و کلها در رود
 و آبادی دبات و شهرها همه جا همان طور است که در رود برلن دیده بودیم از شهر مانو
Heanovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر و قلعه و دوست فانی که کشتم بسیار جای
 قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه های بلند دیده شد از رودخانه های متحد و هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یک ساعت بغروب مانده رسیدیم بکار خانه کروپ میوکروپ خوش (الف) ۵۹
 سواره آهن آمده بود شخص پیر طبعه قد لاغر نیست تمام این کار خانه را خودش برور ساخته
 توپ کل دول از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قطعه توپ کشی توپ جنگی صغیری
 اینجا ساخته میشود و سگاه و کارخانههای بخار مثل کایت شهر عظیمی است باز ده هزار غله دارد که
 بجهت همه خانه و زمین ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی ششصد هزار تومان نقد مدخل
 خود اوست خلاصه بکار خانه چکش بخار رفیق چکشهای عربی است مثل کوه و باز در بخار با کاش
 توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند و قلیکه چکش توپ میخورد زمین کار
 خانه صد ایکرد و دیگر زید خیر عربی است همه کار خانه را کشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک
 انداخته بعد رفیق بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند درختی را کاش
 خانه دیده شد که برکت آن دو ذرع و نیم طول نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با خود فاصله
 زیاد و باین اطاق زمین اینجا مثل شکام نه زلزله بحرکت می آورد یک توپ ته پیشش بودند
 بسیار علی میوکروپ با تمام اسباب با پیشکش کرد بعد رفیق براه آهن شب بود خوابیدیم
 خوابم نبود دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جهنم صدای موزیکان و قاف و نقال
 شنیدیم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواد بجهت بیایند رخت پوشید و بیایدیم
 حکام آمدند بالا بعد رفیق باین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
 جمیعت زیادی بودند شهر قشلی نظیر آمد کلیسای بلند خوشنوع بزرگی دارد میگویند اول کلیسا
 اروپاست رفیق همان خانه عمارت باروچی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر و بسا و صبح از خواب برخاسته نهاد خورده سوار کالسکه شده رفیق باغ
 نباتات و وحش که نزدیک شهر هستند متوالین شهر پول داده این دو باغ را برای تفریح خود ساخت
 و مردم نگه داری میکنند از پای کلیسای بزرگ که شنیدیم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال

۶۰ (المک) بیشتر است اینجا بنا کرده تا امروز مشغول ساختن سفید و هنوز هم ناتمام و همچنین برپاست
 و یک ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش رفتم اما دورش را دیدم که بد بای محوطی زیاد
 دارد و آنقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی اینجا آشیانه ساخته است اینجا
 که شتم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رین بود دیده شد و در خانه از وسط
 میگذرد بیشتر آبادی شهر طریقی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتم باغ نباتات عمارتی
 داشت بقول آن باغچهای خوب و جوی فواره دارد و چمن بود و لوله کم الاستیات را گذاشته بود
 و آب متصل به چرخند و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل التبارک
 چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی کلهها و درختهای
 خرماد و غیره دیدم از اینجا بگرخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و نیکی دنیا و هند
 در اینجا تربیت داده بودند رفتم درخت بن داشت که برکهای بزرگ دارد و یکدرختی دیده
 شد برکش که عرض پانچ ذرع طول داشت پیرون آمده رفتم بهای خانه کو چک بود مثل برلن
 ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده پیرون آمده قدری شتم مردم از پشت شیشهها
 زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی میآمد کل سرخ تازه عیجه کرده بود خلاصه
 رفتم باغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیرمال دارد و پلنگ سیاه و غیر
 در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کو چک خوش کل الوان کم داشت اما
 مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود که بوتر
 بزرگ تاج دارد جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تا جدار و خوش رنگ
 و عجیب بودند بسیار بودند و در بود و دو شتر مرغ بود و پاهای شتر مرغ و دو انگشت خیلی
 داشت خرشهای سیاه بزرگ خرشهای سفید شمال مثل برف اسبهای کو چک شتر سفید
 رنی بود که مست شده بود و خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک کاو کو بان
 بندی بود که همه خیزش از شاخ و عیژه بجای و درشت چاق میماند اما بقدر که سفید بود و کمیخ

قوچ ارغالی دیده شده که از مار و کت آورده بود و در سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای (الک) ۶۱
 بدایران میاندازد اما بال سینه اش موی زرد خیلی دارد و از نو با پایین و ستمایش هم همه مال
 موبای بسیار و نجته داشت خلاصه قسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای عای
 ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلزار و میخانه سنگها رو
 بو و خیلی عجیب خلاصه سواد کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم و در راه داشت یکی بهجت
 کالسکه اسبی دیگری کالسکه سنجار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل با پهنای
 قدم باشد همه از این است و درین بسیار عظیم و عریض و صاف و با تمناست کسی بجای
 بزرگ در آن کار میکند محض تماشا با لطف شهر رفته دوباره از روی جبری معاودت بکلان
 نموده باز از پای کسب و کلیسای بزرگ گذشتیم و کالین خیلی خوب داشت خانه های بسیار عالی
 مردمان مشغول خلاصه رفتیم بکار کالسکه نشسته رانندیم حکیم الماکت و میو طمون هر دو امر و بزرگ
 رفتند همه جا از صحراهای خوب آبا و پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر *Bonn*
 کالسکه اینسا آیدیم با این قوچ سواره هوسا و مخصوصا امپراطور پیاده پیاده پیاده بود
 سر کرده این سواره پرس و رس برادر پلچی المان که در پطر بود و بحضور آمد و در مثال پیر شهری
 هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف همیش بر و این شهر فلد بشهر کولنس
Coblence رسیدیم کالسکه اینسا و حاکم اینجا و غیره بحضور آمدند از قلعه اینجا توسط آنجا
 شهر بزرگیت این پل و دو خانه رن گذشتیم اینجا و درین کم عرض میشود و طرفین آن کرده است کتا
 و دو خانه همه ده و قصبه و زراعت انکور و درخت کیلاس و غیره بود کیلاس با هم رسیده و
 پر بار بود و هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه درین تاکستان است شراب میشود
 رن از همین انکور با عمل میاید طرفین و دو خانه راه این متصل کالسکه سنجار و در حرکت کالسکه
 عاده و پیاده و رو هم هست خیلی پاکیزه و تیر تمام زمین کستان است و همه که هم از هر جا
 انکور و درخت میوه و باغهای گلکاری و خیابان و باندن مسافت شهر و قصبه است تمام شهر

۶۲ (الم) میکند و از تماشا سیر میشود و تکلیف قصرهای خوب و کوسکهای بزرگ و کوچه‌های زیاده

سلطنت با کمال تشکی در کنار رودخانه و بالای کوچه‌ها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل
بهشت بعضی آثار قلعه خرابیهای قدیم و کوچه‌ها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکه‌های
سجاری و عمارات و سبزه‌ها و کله‌های طبعی و مصنوعی آدم را و اله میگردانند و تا چند فرسنگ راه بشنیده بود
با دل رود خاک کیلان و رودخانه سفید رود و بعضی اوقات راه کالسکه‌ها از روی پشت
بام خانه‌ها و کوچه‌های دهاست میکند شت خلاصه تعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره
و کوچه‌ها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم از رودخانه دور شده و
بطرف ویسا و رفته تا رسیدیم شهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شراب گرم نمیدانی
دارد و از غریبان هم زیاد اطراف می‌آیند با صدراعظم و جنرال قوی کالسکه نشسته اند و ما رسیدیم
بنیزل که عمارت دولتی بود و منزل در وسط است سایرین در فوق عمارت مانند پلخیزه
اطاق مار و بکوچه میدان کا بیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد
بسیار تیز و بلند است چهار بنای مرتیز دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب نوربان
زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریکی و بنگال روشن کردند و باطلو
فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند محبت و از رنگ ووشینهار رنگ خوش
آیند و فواره بهم رسید امر و نظر آقای علی ایران بقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از
پاریس آمده بودند روز شنبه و یکم ربیع الثانی اینجا دیده شدند

صبح از خواب برخاسته نماز خوانده سوار کالسکه شده و تیم بقصبة شیرستن که نزدیک رود
رشت اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده را ندیم اینجا
بسیار خوبی یک ساعت راه بود راه را کالسکه و ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود و آنه تو
ده و قصبه که بشنیدیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه را ندیم
از جای خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود اینجا از کالسکه

پایین آمدیم با عجمان را صدا کرده آمد در را باز کرد و چند نفر صاف منصب پروسی همراه ما بودند (۱۸۳۳)
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشکی بود با حیاطهای خوب و جابهای پاکیزه همین کل سرخ و غیره
رو و خانه رن و اطراف آن در مد نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ که مخانه کو چاک بسیار
خوب چیتامی انگور همه مشک در کمال سلیقه بعبیه کرده بودند و می باغ یک لانه از چوب بر
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازکی داشت و حوض و فوارهای خوب و مرغ و فوارهای یک برج بلند
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لولهها و غیره داخل فواره میشود و کیلا اسها
بسیار خوب ماکول است در اطرافها بسته بود اما از پشت شیشهها مرتبه زیر پیدا بود همه جاش
میزانیه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یک نفر و معتبر است که شمش بلوند بر خ است
Blund berg اما خودش در پطرنش در میز باد بود و حضور نداشتند بسیار سیلاق
خوبست سی و پنجاه تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنگ بود
و می باغ در قفس بود و چند نفر کنیز پریم بودند چای نان شیرینی و غیره آورده و خیلی انجا کشته
بعد من سوار اسب صبح الحیر شدم سایرین هم کالسکه نشسته رانندیم برای قصه میرش که
خیلی معتبر است در کنار و درن عمارت و باغ معتبری که از دوک و ناسو که چند سال پیش
والی بالاسقلال ابوالایت بوده دیده شد حالا آن والی دروین است برادرش در باغ او
سواره بازن و برادرش پیدا شدند اسم برادر والی پرین کلا *Prince Nicolas*
است عینک که آشته بود دریش زو زیاد می داشت زلفش از ابل و سینه بود لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دو مانده بعد سوار کالسکه شده برادر و
بازن و برادرش تا نیم ساعت با ما اسب دو مانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصه مزبور
شدیم بسیار آبا و دو کاکین معتبر و جمیع و خانههای زیاد دارد و از آنجا که نشسته بخوابان بسیار خوبی
رسیده رانندیم بطرف شهر ویز با دخیا بان تته معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصه و باغ اول ببریش میخواستیم برویم بین راه از دور پل

۴۷ (۱۴) و شهر پیش پیدا بود که جای معتبرست و قلعه نظامی دارد و خلاصه عسکر و دژ منزل شدیم
است و نوی شهر در باغی حقه باری و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب نبوده
بهماشا رفیقیم و جید اقد میرزا رفقه بود و تعریف زیادوی از حقه باری کرد و صدر اعظم و شاه زاد با
ما و غیره همه اینجا بوده اند خلاصه شب را بگردش زرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نماز خودم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفیقیم سر
راه آهین کالسکه بخار نشسته را دیدیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومین یعنی کنار رودخانه
من *Main* است شاخه ها و غیره بجز اعتضاد السلطه و نصره الدوله و ایالتی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طرانت الی کرج در یک ساعت کمتر رفیقیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر ماینس *Mayence* که ششمین شهر آبادی شهر آن طرف رودخانه
رن بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آید
از کوچه های شهر گذشتیم جمعیت زیاد بود شهرهای فرانکستان همه مثل هم دیگر است یک شهر که دیده
شده وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
با بادی اطراف شهر رسیدیم اینجا با تکتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای قوی شهر
دیده شد اطراف شهر هم باغ و خیابان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور باغ خراما
که پالیمه میگویند سه سال است این باغ را از پول متهولین شهر برای عیش و تفریح عامه اینجا
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن اینجا بودند سوار نظامی ایستاده موزیکان پیروند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت عوضی و سبط باغ بود که فواره آن
بچرخ و زنجیر محبت ریختن باغ آبدار لطفی کرد و از میان زن و مرد گذشته از پله ها بالا رفقه بهمارت سرود
و گلکاری سیده و از اینجا باغ سرپوشیده که همان باغ خراماست رفیقیم طاق زده و از پیشش پویشاند
اند که در رستمان از سر ما محفوظ باشند و رختهای خرامای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز فرمایند

بعضی بنات نیکی دینائی کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میرسخت (الم) ۶۵
 بر روی سنگها که مثل کوه طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صابن نصب یابودند رفیقم مرتبه بالا
 تا لار بنات این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم
 میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته دیدیم پادشاه سوار کالسکه شده
 باغ حیوانات رفیقم باغ وحش اینجا اگر چه مثل کون بود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت
 سفید و سیاه و بعضی ارغالیها و کیبوع میش و قوچ جزیره سیسیل با سارون ایتالیا بود بشعبه پیش و قوچ
 مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ تومی قفسها بدرختها آویخته بودند کیبوع
 طوطی خوشگل کوچک بود شیرمالی از بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
 جعبه ساز بزرگی آورد و هیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود
 فیل بهوای ساز قاصی میگرد بعد یک سازی که اطفال عیزه بادبان میزنند فیلان نزدیک فیل
 آورد و خود با خرطوم گرفته بنا کرد و بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفیقم سوار کالسکه
 سنجار شده برگشتیم بویربا و بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفیقم گردش از شهر خارج
 شده بخیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکیه عمارت خوب و باغهای پر
 گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیا بانها میگشتند خیلی کشته بعد رفیقم سربالا که
 درخت و پتیه زیاد و مشرف بهتر است اما همه جا خیا بان و راه کالسکه هست مقبره برادر
 زاده نیکا امپراطور روس که زن دوکت دنا سو بوده آنجا روی کوهی است در فوزه سالکی
 مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته
 کنند بای مطلقا در و شکل همان زیرا هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
 کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر پیشل برادر نیکا بوده است شوهرش که دالی سابق
 اینجا بود هنوز زنده و در وین است این یالت را ناسو میگویند که پای تختش همین دینار یاد
 و حالا همه مال پروس است شهر فراتکفورت هم که امروز رفیقم سابقا از او بوده بعد از جنگ
 ۶۶

۶۶ (الم) باطریش پروس بغلبه گرفته و جریمه زیادی هم از شهر اخذ کرده است خلاصه از اینجا خبر
 کشته آیدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفیقیم بعمارت بسیار خوبی جلوه عمارت میداد
 و باغچه و درخت دارد و قناره آبی از وسط میچه اطراف بهم همه دکان است اینجا آتشبازی چیده و
 در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشیمن صدر اعظم و شاهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی
 هم از زن و مرد قوی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارها
 عمارت را بهشتیم عمارت نیست بسیار عالی با چرخ چراغ زیاد و سایر اسباب الحال مال دولت است در
 بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل
 دنیا را اینجا می آوردند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفیقیم باغ پیرون قدری لب و عرض
 نشیمن دختر ملکه ایلچی انگلیس که بحضور خان مغفور رفته بود اینجا بودند زن پیر فریبی است دختر نیم
 دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر خیرالین
 همانا را معرفی کردند بعد آیدیم منزل میرزا مالک خان که بجهت خرید تفنگ در برلین مانده بود
 امشب آیدیم حکیم طولوزان فردا میرود پیش کرویپ برای خریدن توپ صحرانهای دبابی میوه
 و سبزی و غیره با عاده میآوردند جلوه عمارت مادر کلیسار بازار سبزی فروشی میکنند و بعد
 ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خبر سواری بسیار معمولست بخصوص نهنگ را که کرده سوار
 میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن بادیک شب اینجا همان دوکت بهشتیم که دختر امپراتور المان زوجه
 اوست زاده و استهلال هم دارد صاحب تنگ و خطبه است همش فردریک است *Fredric*
 اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهما را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده را ندیم صدر اعظم
 و شاهزادگان و سایر ملترین همه بودند بجز ایلخانی که بعضی دیگر در شهر ویزباد ماندند شهر یافس
 که نشیمن قلعه سختی دارد همین خیرال همانا را حاکم اینجا است بهمنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
 مالیاتی و غیره از جانب دوکت از استاد *Darmstadt* است این شهر مالین دوکت است

پروندهها برزور در قلعه آن ساخلو گذاشته اند از اینجا گذشته بفرانکفورت و از اینجا بشهر استرا^س (۱۱۱) رسیدیم
 اتفاق غریبی اینجا افتاد همچنینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ماکدنتشت بعد از آن
 معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند بآب گرم امس *Amst* صدر اعظم
 را فرستاد و احوال پرسی بکنند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الهه برق و غیره آمدند امپراطور
 و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پایین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد
 بعد برادر امپراطور رس و س را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بر سر
 ندارد و باز و جبهه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر پانزدهمین والی است که چند تنی قبل
 پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزا دار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه و داع کرده
 بکالسکه نشستند را ندیم بشهر هیدلبرگ *Heidelberg* که اول خاک کراند و کت باد است
 رسیدیم اینجا استاد چند نفر حاکم و معلمین مدارس یاد آمدند کینفر از تعلیم لفظی زبان فارسی که و بعد
 را ندیم بشهر کارلسروه که پای تخت کراند و کت باد است رسیدیم خود کراند و کت با جمیع بزرگان
 حاکمیت از وزیر و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده معارف سمی بجا آمد موزیک
 یکده سته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفکات و کلاه و همه چیز
 قشون با شبیه است بپروس اما کلاهی نشان نشان دولت با دار دارد و در جنگ فرانسه قشون با و خیلی
 رشادت کرده است بهیت هزار نفر از قشون با و در جنگ بوده اما الحال قشون متعددشان ده
 پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت با و شهر خوب آبادیت سی هفت هزار نفر جمعیت
 دارد و کوچههای است طولانی دارد کل حاصل اینجا با ویم است خلاصه من دوک سوار کالسکه شد
 را ندیم سایرین هم آمدند و متصل اربابست زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
 متوذب و آرام خود دوک هم بسیار آدم بخوب متوذب و خوبیت ریش زرد بلند انوهای دارد و در
 سرخ و سیف و شمشیری بزرگ بنیه قومی مدتی زبان فرانسه هم حرف زدیم ما رسیدیم بمیدان جلوه
 میدان خوبی بود با باغچه بندی کلکاری عرض فواره سواره نظام جلوه ما میرفت این عمارت قدیم

۶۸ (الف) قدیم اجدادی دوکت است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوکت آمد جلوست دادیم زن بچاورد
 دوکت که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و شمش ماری *Marie* و برادرزاده یا دختر عموی پتر
 روس است او هم بود و جوهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیت پر
 زینت و اسباب دوکت مارا بر دایا ق محضی که بجهت ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس
 داده رفتیم با طاق شام همه بودند دست راست ما دوکت دست چپ زوجه دوکت نشسته بودند شام خوش
 خورده شد بعد از شام قدری کشته رفتیم با پنجه پادشاهی عمارت کلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدر
 کشته باز سوار کالسکه شده با دوکت از بهمان راه که آمده بودیم رفتیم پراه آهین سوار کالسکه شده اندیم
 برای شهر بادن با دوکت بمنزل گشت که صبح بیاید از دارمستان که گذشتیم همه جاد دست چپ کو
 و جنگل نزدیک و دست است بلکه بود اما ابتداء کوههای دست چپ شیه مانند و کم جنگل است
 رفته رفته که نزدیک باد میشو و جنگلش بیشتر و قدری بلند تر میشو و زمین و کوه آنجا چمن چویش بسیار
 و سیلاب است خلاصه بعد از غروب شهر بادن باور سیدیم شهر سیت در میان دره اطرافش همه کوه
 با سبزه و جنگل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و کاهیه هم
 مازان سدی میاید خیلی شبیه هوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین و فرنگستان در
 اینجا ملکات خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان آنجا جمع میشوند هوای مثل
 بهشت و خانه مثل و خانه شهرستانک از دره میاید از وسط شهر میگذرد الحی شهری نیست که
 آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب کوشه ایست زنهار
 خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند و
 حقیقه شهر پرانست کلیسای معتبری از کاتولیکی ند بهمان دار و از پرستانی هم هستند تمام شهر
 با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد با بالای کوهها همه جا
 بچ و حمام راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود پرسن مخفیوف که در روسیه همانند
 ما بود اینجا خانه خوب زن و اوضاع زندگی دارد و خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرسن هم حضور

آمد خلاصه در همان خانه بسیار خوبی منزل بود پیاده شده رفیقم بالازن و مرد زیاده می عاشقی (المان) ۶۹
 بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم میآمد در نزدیکی
 دوکانهای بسیار قشنگ میدادند گاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفیقم توی کانهایی بعضی
 اسبابهای خوب خریدیم همه جازن و مرد تماشاچی زیاده بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برستم بعد
 آتشیانی کردند رفیقم بالا روز شانزدهم ربیع الثانی قدری نشسته خوابیدیم
 صبح برخاسته رخت پوشیدیم پریش که چکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش و ریز با آنها آمده
 است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستم خیلی صحبت شد و رفت من هم رفیقم حمام حمام خوبی بود با سنجاری
 و غیره گرم کرده بودند خانه کوچک مرمری داشت رفیقم توی آب آدم پروان خست پوشیده رفیقم منزل
 قدریکه گذشت دوکت آدم با هم سوار کالسکه رو بازی شده رفیقم بگردش خبرال هم بابا بود و دو اسب
 سوار بود و گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام درآمده و بالا پوشی بنوشیده بودم در پریش اخیلی سرم
 شد گردش میکردیم سربالا سرازیر از جابای با صفا می گذشتیم تا رسیدیم به بالای بلندی کلیسائی بود پیاده
 شد داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغداد که پریش و مانی لقب ارد ساخته است
 بیا و کار پیرو جانی که از او مرده بود و خود پریش و زنش الآن درین شهر قامت دارند مجسمه پریش را
 از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند و نقاشی
 آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در اینجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی مقبره
 که خودش با دست اشاره مقبره میپیکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است کتبستان
 هم بنظر مطلق آید از پروان مثل مقبره دختر پیشین را در نیکیا امپراطور روس است که در وزیر باد دیده شد
 از اینجا پروان آمده باز سوار کالسکه شده با دوکت و خبرال رفیقم از پشت و بلند و جابای بسیار خوب
 گذشتیم باران شدیدی می آمد دیدیم پائین از دم خانه پریش مخکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
 لب و دهانه فواره خوبی بود که دورش از سنگ مثل سنگ یکو صل طبعی ساخته اند آب از فواره مثل
 شاتر توی حوض میریخت دوکت عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه پادشاه پروان و غیره در

۱۰۰ (۱) در ایام آنجا منزل میگردید اندک با نماند و در این راه که باران گرفت من دو کت تنهایی در
 کالسکه سرپوشیده نشستم خلاصه باز رفتم بمثل قدری ایستاده باز با دو کت کالسکه نشسته رفتم بعمارت
 و قصر دو کت که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دو کت ساخته اند چنانچه
 بسیار خوبی دارد با طراف و شهر و جنگل و کوه دارد در سیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
 بالای رفتم در مرتبه دوم عمارت نه بار حاضر کرده بودند طاقتهای عالی باریت از چهل چراغ و سایر
 و پردای اشکال غیب دارد و مخصوص اشکال اجداد و پدران دو کت که بدیوارها نصب کرده اند
 قدری کشته بعد رفتم سر میر صدر عظم و شایزاد بای ما و غیره بودند و بواسطه باران بسیار
 و لطیف است بعد از نه بار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصره کوه و شهر نگاه کردیم بسیار
 خوب چشم اندازی دارد و کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنکات در جزو دولت
 فرانسه بوده پیدا بودند اما حال که مملکت الراس مایورن پرونها از فرانسه گرفته اند سرحدات
 فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دو کت را بر دبر تپه بالای عمارت
 اشکال شکارها و انواع مرغها و درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده
 نشان داد از جمله مرغیست که کوکد و بوا *Coccy de bois* یعنی خروس جنگلی میگویند
 در همین جنگلها پیدا شود و سرور کیش بقول شبیه است تا بزرگتر لکن مثل مثل قراول بلندیت
 مثل مرغ چریت بسیار حیوان خوبست ازین جنس مرغ در ایران پیدا میشود و این جنگلها مال
 و شوکا و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد و بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتم کار قدر
 معطل شدیم برین که چکوف و زیر و ستیه و پرنس مخکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتم
 کالسکه بجا نشستم دو کت بهم با صدر عظم پیش من بودند براه افتادیم مایورن با دو کارکن
 شهر و قلعه است مشهور بر استا و که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
 در قصر دو کت یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت و در عرض متجا و عرض
 می گفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت بود که شهر ما نم است ساخته اند خلاصه را ندیم تا رسیدیم

بشهر کارس رفته که پای تخت دو کست بهم وداع کرده اورفت و ما از همان ای که آمده (الان) ۷۱
 بودیم رانده غروب یوزباد رسیدیم از بادون باد و تا یوزباد و قریب سی و پنج فرسنگ مسافت که بار
 آهن در پنج ساعت طی میشود دو کت از دخترا میرا طور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده سجد
 ساله است و لیحد است خود دو کت بنظر چهل سال پیشه داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر آسیا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاستیم خت
 پوشیده با صدر عظم و خزال هماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بریش *Bibrich*
 میرفت رفتیم تا با سکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم کشتی ضدای کوز برای
 کل و غیره در عرشته کشتی چیده بودند نشیتم بسیار سرد بود همراهان ما با بار با همه توی این کشتی بودند اطلا
 قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها
 و سایرین بود اطاق زیر آبرای مامعین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم کاه کاه بنشین
 میرفتیم هنگام سوار شدن کشتی امین السلطان و علاءالحسین خان عقب مانده همراه نبودند اما کشتی را
 راه انداختیم آنها با سکه رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته گمان داده بودند کسی ملقت
 نشده بود خلاصه یکی آموز شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما را ندیم رودخانه رن
 مثل بهشت و طرفین آن همه جاقص و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه
 در رود است کشتی بخار مثل این کشتی که مانسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و
 بار و مال التجاره بود عمیق رودخانه مانده زرع میشود طرفین رودخانه همه جا که پست و تپه است
 اما کوه مرتفع هیچ ندارد و همه کوه چکل و زراعت انکورا است آدم از تماشای اطراف رودخانه
 سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح ویکور دیده میشد که مردمان مهمل برای سلاطین آمدن
 و عیش کردن ساخته اند الحقی برای تفریح جانی بهتر از اینچاید انیشود بعضی عمارت را در بالای بلندیا
 و توی جنگلهای و روی سنگها ساخته و در جلو با چنما و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که

۷۲ (بلجیک) که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دوبات و کارخانجات زیاده دیده شده که
 مشغول کار بودند رسیدیم بشهر کو بلار *Coblenz* کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه
 چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد و در هر دو طرف قطعه بسیار سختی ساخته اند تا آبادی عمده
 شهر در دست چپ است از قطعه دست راست که روی سنگ کوه و تمام آن از سنگ است تو
 انداختند و این شهر سلطان عثمانی در سفر نمکستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده
 بودند و در شهر کو بلنس همه قطعات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی
 اینجا دم اسکله ایستاد و همراهان با بارها رفتند پرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
 از مرد و زن بودند رسیدیم براه آهن و اکنون معوض شده بود رفتیم قوی کالسکه براه افتاده رسیدیم
 بشهر کولن از اینجا رو به سرحد بلجیک کرده را ندیم همه صحرا سبز و چین و آبادیست از یک سو راج کوه
 که ششم که تقریباً صد ذرع راه بود اینجا با اغلب طرفین راه پته و راه کالسکه از دره تنگ است
 اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سو راج گذشته
 شش سو راج طولانی از دو بیست الی سیصد و چهار صد ذرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد ذرع
 بیشتر بود رسیدیم بشهر دورن *Duren* که از شهرهای پروس است از اینجا گذشته بشهر کسل
 شاپل که بازار شهرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستاده بودند پیاپی شده تا آخر صفت رفتیم
 باز سو راج کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استایون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
 جنرال بون همانا در محضور آمده و داخ کرده با اتباع خود مراجعت کرد و در پل ترجم با کینفر و سی دیگر
 که با مجال همراه ما بودند از اینجا مرخص شده رفتند ما را ندیم قدری که رفتیم برو خانه کوچکی رسیدیم
 پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان کو یا همین و خانه است اما خداوند عالم قادر طوایف
 و محالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذمب صنع
 خاک آب کوه رنین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت که باها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سرد
 زبان همه فرانسه مردانش فقیر تر و وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد و جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند و ایشان اغلب کتولیکست اهل این مملکت آنقدر (طبیعت) ۷۳
 از آلمان هستند اسم پادشاهشان له اوپولد *Leopold* دوم بای تخت بروکسل است از وزیر
 بادشاه اسپانیا کشتی و راه آهن در پشت ساعت بیشتر که آمدیم خلاصه از دره پتیه جنگل و غیره رانده تا
 رسیدیم باسپا اگر چه رسما وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان اینجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
 تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم لفظی کرد و ابداد مردم آنجای هستند
 اسم حاکم بازاری بلژر است سواره کالسکه شده را ندیم شهر کوچک فشنکی است قوی دره و کوه واقع است
 اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به همان خانه از آن منزل کردیم و در طبقه زیر
 منزل کرده بودیم سایر همراهمان و مردم در اقامت های بالا و پایین بعد از شام با صدر عظمی و سایر
 رفیق کوه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما گرفته همه جا همراه بودند که چو را چو
 کرده بودند اسم کوه ساعت هفت است کوه خوبی بود قوی و کانه رفته بعضی اسبابها را فتنیل
 و شکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلوه کانه آئینه نسکی یکبارچه است که تمام اسبابها
 از پشت آئینه پیداست رفیق تا آخر کوه چو فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند و
 با بلور و ان رنگ آب فواره میدادند بالا خانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند اینجا نوکی
 میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آید بعد کم کم برگشتم بمنزل امین سلطنته و علاءالدین
 خان آمدند بعد از یک شبی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از اینجا با کالسکه سوار شده بودند به
 در اینجا یک شخص منته از اهل با فور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه
 در آلمان زنهای خیلی مشغول کار و زحمت هستند به خصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردان
 کار میکنند کوش اسبهای کالسکه و غیره را در آلمان با باهوت قمر و غیره میپوشانند که از کفشان
 باشد در برلین و سایر شهرها اطفال کوچک که با سر باری بدوش بسته قوی کوچهها میدوند و
 شلوار میزنند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را عادت بشکری میدهند سنگ فرش کوچهها
 بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میکند از خیلی خوب بهم وصل میکنند اجزای فکشان

۷۴ (بلکین) مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طرانت اسپاسه کوچکی است
یکت کوچ معبر بشیر ندارد باقی همه پس کوچ است

روز بیجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته
از جلوی میرفت و بدلت میگردان که چه رفتم سر بالا بجامی رسیدیم گفتند حمام بپز که است وقتی پز
ناخوش بوده آنجا باب معدنی رفته است بعد را ندیم سر بالا بسافت کمی شهر تمام شده بخوابان
وراه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلوه دار دیگر اسبهای مارا همراه می آوردند رسیدیم بجاییکه همان
خانه بود و دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پایین زنی ایستاده
استیکانها داشت که مردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغری مستند به خصوص زنها
انهارفته قبل از نهار از آن آب شامیده روی صندلیها نشسته از آشپزها سخانه غذا گرفته میخورند از
خواب مخصوص از انگلیس جنسی سیاح آنجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بد مزه بود و در پیرون چشمه
از پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جایی پایی سنت مرک است که یکی از مقدسین نگهبان
هرز نیکه حاکم نشیود آنجا آمده پای خود را میکند و وقتی این اثر حاصله میشود خیلی عجیب است دراز را
هم این اعتقادات زیاده است خلاصه از آنجا سوار شده از خیابان دیگر برای همان سخانه و آب معدنی
دیگر رفتم چند نفر مرد و زن فرنگی هم قوی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صبح شده قدری
قوی جنگل و خیابان اسب دو اینده ما رسیدیم به همان سخانه و آب چشمه دیگر که از آن بد مزه تر بود
از دور و نظر فرنگی دیدم اسب دو اینده پیش آنها رفته قدری زبان فرانسوی صحبت کردم
مردی بود سنجیب از اهل انگلیس که اغلب در الیه آباد بند و ستان سکنی داشته و تازه بفرنگ
آمده است زرش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باز
رفتم که بعد از یک ساعت آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ما را از راه دیگر برده بودند
باران هم می آمد بعد در همان سخانه دیگر بی کالسکه رسیده نشسته رفتم منزل احوال هم خورد و از آنجا

همان تمام بدن باد که عرق دارد و کت کشته و سر را خورده بودم حالا بروزر که دیک ساعت (الحیات) ۷۵
لر زیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان بهم که پیش میو کرد پت فته بود امشب آمد خلاصه شبها
خوابیده الحمد لله روز نوزدهم ربیع الثانی احوالم خوب شد

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران می آید آفتاب اینجا با هیچ دیده نمیشود امروز
عیدی از فرنگیا نیست جمعی از دختران و زنان از کوچه مقابل هتل ما گذشتند بکلیسا می رفتند در کوچه ها همه
چراغ گذاشته بودند و در خت های متحد که توی کوچه ها بودند آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش
کرده کیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دختر های قشنگ بقدر دوست نفر همه بالبا سهای
سفید خوب طور سفیدی ببر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر و دست سیصد نفر
سرچوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچه های کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل بالبا سهای
دستشان چوب سرچوبها شمع علمای زبری و محل صورت حضرت مریم را میبردند و با تهنیت
میخواندند ذکر میکردند و عقب سر آنها چهار چوب بر از نیت کرده صورت عیسی و مریم بالای آن
چهار چوب خالی بود کیشش آئینا نه پیاده راه میرفت و این چهار چوب بر اسل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب را رفتم تماشا خانه بسیار تجارت مانزدیکت بود پیاده رفتم زن و مرد
زیادی بودند تماشا خانه بسیار کوچکی است از تماشا خانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
و سه مرتبه چهل چراغ خالی داشت از کار روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و غیره در آوردند بعد حقه باز خونی آمد مردی بود چاه
کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کار نو *Kaynou* حقه باز را در فرانسه پرستیده
تایون *Prestidigitation* میگویند بازیهای عریب در آورد که آدم حیرت میکرد از جمله
ساعت های مرد را از بغلشان در می آورد بدون اینکه ابد دستی بکوش نبند یا بجا بماند مثلاً
در همه ساعتها از شب رفته بود باز میکرد و می نمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری شش
دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد و بجهت المملکت که در حجره نزدیکت باو نشسته

۷۶ (بلجیک) بود معتمد الملک خود پیش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را توی چوبی کرده دوسر را داد دست مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز میکنی یکی ششم دسره دوازده که شد گفت قفل باز شود یکبار قفل باز شد کجفعه باز بهای غریب میکرد معتمد الملک یکت چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاکت زده چینی محکم آورد و داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد و از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم چنین الی بسیت پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میری گذاشته روی میرکلان جلی بود اشاره میکرد از اینجا یکی یکی این پولها ازین قوطی جز نکند صد کرده میرفت توی آن کلدان میافتا و بعد که قوطی خالی شد رفت کلدان را از اینجا آورد پولها همه توی کلدان بود اول هم که کلدان را اینجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کار با کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل لباسی بود و پورا دست مالیده زانها میخوابانید پس از خوابیدن زنش غیب میکرد از جمله معتمد الملک نوشت که شب شب خوبیب حقه باز از زنش پرسید که نوشته است بعدینا آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاء الله سلامتی امروز بر و کسل مای تخت بلجیک باید رفت حایکوف روس را سپا دیدم به حضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیته دیده بودم حالا چون تروچاق زنده است از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوال خوب بود سوار کالسکه شده با صدر عظیم رفتم بکار کالسکههای پادشاه بلجیک آورده بودند بسیار خوب کالسکههایی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بودند زن حقه باز و شبی هم دیده شد صدر عظیم حکیم طولوزان هم در کالسکه مانسته بودند و در اندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست کم تکان میدهد و بسیار تند میرود و بعد از ساعتی شهر لیز *Liege* رسیدیم که کارخانها

تفنک ساری و کالسکه بخار سازی معتبر دارد از اسپانیا نیز شمه راه دره و پته و جنگل است (بلجیک) ۷۷
 از سه چهار سو راجع بهم که نشتم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد تا از لیر با طرف جلکه است در لیر ایستادیم
 جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام بالبا سهای
 ماهوت ایستاده و نزدیکان هم میزدند و حامی بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مرد
 پس کرده رفتم توی کالسکه را ندیم شهر لیر بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست
 بلندی دره و پته واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد و راههای کالسکه و به
 بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است درین ایها
 الی لیر کل زرد بسیار قشنگی که بکل فلابشیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
 که را ندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تحت مملکت بلجیک است در کاره حضرت پادشاه لیو پولد
 دوم بابر اورشان که کونت د فلاندر است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند
 تعارفات رسمی بعلی آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم و
 کالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتم جمعیت زیاد دی طرفین راه بودند متصل من
 و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعبادت
 دولتی که در وسط شهر است رفتم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
 رفتند بنظر نشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خود را برای پادشاه فرستاد
 بعد رفتم باز دید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد و نشتم بعد از دقیقه برخاسته آدم منزل پادشاه
 مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر دیش زرد بلندی دارد نذر زمان و بیجهت
 سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شام است اگر ده نوه دختری لوی فلیس پادشاه سابق
 فرانسه و پیر داعی پادشاه حالیه انگلستان است و دختر دارد و پسر ندارد و برادرش کونت د فلاندر
 عجلاله و لیجده است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاه زاده خانها
 پروس و زوجه پادشاه از شاه زاده خانهای نمیه و هلش از اهل محار است مملکت بلجیک بسیار آباد

۷۸ (مجلس) در تقاضای امور با مجلس بالنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس بالنت
 عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود و وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد
 هر چه بنویسند از مجلس بکند ندارد جمعیت بروکسل قریب یک صد و هفتاد و دو هزار نفر است
 جمعیت کل بلژیک ده کروکسریست مالیات قریب سی هفت کروکسون در وقت جنگ
 صد هزار نفر سابقا تمام این حکومت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و
 فرانسه و غیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داد
 او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که بر
 هماننداری آمده بودند اینجا به حضور آمده صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود
 حالا قدری پیر شده است بعد از نماز قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه های گل قوی عمارت
 ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چرخهای کاز و فواره و عرض کوچه بسیار تشکی و شت
 آب مثل حباب از فواره میرخیزد انواع و اقسام گلها داشت آنجا کاشتم جلوه عمارت میدانگاه و انظر
 میدان باغ بسیار خوبست برای گردش عامه ساخته اند اما من رفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت
 شهر بروکسل بسیار شکست کوچه راست و عرض آتش در پست و بلندی است کوچه ها و خانه ها اغلب
 پست و بلند واقع شده اند و پته دار و کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست
 خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتم تماشای خانه رسمی خیلی راه بود مردم هم
 از حمام غریبی کرده بودند رسیدیم تماشای خانه بالارفته در آن مخصوص نشستم صدر اعظم و زوجه برادر
 پادشاه هم در همین نشستند شاهزاده ها و همراهمان ما هم بالباس رسمی در آنجا ایستادیم همه سفر بودند
 بعد رسته هزار نفر مرد و زن بودند تماشای خانه شش مرتبه بزرگتر است همه با کاز روشن بودند تماشای
 بزرگ بطوریکه تیر و خلاصه تماشای خانه پیرا بود یعنی آواز میخواندند هنوز یک خواب هم نمیزد خیلی
 خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاده بآواز دادند و هزار قصیده و چینی طول دادند
 بالاخره پزده که پائین من بر خاتم پادشاه باز و جهایشان باز ما من بکالسکه نشسته رفتم منزل و داع

کرده آنها رفتند منم خوابیدم اغلب میخیزد آنها در همان خانه منزل دارند این عمارت که نامش (ملیک) ۷۹
و اینم خیلی خوب عمارتیت بازینت پردای اسکال خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوب
کشیده اند چهل چایخانه ای متعدد و بزرگ خوب سایر اسباب رفینت اطاق آینه و صندلی و غیره همه
خوب و حیاست چراغ روز بیت یکم ربیع الثانی شهر با کازروشن بسیار

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول اینجا ایلی هست و زرای
ملیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتم کردش کوچه ای شهر
کشتم بمیدان گاهی رسیدیم که محبته پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم
انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زادهای خود ما را اینجا دیدم پیاده میگردند کفتم با ما بیایند
را ندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده تومی کلیسا رفتم بسیار بنای عالی است یا ضد سال است
ساخته اند کشیش آمده مارا با طرف کلیسا برده تماشا داد و مقبره زرر پادشاه سابق انگلیسین
قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیسا است بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی یعنی
منبر و محرابهای عجیب داشت از خوب بنت کاری بسیار خوب بعد از کردش از اینجا پیرون آمده
برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند
از اسباب و اسلحه ملل حتی قه و خنجر و کار دایرانی هم خیلی در اینجا بود خیلی سلیقه چیده بودند پوست
اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه موارید شده بصورت همان اسب
ساخته اینجا پیاده داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سرتا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ
و غیره می پوشیده اند اینجا بود قدری کشته آمدیم باین را ندیم برای قصر لاکن *Laken*
که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک حیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست
چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تابند را بوردس که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق
به دولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آب از خارج
برجست زیاده برای خوردن بشهر آورده بجا نهار راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

۸۰ (بنا) بدربار قصر لکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
 کسی اینجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب استاده مثل دریاچه شده
 چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بمارت ملکه اینجا بود استقبال کرد و نشان
 آفتاب را با حایل آن بمکه دادیم بخود نصب کرد در تالار کسب داری نشستیم چشم انداز خوبی شهر
 و باغ داشت جنبین تالار اطفا بود و موزیکان نیز دند شاه زاد و باغ و غیره آمدند در اطفا نشستیم
 فرستای یافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میافند بدیوارها نصب کرده
 بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لکن بسیار خوبست خلاصه شهر مرا
 کرده بسیار حیوانات رفتیم اما چون وقت بود در دست کشیم میان فشنی انواع سکهای عجیب دیدیم
 کوچک بزرگ رنگینک ماهیخانه کوچکی هم داشت اینجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
 لکن برویم هیوتل دویل *Hotel de ville* یعنی ششمین جاکم و کار که از آن ولایتی رفتیم
 بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
 نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسر فنیل را که صور مید نقاش طوری کشیده است که
 آدم هر طرف میرود چشم انصورت با دست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروفی است بدیوار
 عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلوه هتل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی اینجا بود و طوبه
 چنان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طوبه چنان اینجا سواره نشینند پیاده اند اغلب کوچها
 و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند و دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار علی خلاصه عصری
 مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت بود و پادشاه هشتیم همه بالباس رسمی رفتیم نظاری
 خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد بر کشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندرا و ستا
 با تخلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز شست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بخوابی شب برخاسته بچرخ خت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند کفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه (گلین)
 نشسته از کوچه و خیابانها گذشته رسیدیم بکار همان کالسکه ای پر پر و ز می حاضر بود و فوج سربازان موزیکان
 و غیره بودند با پادشاه و دراج کرده بکالسکه نشسته را ندیم از مملکت فلان در عبور شدند همه جا جلگه آباد
 سبزه چین باغ و گل است اینجا باربان فلانکی که هو لاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر و در
 تجارتگاه معتبریت کشتیهای زیاد بود و شهر آباد است از بزرگسال تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه
 بخارامروز خیلی تند میرفت تا مورین بترکات مرض شده حاکم و کارگردانان اوستان حضور آمده بطرف
 زیاد می کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه بخلع شدم که موسوم بود *Mac-dintor*
 است لارنون صاحب و اخلیسها تنگه همراه ما بودند معرفی در اینجا
 میگرداند امیرال معبر کشتیهای اخلیس که موسوم بباک کلفتوک *Mac-dintor* است
 و سیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرده و نیست استقبال آمده در کشتی بود صاحبان
 دیگر بحری هم زیاد بودند در فتم با طاق مخصوص خودمان نشینیم کشتی بسیار تند و خوبیت صد عظم
 با علم خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاه زادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
 خیلی نظرتیم تا بار بار آوردند و همراهان جا بجا شدند من بواسطه کسالت با طاق باین رفته
 قدری شهرت کرده بعد آدم بالاروی نیز میامی خوبی بود بلوی بسیار علی انکور سفید و
 سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوب است خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه باران
 در کرخانه عمل میآوردند و قیمه آنها بسیار گرانست مثلاً یک خوشه انکور را بدو هزار میدهند و قس علی
 خلاصه را ندیم نهاردی خوردیم همراهان را نهاردی داده بودند از بندر و ستاندالی دور که اول
 خاک گلین است خجاعت راه است این دریای ناش بطوفان و فوج زیاد معروفست اما الحمد للّٰه تعالی
 دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عفت
 سربازان کشتی بردیفت میآید و دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگر می چپ
 برای احترام می آمدند کابوی توپ می انداختند قدریکه رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در برجی دو

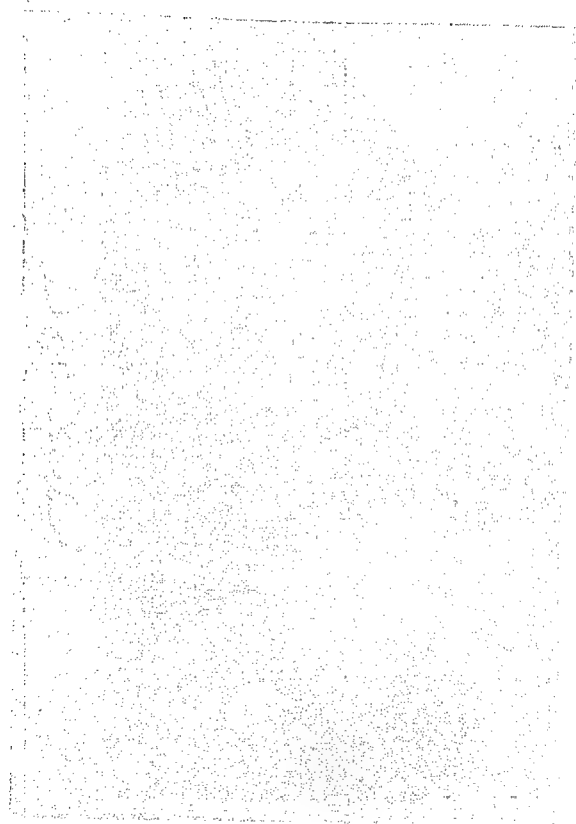
(۸۲) دو توپ داشت برجهای طرف که میخواستند میکردند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
 زورچهاراسب دارد و یواره کشتی هم چندان از دریا بلند تر نبود میگفتند کلاه توپهای این کشتی
 کشتیهایی دیگر را خرد میکنند و دسته تیر از توپهای آن انداختند بسیار صد میکرد کشتیهایی تجاری غیر
 بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بواسطه انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
 با استقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهایی بخارج بزرگ که بزرگان اینجا
 انگلیس در آنها نشسته بهما شنا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید است
 مثل معدن کچیت خلاصه کشتی رسید به بندر و در سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر انبوه و
 طوفان محفوظ باشد چنی قوی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانها و بچها و افواج و سوار
 بسیار بودند اینجا ایستادیم پیرهای علیحضرت پادشاه گلستان با وزیر و دول خارج لورد کرانویل و
 اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند سپرد وسطی پادشاه و دوک و دوک و پسر بی پریش از توپ کشتی
 ایستادیم پیرهای پادشاه و وزیر خارج ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و بهم پیشخدمت باشی
 است آمدند قوی کشتی رفتم قوی اطاق نشسته صحبت کردیم تا باز بار از کشتی بردند پیر و پسر دو
 ملکه جوان بسیار خوشرو می بانیه است چشماهای زخ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
 سفش بایست و هفت هشت سال باشد پیر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش تاریک و
 جدهاش کمتر است ایشیک آقاسی باشی همش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
 قوی بنیاد است جلایه بجا از اسکله بالا رفتم از دو حام و جمعیت عربی بود سوار کالسکه بخارج شدیم من و
 پیرهای پادشاه و صدر عظم و وزیر خارج انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
 کالسکههای خوبی بود هیچ چنین و اکنون نادیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتم بجاییکه غذا حاضر کرد
 بودند پیاد شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود و دیده شد بعد گفت حاکم
 شهر دو در رطقی حاضر کرده است باید بجا اند رفتم تا لاری بالای پله بلند شد و پیاده شد زاده و اعیان
 انگلیس شاهزاده و سایر نوکرهای با بودند حاکم نطق مفصلا خواند بسیار تعریف و تجید را ما بودیم

جواب دادیم لارنسون با کلیسیای پان کرد مردم دست میزدند بعد رکشتم سر نماز همه (فرستاد) ۸۲
 بودند غذای گرم پنجه میوه و غیره آوردند خوردیم بعد برخواستند باز بهمان شخص در کالسکه بنجا
 نشسته را ندیم همه جا رفتند کوه و دره میگردیدیم از توغلهای متعدد گذشتیم که دو تایی از آنها بقدری
 فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بودند زمین انگلیس هیچ شباهتی بسیار زمینها ندارد چکن زیاد دارد
 درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد و ممال انگلیسها معروف و نیازست ضرورتی در نوشتن
 نیست از نزدیک مقصود آبادی شیبلمورست گذشتیم که مقرنا پلین سوم بوده و هم اینجا فوت
 شده است قبرش هم اینجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی عالی را
 ببیند از پس تند میرفت از عواذ با آتش درآمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد
 کالسکهها را نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باو
 شهر لندن و یک آبادی و جمیعت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
 عبور و مرور میکند و از دو کارخانه و غیره نمینوان شرح داد ما از روی پشت باهما میرانیم خلاصه
 رسیدیم بجا رسیدیم تماشاچی و جمیعتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب لیچارد
 انگلیس معروف به پرنس دوکال *Prince de Galles* همه وزیران و اعیان و اشراف حاضر
 بودند پیاده شده من و دو لیچارد و صدر عظمی و لرد مورلی *Lord Morley* همما در کالسکه
 رو باری نشسته را ندیم طریقین راه و باهما و با لاهانا معلو از زن و مرد و بچه بود بسیار نظار و تماشاچی
 میکردند مورامیکشیدند و شمال لگان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر
 دست تقارف میکردم جمیعت تماشاچی آنها نداشت جمیعت این شهر استجا و از پشت
 کرو نشن میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد بجا بت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
 میریزد معلومت که ملت بزرگست و مخصوصا خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
 و تربیت با آنها داده است نیست که محکمتی مثل هندوستان را مسخر کرده و درینکی دنیا و سایر جا
 بای عالم هم تصرفات معتبره دارند و هر بادهای بسیار قوی بیکل خوش لباس و بای زره پوش تمام

(۸۴ کلین) بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس سبهای قوی خوب
 عددش کم است چار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تقصیل نصف را هر که آیدیم باران شدیدی
 آمد مردم را سردی از کرد و منجم خیلی تر شدیم اما سرکار کسکه را کفتم پوشیدند صدر اعظم و لورد مولی سرشان باز
 بود و بالمره تر شدند تا رسیدیم بجمارت بوکینگهام *Buckingham* که منزل است پادشاه شدیم
 این عمارت منزل شتر پادشاه است عمارت است بسیار عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
 کرده مارا بردند بجمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در
 جلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب در و کرکی دارند مثل عراوه که آه
 میکشند و از عقب چمن بکلیت اندازده بریده شده میریزد توی عراوه دریاچه طبعی بسیار خوبی با کشتی
 و قایق برای تفریح دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای خیلی بسیار قوی
 و کلهای بسیار خوب طاووس زیادی آنجا است در نا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل
 خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر و نید زور هستند که شش فرسنگ آبی شهر مسافت
 دارد و اما باراه آهن در نیم ساعت میروند در روی پلهای و توی عمارت سران پیر کلین لباس
 چهار صد سال قبل این از عهد الیزابت *Elizabeth* ملکه کلین استاده بودند لباس عتیق

روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخو استم امروز دیدن نواب و لیعهد رفتم زایش چندان دور نبود خانه خوبی دارند نهفت
 طفل بسیار شیرین دارند زوجه و لیعهد دختر پادشاه و انمارک و خواهر زن و لیعهد روس است
 و لیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکمهای هم خوانده
 ماند خلاصه قدری تسلیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطراف و غیره اسکا شکار و پو
 ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتم دیدن پریش الفرد که ملقب بدوک و مبورخ است خانه او هم بسیار
 خوب است سرمالها و شکارها و سر فلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
 خشک کرده پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پریش از تو رفت و در فته بود و شوق افواج



از انجانبه خانه دوک دکامبریدج پسر عموی پادشاه رفیق خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون
انگلستان بخصوص توپخانه و جبهه خانه مرد پیرست آبا باینه و قوی اهل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبرست قدری صحبت شد رفیق خانه خواهر همین دوک دکامبریدج که زوجه دوک زنگ است
که یکی از شاه زادگان و سنجای المان و جوان بسیار خوبیت سپیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلستان بحضور بود
زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفیق بنا را بالای عمارت همه شاه زاد بانی ما و صدر اعظم
و غیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسی کردیم چندی
کپه روشن بارون برف مردی پیرو حال سی سال است در لندن ایلچی است سیوروس پاشا ایلچی کپه
عثمانی از ابله یونان و مرد معتبرست سیووست ایلچی او سترایمرد پیر عاقلی و بزرگیت سابقا صدر
اعظم منته بود از اهل المان است سیفر فرانسه گشت دار کور از سنجای فرانسه است سایرین هم بودند
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنک پسر رنجه سنک معروف هم بود
بسیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باد میدهد جوان خوش چشم و آبرو
زبان انگلیسی صاف میریزد جوهر و مروارید زیاد و بخود زده بود شاه زاده هند است بعد از رفتن آنها
کل وزیرهای انگلستان که حالا از دست و یک هفتاد و دو نفر وزیر خارجه لر دکلا دستون صدر اعظم
دوک دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی بالرد دکلا دستون و وزیر خارجه
انگلستان حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را بهم کشیم عجب عمارتیت اشکال او پردها
بسیار خوب دارد شب بجهت شام سنجانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از اینجا هم سنجانه دوک دعو
ترند که از سنجای انگلستان و سالی کیت که در داخل دارد برویم که مجلس قضا است رفیق خانه ولیعهد شام
خوردیم شامزاده های ماصدر اعظم و غیره وزرای انگلستان ولیعهد روس زنهای مبرور ولیعهد بودند بعد از
شام رفیق خانه دوک دستور لرند زن سنجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
ماتار طولانی روی صندلی نشینیم زنهای شامزاده های انگلستان شامزاده هندی نواب پنجم سکالاهم

۸۶ (۱) کلیس) پاپرش بودند و سال است برای مری بلندن آمده همین جا مانده اند نوه تپو صاحب معروفست خلاصه رقص تمام شد
بنزل آمده خوابیدم *

روز نهمیت چهارم ربیع الثانی

باید برویم به قصر و نید زور که مقرر علیحضرت و مکتور یا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخاریکساعت مسافتست خلاصه دخت پوشیده با صدر عظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتم جمعیت زیاد از حد همراه و طرفین اه ایستاده بودند افتد کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان باید پارک و شهر گذشته رسیدیم کار سوار کالسکه بخاریکساعت کالسکههای بسیار اعی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر و نید زور از دور پیداشد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسی شدیم جمیع مقررین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان گرفته باز و داده رفتم بالا از اطاعت و ادالانهای تشنگ که پردو بای شکل خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاه زاد ما و صدر عظم و غیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند *Lord Chamberland* که وزیر دربار پادشاهیت نشان ژار تیر *Parrotiere* مکلن الماس را که بزرگترین معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان بهما زدند و حمایتش را انداختند جواب بند بلند را هم دادند و استان این نشان را قرار است که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژار تیر که ادوار دیوم پاد انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر و نید زور اختراع نمود و وعهده است یکی آنکه بپادکار فتح کرسی که غلب چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان اختراع کرد دیگر آنکه در یکی از مجالس بان جراب بند کتفش دو سالیسپوری معشوقه ادوار دافاده اسباب خنده خصما شده بود پادشاه از کمال خیریت و علاقه که با او داشت جواب بند را برداشته این عبارت را



بقدری محترم

داد و سوا

بحدی این نشان

شد

بانشان بصورت

سه سبز و قرمز

شته بودند این

حلباس اگر کسی

مانست هنوز

غیره بودند

را احکامه برد

ن کو چاک چلو

ست اما بسیار

روند خلاصه

بکلی کهن قوی

با عظم

زیاد و وزنها

با کلسکه طی

ببر ارا هر در

هم بنویسند آنها

Homme soit qui mal y ten... او اگر مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند

که همین عبارت الحال در شمه نشان زانو بند نقش است و گفت همین بند خود را بر ابقدری محرم خواهیم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سودی پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاه زادگان انگلیس و سلاطین خارجه با عادی این نشان داده نشود و عدد و حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد

خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشدیم منتهی نشان و حامل آفتاب مکمل لباس را با نشان رضوی حوزم بپادشاه انگلیس ادم ایشا نیم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میر ختم سه و خمر پادشاه و یکت پسر کوچک که هنوز از پیش ایشا جانی نمیرود و همیشگی بود است نشسته بودند این پسر امر و زالی کار به استقبال آمده بود بسیار جوان خوشکلی است لباس اگوسی پوشیده بود وضع لباس اگوسی این است که زانو با الی را بکشوفت یکد خمر شازده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشا نشسته هنوز شوهر ندارد و دو دختر دیکریشان شوهر دارند شاه زادگان و صد عظمی و لر در کرا نوبل و غیره بودند هماره خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود و بعد پادشاه دست مارا گرفته با طاق را حاکم برده خودشان رفتم قدری اینجا نشدیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک چلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار خوش لباس با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند و زکیان بسیار خوب میزند خلاصه خیابان عریضی جلوه قصر است که طولش یک مرسکست و طرفین آن دور دیف درخت جنگلی کهن قوی منبر بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آیدیم پایین سواره کالسکه شده با عظمی و لر در محاذ از خیابان را دیدیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب مایا میزدند زن و مرد زیاد و در آنها خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود و سینه زور و سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می رفتند خیلی تماشا داشت تا قدریکه رفتم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل کله کوه سفید قریب برابر بود و چمنها و خیابانها دل کرده اند دسته و میچیدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها

۸۸ (کلیس) اذیت کند فی الحقیقه آهویست بلکه مایین مال آهوی و شوکا جیو اینست بسیار خوب خلاصه
 درخت و چمن آهنا ندارد و دو فرسنگ فقیم از خیابانی دیگر که ششیم مثل شست طرفین خیابان درخت
 آهوه بلند همه کلهای بزرگ آبی بزرگ زن و دختر بادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
 بهاری کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال با پشاهست اینجا پاده شده قدری میوه خوردیم شاه
 زاد با و غیره همه آمده رفتند سر راه آهین با سوار قاقین شده رفتیم آن طرف آب جمعیتی از زن و مرد
 بودند قدری قوی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از گشتی ساخته بودند بستی و چهار توپ
 بقدر نوک داشت قوی از آهنا ساخته آمده پیرون با قاقین باز رفتیم بهارست سوار کالسکه
 شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود و رفتیم به ویند زور و از اینجا کالسکه
 بخار نشسته را ندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
 منزل عمارت ویند زور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه با بنیه قدیمه
 که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند تا
 میان عمارت بسیار بازینت و قشنگ و پر اسباب اطفاها تا لار بادا لانهای بسیار خوب موزه
 اسلحه دارد و پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله میاید بسیار بشاش و خوش صورت هستند
 امشب را در خانه لورد مر *Lord Marre* حاکم شهر قدیم لندن همان شب نشینی و سوپه هستیم
 شب را سوار کالسکه شده را ندیم از عمارت ماما منزل لورد مرکیر سنگ تمام بود همه طرفین راه و
 کوچه انقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منم متصل با همه تعارف میکردم همه
 کوچه باز چراغ کار روشن است علاوه بر آن از باها و پنجه خانها و روشنی الکتریته کوچه را مثل روز
 روشن کرده بود بعضی چراغهای گاز بگللهای مختلف بالای خانها و کوچه و غیره درست کرده بودند
 و کوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مر خوب و میدانهای گشته تا داخل دروازه
 سینه شدم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سینه است دیگر اختیار بسیار شهر و محلات ندارد یعنی

حاکم نذر و بر محله شورخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد بپولیس بلندی که گفته شد آن انگلیس است رجوع میشود و بهم بود و در داخل رجوع میکند پولیس این شهر است هزار نفر است همه جوانها بلباس معین مالی شهر زیاد از پولیس حساب میبرند هر کس بر پولیس بی احترامی کند قتلش است و همه دارد و در خانه لور و مرشد از پله بالا رفتم تا لاری بود و لیعهد انگلیس و سن بار نهایشان و رای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانها و خانهای معتبر و بزرگان و زرای انگلیس بود و ندید با هر دو و لیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیلدال *Guild Hall* است سالی کبریه این حاکم عمارت بل شربا بدعوض شود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ زر و کاتبهای زیر سمور و غیره و در دست هر یک چوب باریک بلندی دست فیکری میسر قدره بسبک قدیم جلو مارا میرفتند خلاصه در همان طاق ایستادیم لور و در نظقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات تا لار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کاز داشت رفتم باز و بعد لیعهد انگلیس باز داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لور و در حبه که دامن پیش چینی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتم صد مجلس پله سحر بالا رفتم روی صندلی نشستم نهضت های هر دو و لیعهد طرفین نشسته سایرین همه ایستاده بودند لور و در میان انگلیسی خطبه از روی نوشته در تینیت و رود ما و دوستی و اتحاد دولیتن انگلیس و ایران خواند بهماز بر زبان فارسی چاپ زده و رقی از آنرا بدست فارسی دانها داد و ند بعد از تمام تقریر لور و در صدر عظیم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام مقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلقه که داد داشت باورقی که در اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد بجا نویسد جنبه طمانی هم پیشکش کردند بعد مجلس قض شد من و در همان جا نشسته تا شام میگردم هر دو و لیعهد باز نهما و غیره همه میرقصید بعد از تمام رقص باز داده بود و بعد لیعهد انگلیس رفتم برای سوپه که شام بعد از رقص است

۱۹۰ (۱۹۰) ارماهای بزرگ و پلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود
 کلمات درختها که در کوه کاشته در پلها و اطرافها گذاشته بودند گذشته رفیقم بنا را بر زرگی که بر
 چیده بودند قریب چهار صد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سینه که نایب اردو بود و حق
 من استاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام با اهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای نوش
 با بعضی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول بود
 بسلامتی ما خورد و بعد ولیعهد انگلیس نوش کرد بعد باز لورد و مر قوس کرد و هر دفعه شخص اهل مجلس
 قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپ بر خاسته رفیقم نمبرهای خود خواندیم و در
 کشتن هم که نصف شب بود و بار بهمان طور جمعیت بود و امشب در کالسکه با من شیک
 باشی و صدر عظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر و نیز در دربار
 ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز دوشم

روز هجدهم و پنجم ربیع الثانی

امروز رفیقم بکار خانجات و لیوچ *Volovitch* که چبه خانه و توپخانه و آبنگر خانه و
 انگلیس است از عمارات مائبا با بجا با کالسکه اسی دو ساعت راه است که همه را از قوی شهر و
 آبادی میرو و لیوچ که هم که شهرست در حقیقت محله از لندن متصل با بادی شهر است صبح سوار کا
 شده رفیقم شاه زادگان و غیره هم با میخی متان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
 تا میر گذر شده باز از کوچههای آخر شهر که اغلب قضا بخانه بود و کسبه و عمله که همه از دودغال ویشا
 میاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر و لیوچ که جای بسیار معتبرست و سر بازار خانها
 سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجا است کنار رودخانه تا میر واقع است دو ک
 و کامبریدج و پرنس الیز و پرنس ارثور جزا و و دامیر توپخانه و حاکم نظامی و لیوچ و سایر سر
 کروهای توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلوا افتادند با کالسکه اندیم برای
 نماشای کارخانجات جنی راه از کوچه و برزن عبور شده جمعیت زیاد می بود طرفین راه هورا

(تخلص) میکشید بمنهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکار خانها پیاپی شده توی کارها بجات رفتم
 الا رسم است تو بهار ابا قالب میریزند این تخت را با اسبابی که دارند لوله میکشند بهر انداز
 تو پس بخواهند بعد از آن بکار خانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میگویند و چون
 میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کار خانها را دیدم جانی توپ
 مانند میکشند جانی دیگر میزنند جانی سوراخ میکشند جانی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف
 قدیم در جلوه کار خانها گذاشته دکوله و اسباب زیادی چیده بودند جنبه خانه همه انگلیس این است
 بعد از گردش باور رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده را دیدم بجات
 اول که از پهلویش گذشته بودیم بنهار اینجا حاضر کرده بودند تا لاریست که صاحب منصبان
 بری و بجزی و توپخانه اینجا میخیزند جای خوبی بودند سوار خوریم بعد از بنهار سوار اسب صباح
 انجیر شده با سپهرهای پادشاه و دوک و کامبریدج و سایر صاحب منصبان رفتم بصحرای که
 من بود برای شق توپخانه چندان هم وسیع نبود اینجا از انبساط بنزار زن و مرد و در صحرای
 برای تماشا این سواره بودند هفتاد و هشتاد توپ بزرگ و کوچک بودند و از قراریکه گفتند این
 توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچها و صاحب منصبان خوش
 لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن با سهم پر می شود مثل توپ کروپ از عقب
 پر می شود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورقه آمده گذشته بعد یورقه آمده
 بعد دو ان آمدند بعد شش شلیک کردند یکی از توپهای نه پونز را هم به پیشکش کردند
 بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتم منبرال شب را باید تماشا خانه برویم حتما
 پوشیده با امیر آخویر پادشاه که مرد عاقلی است و لورد سنا مبرالان کالسکه نشسته را دیدم بجات
 زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم تماشا خانه ولی بعد انگلیس و من و جمعه هم دو
 و شاه زاده خانها و بزرگان همه بودند تماشا خانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبست پادشاه
 خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی *Pattin* را که از خوانندگانی معروف

از آن فرنگستان است مخصوصا فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار خوشکلی است مبلغ کزانی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام *Albanie* از اهل کانادای نیکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره بر خاسته رفیق من

روز بیست و هشتم

امروز بعد از نماز رفیقم باغ وحش حمام السلطنة و نصرة الدولة با من در کالسکه نشسته خدمتها و عجزه هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود که چها خلوت بود همه مردم توی چمنها و بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه مارا که از اطراف دویده می آمدند هورا می کشیدند خلاصه راه دوری بود از که چها و میداها عبور کرده تا رسیدیم باغ وحش پایده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچ بود معلوم شد زیادی بواسطه روز یکشنبه باغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و کوشش هم آمد قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچ نشینا مردون عبور میکردیم و متصل هورا می کشیدند انصاف نیست که قلبا بهمایل دارند از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه و خوش اینجا رفتن بقصص علیحد از هم جدا اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اول *Hippopotame* میمون پوتام است که اسب دریاست خیر غری است سه عدد بود یعنی یکت جفت زو ماده و یکت بچه هم هما بخارا دیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در پیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدش می انداختند و بش اشل یکت دروازه باز میکرد و دندا نهایی بسیار داشت داشت بسیار عظیم الحجت بود آنچه من فهمیدم که کردن دریاست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ که با نظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه با انسان است صاحبش میرقصاند پا بر زمین میرود میایستاد حرف میزد و انگلیسی بلد بود بعد جلوی ما را رفت اما میل داشت و سهاش را که رفته راه ببرند بعد بقصص میمونها انداختند جفت و خیر غری داشت بند بازی میکرد ثالثاً شتر

باه بحریت که بر دوتوی عوض آبی بودند و در عوض مجرب و شخصی بزبان فرانسه آنها
میزد بسیار تیزخوش بودند و جبه شیر خلی بزرگ است قش ششم نازکی دارد و دست و پایش
ماهی و پر شب پره شبیه است اما باهاها بسیار تنده راه میرفت در کنار و وسط و گاهی
ولی بودند صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست رو باهش هم شبیه پیش بود
و یکمیرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد و همان آن از آب بیرون میآمد و روی سکوی
نم نشسته مستحفظ را میگرداند و سبکفت یکت ماج دو ماج هر چه میخواست او را ماج میکرد
و تماشا داشت را با میوه های خیلی کوچک بقدر موش سلطانی دیده شد بسیار غیب فیل
ن و شیر یا ل در پلنک سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر از این هم بسیار جاها
خسته بودم تو انستم بگردم جمعیت زیاد بود و معاود و شنبه

روز بیست و هشتم

وز برای سان لستهای خیلی بیدار بودیم به بندر پورتموت Portsmouth که
ز بنا در معبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بچوبانی دهم رخت پوشیده سوار
کالسکه شده با صدر عظم و شاه زاد و ها و غیره رفتیم همراه آهن پورتموت جمعیت زیادی بود
رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس بازنه ایشان و غیره آمدند
آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در رویف کالسکه مانسته را اندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کج
بود سه ساعت کمتر از طی شد تا رسیدیم به پورتموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است طلاع
و باستیا نهایی سخت دارد و در اسکله پایده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده لطفی کردند تعارف
رسمی بعمل آمده توپ زیاد از جنگی و دریا انداختند داخل کشتی و ویکتوریا البرت که کشتی مخصوص
پادشاه و تنذر و و بزرگ و خوبست شدیم با هر دو ولیعهد و شاه زاد و ها و سرداران و
و غیره کپتان این کشتی همش پرسن لیه است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفقه در لحاف
کشتی سر نه نشینیم بعد ولیعهد انگلیس گفت بر خیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدنند

(۹۴) انگلیس درخواست رفیقیم بالا بهمه آمده و دویس کورچک و لیجند انگلیس هم بالباس ملاجی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کورچه در دریای آن دو طرف ایستاده لشکر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلهها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشایان هم
که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا را تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایر را در همه کشتیها
زده بودند یک بهکامه بود رفیقیم تازه یک جزیره دیت *Wight* که در همین دریا
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهها
بسیار قشنگ مرتبه مرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شومهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن *Osborne* از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چین بود از آنجا که نشسته از میان کورچه کشتیهای جنگی عبور شدند همه توب
انداختند سلام دادند بعد از اتمام کردش ماسوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول کشتی از کور
Agincourt رفیقیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیلیس هورولی با صاحب منصب زیاد آنجا بود طول کشتی حدود پنجاه قدم بمشیر بود روز پانزده
برابر آب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اگر در مرتبه پائین
بود رفیقیم پائین همه حاجتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم شلیک کردند که خبر
جنگت شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده سجا یکی تمام شش جنگ کردند توپهای
بان عظمت را با اسبابیکه داشت میکرد انداختند بسیار تعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفیقیم کشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دور و زره پوش هم ناخدا میش و زیارت توپهای این کشتی کمتر اسباب
بزرگ تر بود بعد از ملاحظه پائین توجی قایق نشسته رفیقیم رو بکشتی خودمان در قایق ما و لیجند
رومن انگلیس و زنهایشان و همسر الملک و دو نوک و کابریج و غیره بودند یک کشتی بخار

سید هیله با پای پلکشی مار سید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی
 ن چرخ بخار هم بجهت آمد کم مانده بود پره چرخ بخور و بقایق ما که خدا کرده یکت پره بخور
 عرق میشدیم انقدر تند چرخ ایستاده ما بخیط گذشته آمدیم بالای کشتی رفتیم به بندر پور شمتوت
 عا در اطاعتی باز نهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتم کار خانجانی را
 سباب کشتی بخار و از هر قیل میساخته کشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا
 تم کشتی بسیار بزرگ خیلی میساخته قوی کشتی رفتم عله چات کا میگردند هم کشتی را ناصر
 اه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر عروزی رسیدیم شب را
 بیس کنسرل یعنی ساز و آواز که در عمارت البرمال است *Albert Hall* باید
 ویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر عظم و غیره رفتم از بایت پارک گذشته
 اخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحبان انگلیس و غیره بودند اول اخل
 الانی شدیم که عرضش متجاوز از شش بهفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود و گویا آهن ام بود
 طرفین و الا ان همه اسباب کار خانجات دیده شد شیرینی سازی سیکار سازی و توئون
 سازی رشته آردبری که فرنگیان ما کارونی *Macaroni* میگویند شربت
 اب لیمو سازی او و سلسل سازی که بطر بار اود آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی
 سازی ابریشم کشتی پارچه بانی چاپ روزنامه و بکذا انواع و اقسام کار خانجات صنایع که بگویند
 نمی آید در حال اسانی این اسبابها و کار بار درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این کسور
 با بزرگان انگلیس مثل لورد کرانویل و لرد اول خارجه و غیره است آنها هم پیش ما راه میفرستاد
 ولیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفتم رسیدیم تالار با
 متعدد که همه با پرد های اسکال دور نما و غیره بود پرد های روغنی اسکال بسیار ممتاز که در هیچ
 جاپره باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرد پارسش الفرد سپهر پادشاه انگلیس است که رئیس
 بحر نیست و این پرد بار صاحبان و اجزای بحریه بر یکت بخنال خود نهانی کرده با بجا

(۹۶) فرستاده اند خلاصه این مال را بگذاشته باز بدالاهنا افتادیم که امتعه که در
 زیر میازند اینجا آورده برای فروش می چیند زنهار و دخترهای خوب چه در کار خانهای پادشاه
 کار چه در بالامشغول فروش امتعه بودند از اینجا گذشته رسیدیم بجایی مثل شست همه این
 و عمارات و کار خانها از چراغ کار بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کو شست و
 ایت بسیار بزرگ که سقفش بطور کسب بسیار وسیع بلند است و در این کسب بخت
 دارد که همه جای شستن مردم است همه حملوار زنهای خوشگل با زینت جمعیّت زیاد همه
 و بندگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از کار روشن بود ما هم رفیقیم با این
 تویی آنهمه جمعیّت صندلیها چیده بودند باولیعبد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزیر و اعیان
 انگلیس همه ترتیب روی صندلیها نشستیم جلوما از غنّون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
 و سونهای آبی و لولهها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چهار متصل یک ضلع دیوار
 عمارت بود در چپ و راست از غنّون ششصد نفر و در زن بسیار خوشگل چهار صد نفر و چپ
 صد نفر آنطرف براب نشسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر حایل آبی داشتند چهار صد نفر
 حایل قرمز بالای سر این زنهارا پسر با لباسهای خوب آنها هم ششصد نفر نشسته بودند همه اینها به
 آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و از غنّون میخواندند از غنّون را یک نفر میر و صدایش خیلی دو
 میرفت بسیار خوب زد اما بادش را با بخار میدهند و الا یک نفر چه طور میتواند با پای بادست
 باد بد موزیکایخی زیاد می هم در مراتب پایین بود چنین مجلسی تا حال کسی ندیده است
 دوازده هزار نفر بودند از احدى صد و در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند
 خلاصه یک ساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رقص به منزل خواهیم

روز نهم و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بنده زور برای توشنیکه پادشاه میخواهند نشان
 صبح از خواب برخاستم وزیر میهند و وزیر دولخارج و صدراعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

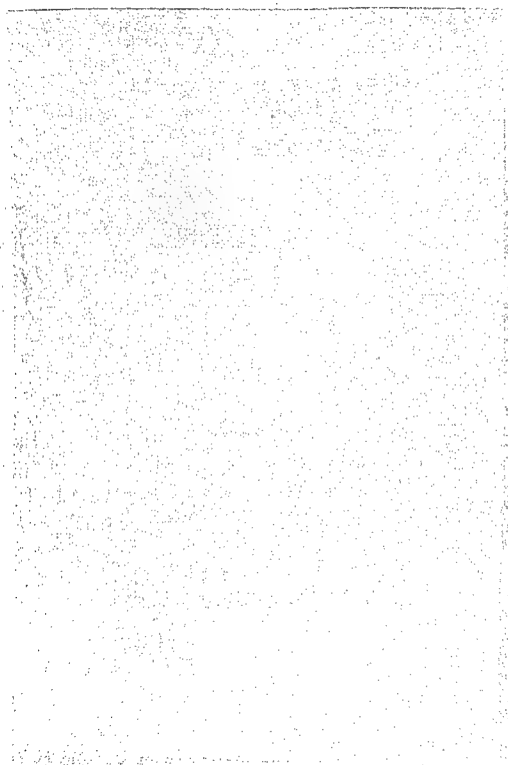
نت ویم طول ایند صدر هم بود مجلس حبی گذشت بعد رفیقیم سرهنار صدر انگلیس
 کرد که وزیر بند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و ابالی شهرهای انگلیس
 غنیه تنیت و رود آورده میخواهند بخوانند رفیقیم توی تالار از شهرهای بزرگ
 ده بودند تنیت و رود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند و دیها
 ما را منته پنخستر و غیره همه ادرن و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
 فی کرد و زیاد بودند از جمله کولد همت که بسره سیستان و بلوچستان رفقه بود اهمیت
 می طران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم راه آهن و لیعهد انگلیس و
 ن و غیره و ملکه بن ما اکثری بودند سوار شده رفیقیم به ویند زور و قصر ویند و در حقیقه
 ست از رفیقیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پاد
 . تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفیقیم بالا همه آمدند قدری
 یم بعد من با هر دو و لیعهد و سایرین با من آمده سوار اسپ شدیم من سوار اسپ
 ندوله شدیم جزا لها و صاحب منصبان انگلیس با یکدیگر شسته سواره نظام همه جلوا افتادند از
 ن طویل جلوه عمارت را دیدیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاه میدان مشق است کفرنگ
 درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل بودند
 می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی میزدند اما اسپ
 من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود و همچو جرم نمیکرد و آرام بود و خلاصه
 بهمان طور رفیقیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق ایستادیم تا پادشاه و زنهای دربار
 و لیعهد که با ایشان در یک کالسکه شسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند رفیقیم با اسپ
 پادشاه عقب ما بودند رفیقیم میدان مشق چمن وسیعی بود و درش درخت و جنگل و کثرت بطور
 نیم دایره زن و مرد تماشاچی افتاد ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پاریزه اطلاق
 چوبی و غیره خوب مثل حاد و بقطار ساخته بودند که مرد با و زنهای اعظم و اشرف بر دیف تصفه

طبقه نشسته بودند پیرهای شیر و خورشید و پیر انگلیس همه جا جلو این صند
رفته بودند و پیر بزرگ هم یکی علامت ایران و دیگری انگلیس در مرکز و ایره بپا
که ما اینجا با یسعیتم خلاصه رسیدیم زیر پیر اینستادیم پادشاه هم آمده ایستادند قوی
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد با و دوک کامبریدج و غیره رفیقیم از جلو صفوف رفت
باز آمدیم دم کالسه که پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر که
نیامد بخت بخت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که بالباسهای بسیار خوب و کلاههای بشیم
بزرگ از پوست غرس و غیره داشتند بسیار کلاه چینی بود این افواج بسیار خوب بودند
فوج بالباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم با سیم و لیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدا نزد او رفتند بعد دور رفته مشق
کردند شش مرتبه بدست خودم بدو دوک کامبریدج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک کام
بریدج و غیره تا قصر و سیزد روز که یکفرسنگ راه بود همه را از قوی جمعیت دو انده تا رسیدیم به
پایه شده رفیقیم بالا و اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفیقیم پیش پادشاه و در
کرده رفیقیم براه آهن امشب در خانه لرد کراوایل وزیر و لاجرجه بشام و بال موخو دیدیم چون ولیعهد
انگلیس و زنهایشان خسته بودند از ویند زور تلگراف کرده بودند که امشب همانی موقوف باشد
بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردیم اما چون وعده داده بودم برای شب سنی بال رفیقیم
خانه وزیر خارجه آتا بال در خود کن این *Foreign Office* یعنی در وزارت خارجه
دولتی بود ولیعهد با و غیره بودند رفیقیم اینجا عمارت عالی بسیار خوبست زن وزیر خارجه آمد
جلو دست با و داده از پلهها بالا رفیقیم کل درخت زیادی در پلهها و راهرو با چیده بودند همه
بجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه باز نهایشان موخو بودند رفیقیم در اطاقی نشستم زیر
بود و درش صندلی بعد برخاسته دست روجه وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلهها راه رفیقیم

بعد با همه تعارف کرده روز بیست و هشتم بمنزل خانه خوابیدیم

امروز به کینوچ باید برویم نه متصل شهر است نه خارج کنار رودخانه تا میرود واقع است و در حقیقت از خطا دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر عظمی بود با محمد الملک و لرد حمام در کالسکه نشسته را ندیم از کوچه های شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رزان استریت *Regent Street* که همه دکا کین مرغوب بودند گذشتیم همه خرید و فرو اینجا میشود و کوچه بسیار مشهور است انقدر جمعیت وارد حمام و کالسکه بود که آدم حیران و مبتهوت میشد باز از کوچه ها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرال است با همه اعیان شهر سیتی آمدند و یار و بروج قلعه همه از سنک و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط میشوند امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تا میرد کینوچ شهر بازیگان و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده پیرق رژه بودند صاف منصفان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند و لیچند انگلیس و لیچند روس باز نهایشان و غیره همه قبل از ما آمده و در کشتی دیگر نشسته بودند که دیدیم همه همراهان و شاه زادگان ما هم سوای حماد الدوله حاضر شدند رفیقیم کشتی هوا بسیار سرد بود باد بدی می آمد و دو کشتیها و کارخانها را توی کشتی می آورد این رودخانه جبرزد دارد و صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یک ذرع و دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها و کیسون طامسون و لارینسون و غیره بودند کشتیها جلو و کشتی و لیچند با عقب افتاده را ندیم آنقدر تماشاچیا روی کشتیهای بخاری و شرعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ همه بسیار بودند همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوک *Dorset* شدیم دوک بمعنی حوضه نیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای تجاری و غیره را در اینجا باقیمه میکنند و لنگر انداخته بارگیری میسازند یا از تاجران میگیرند اینها را بای مال تجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جراثیمی دارند

بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی بچنگلی یا از کشتی باستانی حمل میکرد و برای
این دو کما درمی از این ساخته اند و خانه که وقت عبور و مرور کشتی باستانی باز و بسته میشود و
کشت کشتی بزرگ بر صعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد
که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تمیز و زینهای خوشگل زیاده بود و خلاصه باز و دوک خارج شد
برود خانه تا میر افتاده را ندیم همین طوری جمعیت قوی کشتیها چه همراه ماحی آمدند چه در طرفین راه
ایستاده تماشا میکردند همه جا قوی می انداختند راه زیادی را ندید و وارد کینوچ شدیم اینجا
مدرسه بصری انگلیس است و عمارات عالیله دارد از کشتی در آمده رفیقیم تجارت و زیر بصری که بسیار
عمارت بزرگ گفته است دو سیت سال است ساخته شده است و لیعهد با زینهایشان
و غیره بودند در این تالار اسکال سرداران قدیم و بعضی حکمای بحریست شاهنشاهی داشت پله
میخورد رفیقیم بالا میر نهاری اینجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان و غیره نشیمنهای سایرین
خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خوبی آوردن و نلسن را
Lord Nelson که در جبهه بود بهمانشان دادند کلوئه به پولیت او خورده بشه
اش فرود رفته بود و جلیدقه سفید او که خوبی بود دیده شد این جنگ معروف به تر آفال کار است
که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را
انگلیسها کردند خلاصه بعد رفیقیم و لیعهد با زینهایشان و داغ کرده رفتند من خواستم بر صند
خانه بروم رفیقیم بمیدان مدرسه بصری جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال
بحری که در اینجا مشق عمل میدی کنند بعد از پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم
قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند
پنهای سکی دارد و دورپنهای بزرگ قوی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند
و بهر طرف که بخواهند دورپن حرکت میکند بمخامشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون به هوا میرفت
چشم انداز بسیار خوبی بشه لندن و اطراف رودخانه تا میر داشت بعد دیدیم پایین سوار شده رفیقیم



با سکه سوار همان بسی شده را ندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزو و دم کشیده این
 دفعه چون از دو کباب برنگشته از راه راست رودخانه رفیق از زیر چنبرین بل معظم اینی و سنگی گذشتیم
 جمعی نایده از حد سیاده بودند تا رسیدیم بجای لپنت عجب بنای عالیت بروج بلند دارد گفتند و از
 که در خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
 چپ مریخانه سنت توماس *Saint Thomas* که بسیار عالی است از کشتی درآید
 سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل شب را در مرتبه بالایی همین حمارت ما مجلس بال است
 شب رفیق بالاهمه بودند دست زوج و لیچدر گرفته رفیق نشستم همه رقصیدند رقصی متعاقب
 بال بعد مردا کوسی بالباس اوس آمده فی انبان زد مثل سوزنای ایران صدا میداد برین
 برین از نور و دیگران قص اوس کردند خلاصه بعد ازین رقص مجلس برهم خورد و رفیق اطاق دیگر
 برای سوپه غذا و میوه و غیره سمر میز چیده بودند همه خوردند شامزاده هندی هم بود بعد ازین
 آمده خوابیدیم فردا باید برویم شهر لیورپول و منچستر و قصر تمام که مال دوکت دوسو تنه لاند است

روز پنجم شنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده را ندیم محترم الملک و لرد مورلی توی کالسکه
 نشستند صدر عظم شاه زادها و اعلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رزان استریت گذشتیم
 که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا همه ساخته بسیار عالی هم که اغلب یکی
 دنیاها اینجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد آسمش همه ساخته امریکائیت رفیق با کجا
 رسیدیم سوار کالسکه بخار شده را ندیم از لندن تا لیورپول خیابان راه است و پنجاه
 فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین سست و بلند است
 همه جابجکل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم
 شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس اینجا بسیار
 نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

۱۰۴
فاصله کارلیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز و سطر راه اپل
باز بزرگ بلدی عبور شد که بر روی رودخانه فرسی *Mersey* ساخته اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عرض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلوفرا ما هم از عجب معتدال ملکات و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر بندر تجارگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا را دیده دارد و از نیکی دنیا تجارت
کند و پنبه زیاد میکند کندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از
انگلیس آلمان و غیره ازین بندر به نیکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دو سیت هزار
نفر مهاجر ازین بندر به نیکی دنیا میروند که هیچک از آنها دیگر بر بنیکر و ند خاک فرنگستان یکت گمان
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد و دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلوشهر لنگر
انداخته بودند امروز صبح بنا بوده است بروند محض تناشای ما مانده بودند اما شب خواهند رفت
اسم یکی ازان دو کشتی اوسیانی و جنلی بزرگ و هزار نفر مهاجر دران بود خلاصه نقد جمعیت در
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را نسکت کرده بودند کالسکه بنویسند عبور کنند از بالا
پنجر یا باهما کو چها افتد بهور میکشیدند که کوش آدم کر میشد کینفر سیر زن با طفل در شهر نبود که تنها
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کار کر بسیار دارد بالنبه با بالی لندن اینجا با فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصحبت امر معاش میکذ رانند میدان کا بهی سیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ *Saint-Gorges* شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند از آنجا نشیتم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند لفظی از دوستی و اتحاد دوتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارینسون ترجمه کرد و لسون
و دیکسون هم بودند بعد برخواستند باز سوار شده رانندیم برای عمارت حاکم نشیتم عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهارد گذاشته بودند

مئی تا اوس کرد و بعد بنهار تمام شد حقیقت نیاوی در میدان
در وقت عمارت مجمع سده بودند رفتم جلو چرخه قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتم باز با طاق خلوت
قدری ایستاده رفتم پائین سواره کالسکه نشسته ماندیم برای لب رودخانه نشیتم گشتی سایرین هم
همه آمدند ابلی دهنه در یارفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود و بجز برکشته کالسکه نشسته از میان حقیقت گذشته رفتم کار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترن نام که ملک دوکت دوستر لاند است
رفتم کالسکه بخاردم و در باغ ایستاده دوکت و ابنا عش حاضر بودند سوار کالسکه شده ماندیم چمن
خیابان کل و سگانه باینکه درویند زور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانه های تنگ تنگ
دوکت برای باغبانها و سرایدار باو غیره ساخته است حمام خانه هم ساخته مسجد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده و آمده اطلاقا شدیم رفتم کبریا محض که توی عمارت بود تمام
کلهما و درختهای خرمنا و غیره در اینجا دیده شد که کمتر عالی بود و حوضی در وسط بود که چکت مدو
زن پشت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
کلهما در اینجا پیچیده بود بخصوص عطر کنفوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم زراپولی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود اینجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتم جلو خان عمارت که باغ بزرگ است
اما درختهای کوچک سرد و کاج و درختهای بنه باریج که توی چلیک کاشته در باغها گذاشته و شتر
کرد کرده بودند باغهای بسیار وسیع و تنگ پر کل با انواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل محفل
فواره های زیاد در حرکت جلوان باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کوچ و متوج که توی آن چینه
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با فایق اینجا میرفتند و در این دریاچه تپه
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغها همه خیابان های سر پوشیده از درخت کل و تاک چهل تنگ
مورا از این ساخته اند از طرف چپها و خیابانها که مخانه های دوکت که بسیار تیز و انواع کلهما
و برکهای رنگارنگ نیکی دنیا و غیره دارد میوه با بن که چیزها کول غنیمت مثل کدوی که چکت تازه

(انگلیس) آمارنگ پوشش که زرد شد آفت میرسد مژه خورده

میوان خرد و قدری ثقیل است بزبان بندی میگویند و در بلوچستان مصری ایران و غیر
بسیار است شلیل بلو انکو رسیده و سیاه انجیر آکو چیا لک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه ها از بار
و نیرس و رسیده و در گرخانه یافت میشود با اسباب و چچی که بقیه کرده اند باغبان می
چنانچه بچرا با باز و صفحهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آیدیم با طاق عمارت اطفا
عالی پر اسباب بار وچ و پردای اسگال خوب دارد و قونول جلال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است و در شرفی شانن که در نجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سوئیسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش گت
ریش بلند بزرگی دارد اینجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چندین بار
اسیری مارا بسیار دیت کرد و بعضی از بجای انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مضاجهای
دوکت بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوکت هم بودند اسم پسر دوکت مرکی و دو سافرت
اسم برادر بزرگ دوکت لرد الی کاه و برادر کوکت لرد و تکه خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند که روش کرم یکت جانی برای کلوله بازی ساخته اند و وسط تخته و راز
میاننش جانی دو مرتبه کلوله خوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نه نیست کلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهای که در آخر چیده اند بخورد و هر کلوله که نشانه خورد میسوزد و هر کدام
سوزد بان نه را می افند اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی این طرف خط خوبی قسمی آن طرف
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند کلوله ها را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهای هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتم آنجا درین بین دوکت
و سایرین آمدند دوکت گفت خود مان بازی کنید یکبار دوکت و سایر انگلیسها نخت شده کلا
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوکت که چند روز قبل در صحر

روز جمعه عرّه جمادی الاولی
 نه روز منزل خورده سوار کالسکه بخار شده
 رفتم برای شهر بخیر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیچیدنها و غیره در منزل ماندند و من
 از بعضی سوارانهای تاریک کالسکه عبور نمودار شهر با وجای آباد گذشته اول بخار خانه کرد رفتم از
 راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از قوی کارخانه میرفت بسیار
 قشنگ تازه بود اما زود پیاده شده تماشای کارخانه رفتم در آنجا با اسباب صرغ و آلات و کو
 موت و کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم که م که سرخ بوداره
 میسوزند و زیر سنگنه برده نرم و تخت میگردند که مایه محبت بود و همچنین آهنهای که برای زنجیر ساختن
 دراز و باریک میگردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تنهایی
 آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میکند
 شدند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا پیروان بخارخانههای دیگر که مادرت کاری اسباب
 میگردند رفتم تماشا کردم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به پنجشتر رفتم دو ساعت و نیم از قصر
 نظام تا پنجشتر راه است رسیدیم بخار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از یورپول بود شهر بخیر
 بواسطه کارخانجات زیاد و در دیوارش مثل فغال سیاه است حتی رنگ رده و لباس آدمها هم همه
 سیاه است و جمیع خانههای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بحسب اینکه تارخت میفند
 یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و بجای شهر و حکام اطراف در کارخانه
 بودند سوار کالسکه شده را ندیم تا به دار الحکومه رسیدیم تالاب بزرگی بود در روی تپه صندل که در آن
 بودند ششم حاکم لطفی کرد من هم جواب مفصلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و محبت
 از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بها شده است لایزال
 صاحب زبان انگلیسی همه کردهم تحسین کردند بعد رفتم با طاق دیگر که نهار چیده بودند قدری
 خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای تماشای کارخانه پنبه رسی کوچکی بسیار طولانی طی شد

انگلیس طرفین راه بطوری از حاکم بود و بهر امر میکشیدند
 میل ملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند و بعد
 از آنها مشغول کار بودند در میان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میافزید که این
 پارچه را سبای دیگر برده نقش شبیه زده تمام و بنیاعل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
 بقدریک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار و ششگاه با فذکی داشت در هر دو شگاه چهار نفر
 زن کار میکردند بهر راکشم یکبار کارخانه از صد افتاد و ختر باور نهاد مرد ها و از خوبی خواندند
 بعد از تمام خواندن سپردن آمده سوار کالسکه شده رفتم راه آهن سوار کالسکه بخار شده را ندیم
 برای قصر تمام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک و غیره همه بودند پیاده رفتم سکارا
 باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق نشستم خود دوک نعت کشیده پارو میزدند رفتم در جرایم
 بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز کلوکله بازی کردند همه بودند پس دوک از همه بهتر بازی کرد
 روز شنبه دوم باید برویم لندن و عصر را در شرنیک *Cherique*
 برای گردش و صحبت و عصرانه همان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک
 وداع کرده را ندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعده گذشتیم دو سوارش
 چینی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دوره تنگ و طولانی هم عبور شد از تعلق دره هم
 زیاده نبود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود یکی سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود
 که بچه رحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه دار کار شهر لندن شدیم
 صحبت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک بود و
Duc de Devonshire است که از متولین انگلیس و دوک و دو سوار لاندوئیس است
 او امانت بولیهند انگلیس داده است که یلیاق او باشد صحبت زیاده از حدی در کوچه و پنجره ها
 بودند صدراعظم و سردساری با دوک کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیاده ای هم که حال
 موجودین بود به چیزیک میرفت داخل حیاطان باغ شده را ندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پادشاه

و چند چادر توئی چمن و باغ روزه بودند عمارت محقری (کلینس)

داست رفیم به چادر و لیچدر و سونگلینس نهایشان باغ نهانی نیا و سفرای خارجی و وزیرای انگلیس
و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با لیچدر انگلیس رفیم برگردش باغ گلکاری خوبی کرده اند داشت همه مرد و پسرهای گشتند
در چادر بزرگ خوراکی نیا و دیده بودند مردم سر پا ایستاده هر کسی چیزی بخورد و بعد در باغ چادر
که جی با پیلی حاضر کردند که من بجا دکار خود بکارم گشتم این محل در فرنگستان کنیج احرام بزرگی نسبت
بشخص بزرگست بعد چادر پادشاه رفتم و راج کرده ایشان گفتند برو و نیندز و ما هم قدری
مستعمل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفیم به منزل شب فراغت بود و خوابیدم برادرزنها
و لیچدر و سونگلینس که همه پادشاه و انهار که نه باشد امروز تازه وارد شده بودند و جو انیت من چهار
سال در بحرین نصب بار و شمشیر *Valdemir* با او هم تعارف کردیم بدیدن این اثر

آمده و روز دیگر باز میروم **روز یکشنبه سیوم** امروز هوا ابر شدیدی
و مه است و باران شدید می آید بعد از نهار با مستعد الملک و مرلی بکالسه کشته قدری
در بایت پارک گشتم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت می آید باز مرد
وزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چریک که در روز رفیم از چریک گذشته براه ریشمون
Richmond افتاده از پهلوی باغ نباتات گشتم مردم زیادی آنجا میسر کردند
باغ بسیار بزرگست اما میانش از رفیم تا برج باریک بلندی تریکب چمن میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه وارد بسیار جای قشکی است از دور دیدم خلاصه رفیم بر ریشمون در بالای پشته
واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است خیابانها و چشم
انداز بسیار خوبی با طرف دارد خصوصاً برو خانه تیز از نوع سکارهای و نیندز و در چمنهای
اینجا بسیار بود چون باران می آید نشد گردش کنیم گفتند خانه لرور و وصل که از وزیرای قدیم معروف
انگلینس است با اینا نزدیکیست میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود باز و جبهه

انگلیس استقبال کردند و در پیریت قریب هشتاد سال دور
 هوش و عقل خوبی دارد و از فرقه ویکت *Vigth* است لازم شد تفصیل دیت نوشته شود
 دولت انگلیس در فرقه بستنه فرقه که حالا وزارت دارند از ویکت بستند که رئیس آنها را وکلای
 صدر عظمی حالیه و لرد که اوایل وزیر دوله و خارج و سایر وزراء هستند فرقه دیگر که بر ضد خیالات
 این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسراالی *Disraeli* و لرد دربی و غیره است
 هر وقت فرقه اولی عمل شوند کل وزراء و غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدرتی
 دو بست غیر استریا و سایر مردمان پولیسکت اینجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتم
 بهماخانه ریشمون که بسیار هماخانه خوبست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند
 اند از خوبی دارد و آمانه و ابرامع از دیدن بود باران متصل بسیار دید قدری اینجا نشسته چای میبوه
 خورده رفتم منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نماز
 وزرای توری بحضور آمدند نظام بکاله و پسرش هم بودند و در و سل هم که دیروز خانه اش رفتم آمده بود
 سیمور که در عهد نیکالامپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مرادده با دولت
 روس کند وزیر مختار پطر بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد مانیر بری که هر یک سابقا وزیر
 امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعضی تجار هند و غیر
 آمدند ترکیب ولبان عجیب داشتند رؤسای ارمنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر
 این نجای هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
 دیدم که مدتی با پدرش در طران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در
 بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را بمعدل لباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمده
 بود زرنگ و رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد و کلیف معروف بحضور آمده نشست یا و ب
 کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بستی سال پیش در اسلامبول وزیر مختار
 انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در اینجا حرکت میکرده است در جنک سواستاپول متحد خیالات انگلیسیها

ناپلیون اول که قادیان خان ایلیچی فرانسه را ایران پرن (انگلیس)

به داحیسهار خاقان مخمور محلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است اما نه در ایران
و بخاطر داشت آن ایا مرا قریب بشاد و چنبال دارد و حال هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد
ناخوشی نفرس دارد اگر این ناخوشی انداخت با عفا دمن حالا هم آن عقل و هوش و بنیر را دارد که
دولت انگلیس در پتاهای بزرگ باو بدید بعد او هم رفت برخاسته نماز کرد و امشب را با بد بجا
بلور که خارج شهر لندن است برویم اینجا آستباری و همانست امروز قبل از دیدن و زدن و غیره
چنان انگلیس آمده و در باغ جلوه عمارت مشق کردند و زدن باها گذاشته بجای آنیکه عمارت مرتبه بالا
گرفته است سجا یکی و جلدی تمام از زبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش
کشیده پائین آورد و ند بعضی دیگر اطباء بکرشان بسته برین فرد آورده اند برای استخراج
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که اگر یکطرف این نوع اختراعات و اتهامات برای تحکیم

انسان از مرگ میکنند نظرف و دیگر در قهر خانها و جبه خانهای لویج *Woodwich*
انگلیس و اروپا همان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و کلوله و غیره برای زود تر و بشیر کشین
جنس انسان میکنند و بر کس خراش بهتر و زود تر انسان را تلف میکنند افتخار را بنمایند و نشانها میگیرند
خلاصه درین پن چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهیچیکر است که خیلی
او ستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از شیم و پنبه بود و دست داشتند اگر این
دستکش نبود بعد بکر را می کشند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده را ندیم برای عمار
بلور که اول اسپوزسیون فرنگستان در سبیده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده هنوز هم این
عمارت برپاست کیساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باز آن شدید می آید که بسیار وقت
مردم را تلخ کرده بود با وجود این با جمیع زیاد می از زن و مرد و سوارها استاده تهنیت می گفتند
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاه زادهای ما و سایر نوکر ها بودند دم عمارت
چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانها و نجبا اینجا منتظر میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند

انگلیس ۱۱ دقیقه آنجا نکشت شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس در نزد

زن و ولیعهد انگلیس گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی نظیر آن در هیچ جا نداشتیم
زنهای خوشگل با زینت و مردها بر آب نشسته و کوه برای رفتن داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از این دلبوراست و بطوری مرتفع و وسیع که استیج چهل هزار نفر قابلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفیقیم بواسطه عمارت که گنبد بزرگ و رفیعی دارد وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریزد
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت چند لی ریادی گذاشته بودند
من و ولیعهد با وزنه ایستان و شاه زاده خانها و شاه زاده ها همه آنجا نشستیم و در آنجا
بود گفتند ناخوشی نفرس گرفته است و بروی مارک بزرگی بود مثل ارکات البت مال بزرگی
چی زیاد با خوانند با بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دور بین و چشمی آورد و تماشای
کردیم از پشت شیشه های پشت سرما فواره های آب بسیار خوب بحیثیت زوجه دو کوسه میزدند
با و خورش عقب سرمانشسته بودند دختر دو کوسه بسیار خوشگل است در جلوما انگلیسها بازی شینتیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جفت و خیز و معلق شدن روی طناب
و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرازا آورده میل بازی کردند بعد دسته
از ابالی حاکمیت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مردوزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیها
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پایشان میکردند میخواهید ندیکت صندوق بزرگ
چوبی را مثل تیرکاه بهر طور میخواسته میچرخانند و بهوای انداختند باز بروی پاچی افتاد شخصی چشم
بسته میخواهید زردبان بسیار بلند بر روی پای خود راست نگاه میداشت بچرخیده سالها میرفت
روی زردبان بازیها در می آورد کلولهای عجیب هوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که کلولها هر دفعه قوی سوراخ جعبه می افتاد یکت لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پا



ناب قلم بر لبندی از سقف کشید که تا زمین چل ذرع می شد (کلیس ۱۱)

نمایا گرفته سیمای

زیر با کله پائین آید

ی بنده بازی کرد

می نمود مثلاً ده رخ

پرت کرده قوی شو

همه اعیان اسرا

آر بای مقعد

ری است که دم

اشد بد قوی باغ

پای فشنگ و

بعد از اتمام کش

یست آن یزدم

جت دست

الدانی ساز میزند

در باغ جلوه عمارت

مثل ایران کبوتر

ره و غیره را در کا

رد اندر موضع سپا

پند و از جنس ار

ند بطهران ببرم را

(تکلیف ۱۱) زاده و ولد کرده زیاد شوند روز سه شنبه چهارم
 سینه لندن و کلیسای سنت پول دوست من و پارلمنت باید برویم صبح نماز خوانده و سوار کار
 شده رفیقیم بقیه داخل سینه و برج شدیم روسای آنجا بحضور آمدند رفیقیم بالائی برجی بسیار که
 قدیم میان آن جعبه بزرگی از آئینه بوده و درش معجزاتی از این داشت چند تاج از سلطان طبرستان
 انگلیس در آن بود و جواهر نفیسه داشت مخصوص در یک تاجی که تاج سرخ بزرگی بود بسیار زیاده
 عصا با دیده شده از طلا و ظروف طلا هم قدری بود بشیه الماس که نور از بلور درست کرد
 بودند در آنجا بود اما اصل الماس او لندن تراشیده بر لیان کرده پادشاه سنجاق کرده بقیه
 میزنند و نزدیک برای و در آنجا بود و زور زور زور بودم بقیه زده بودند بسیار الماس خفیه حاکم
 چون وقت تنگ بود با سلمه خانه که در همین قلعه است رفیقیم هم کلیسای سنت پول کشیش اول آنجا بود
 حضور داشت نایب او بود قوی کلیسا کردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیاد
 بود کسانی که از معارف دین کلیسا مدح و ستودن از این قرار است اردو مسون دوکت دو
 و لنگتون از آنجا آمده بانک دولتی رفیقیم از بورس *Bourse* که تجارت خانه است که رفیقیم
 تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند در تجارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه
 نویسندگان و افعالی این کار حاضر بودند از پهلایا بالار رفیقیم تجارت عالیست و قرقانه و اطفا
 نشین همه را دیدیم برای چاپ زون کاغذهای بانک از قروض اسکناس و برای بخیدن
 طلا و نقره و فچی کردن پولهای بانک سبب و آلات خوب و کارخانههای تجار و از همه دیده شده
 بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفیقیم زیر زمین شمش طلا و نقره را
 دیدیم که بهر شش و نه هزار تومان ایران بود بعد رسته چهارم کرد پول در آنجا موجود بود خلاصه
 بر کشته رفیقیم منزلت چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد و او را هر مایشنی که کاغذ بانک را چاپ میکرد
 سه قطب نما که هر یک مثل ساعت عصر که با داشت نصب کرده بودند که هر عدد و یک چاپ میشد
 قطب نما از گردش حرکت حساب نگاه میداشت یک حرکت که با شین میدادند یک کاغذ

وقت و این رای است که عدد کاغذهای بانک کسی (انگلیس)
 تواند و زودی کند تا این اسبابی بود بجهت میزان کردن و بحدین وزن پولها که پولهای اروپا آنجا
 مثل نادران بیاین میرفت و طریقی آن جعبه با نسیجانی بود که هر پولی که وزن سبک بود بواسطه
 اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین تمام بود بجهت دیگر تا این اسبابی بود که پولهای سبک ریختی
 میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه زنند خلاصه رفیق منبرل سعی استراحت کرده سوار
 کالسکه شده رفیق خانه کلا دستون صدر عظم رون تنی داشت بر دو استقبال کردند دست بزرگ
 اش داده از پله بالا رفیق اطافهای خوب داشت یک عرض بسیار کوچکی در بالا خانه با فوارای
 آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بسیار است و شهر بلخی کپرسنه و عثمانی و المان و در
 اعظم انگلیس کراویل و زیر امور خلاصه و در وقت سورت لاند و غیره بودند قدری نشسته رفیق به پار
 این تعریف این عمارت و قدر و اطافها و بالا خانه ها و دالانها شخص عاجز است میگویند مبلغ کرا
 بر و ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از شصت سال قبل ازین است اما ده سال
 قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند تا هم مجلس اردو با که مرد پیری بود و شش کلفور جلو ما افتاد و اطاف
 با طاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و جمیع است و افعا پاراست انگلیس چنین عمارت
 عظیمی نداشت و لایق است از تالار بزرگی که کشیم که تالار و اترلو *Waterloo* می نامند
 پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند و چنین تالار ضبط است یکی جنک معروف ترافالگار است
 که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات و لنگتون با مرشل بلوکر *Blucher*
 سردار سپاه پروس که شرکت جنک و اترلو بود بعد از شکست ناپلیون و در حجاز و اترلو
 اسپ بهر یک دست داده بتینت میگویند خلاصه رفیق با طاق اردو با همه بودند عدد در دست
 این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستم از اطافها و دالانها که شده داخل تالار
 و کلاهی ملت شدیم عدد اینها بیصد و پنجاه نفر میشود و در کلا دستون و سیر اینی و سایر وزرای پات
 و قوری بودند یک طرف و یکت بودند طرف دیگر توری مادر بالا که راه باریکی بود مشرف مجلس

روی ضدی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف
 که ما در این *Majorite* میگویند و طرف اقل *Minorite* کل کار فتنه بود
 که در پرون بنامند مجلس عالی شد بخیر رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکبار بودند که
 حال وزارت دارند بعد از دکلاد ستون صدر اعظم آمد پیش پادشاهی محبت شد برخاسته رفیق مجلسی
 دست منتر که نزدیک پارلمنت است بسیار مجلسی عالی خوش طرح جویت بنایش قدیم و همباز
 سنکست سقف مرتفع طولانی دارد و هارزی نفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی
 مجلسی بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده مجاری بسیار در سقف و دیوار با شده است مقبره
 خود هارزی هم در آنجا است در وسط مجرای بزرگی دارد و از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
 و مشاهیر درین مجلس بسیار مدفون هستند طول این معبد یا فندوسی بای انگلیس تا ارتفاع ۲۲۵
 پا اسم سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند او در لوکون مدفون باری سوم هارزی پنجم هارزی پنجم
 ستوار تمام خانواده سلاطین ستوار و خانواده هانور از وندراپیت فکس روبرت پل لورد
 پالمستون از سرداران اوتزام لورد کلید تخت بسیار گمنام است که سلاطین انگلیس باید در این مجلس
 روی این تخت تاج گذاری کنند سنکست حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
 سنکی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن خوابیده است از مصر نقل گشتان قاده یعنی
 بدست کشته سلاطین انگلیس سیده است خلاصه بر کشتیم منزل در عمارت پارلمنت که اینجا بسیار
 مقبره است که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت قوانین انگلیس و غیره در آنها نوشته شده است
 بانجمنای دیگر روز چهارشنبه ششم باید بوند زور بجهت دواع با پادشاه ویم
 هزار منزل در ویم و لیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میر ویم و خود ایشان هم فردا
 میخوابند به بندری از بنادر انگلیس روند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال تمام شده میخوا
 بآب بنیدارند بعد از رفتن ایشان روانه و بند زور شدیم همه شاه زاد و با و صدر اعظم و غیره در کتا
 بودند رسیدیم به و بند زور پادشاه تادم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفیق بالا مار بودند

۵۰
تفاوت لارهای بسیار عالی چشم انداز بسیار خوب طرف انگلیس

مردن و هزاره و پنج کلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرای بود که بنجانه معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند
نقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هند و تبتان
و غیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب صحرایی صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه خضر قدیم
اروپا و از بدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود و کلان بسیار بزرگی نیک
طیبت بود که نیکالامپراطور روس فرستاده بود کلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار در روسیه
کشته بودند و آورده در قوطی نگاهداشته اند و کل همان کشتی که تلون در آن بوده که
کلوله توپ مورخش کرده است با چند عدد از کلوله های آن توپها در اطاق بود و درش حجر
بود بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ سوآستا پول گرفته اند با دو قبضه تفنگ کبی
سربازی از سال است روئیده برای نمونه اینجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه تلون را هم اند
سنگ تراشیده روی نصفه کل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که رنجیت سنگ
به دیده فرستاده اینجا بود و در تالارها اشکال پادشاهان و وزیران و حروف عهدا پلین دل
که سنت الیانس *Sainte Alliance* میکنند کشته بودند خیلی کشته بعد رفتم در اطاقی
سرمه نشستم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تادم کار هست
آمده بود باز لباس کوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیت بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
بر خفتم پادشاه تادم اطاقی که برای ما تعیین کرده بودند آمده زخم من عکس خود را پادشاه
و ادم بیاد کار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند البته حال مهربانی و دوستی پادشاه
از اول مرد و بنجاک انگلیس امروز نسبت به ما بعضی آورده اند بعد از آنکه پادشاه و پرنس
را گرفته رفتم تادم کالسکه و داع کرده قوی کالسکه نشستم پادشاه خواش کردند که عکس خود

کلیس ۱۱) ایشان تومی کالسکه عکس را بغیر از و عکاس چند نشسته

هدری که از خیابان فیتیم راه را کج کرده رفیقم سحانه پرنس بلنا دختر پادشاه روم و پرنس ریسینا
Princes Christian که از شاه زاد های بولسین المان است که دولت پردن حالا
ولا پرنس را متصرفست و شاه زاده بنوزاد عای این ولایت را دارد که کوفتی بلکه صاحب شود خلا
دارد خانه شاه زاده شده قدری نشیمن خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر
خاسته با کالسکه رفیقم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پیلوی مقبره دو شش دو
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفیقم بمقبره بسیار عالی و بارو است
از سنگهای نمکین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته کلی که در دست داشتیم بالای قبر گذاشتیم
بسیار افسرده و محموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفیقم همه جای پرنس لیو پولد همراه بود
اینجا با گرگانهای کل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای کا و ها و کرفتن شیر و کره برا
پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی باید کار کا شتم سوار شده رفیقم سوار راه آهن با
شاه زاده لیو پولد و دو رخ کرده رفیقم بشهر دار و منزل شده قدری نشیمن بعد سوار شده تاجا شایان
بدم توسته رفیقم بدم توسته زنی بوده و حال بدست سال است مرده پسر و نیره دارد و جانی ساخته
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ فیتیم و جدید را از مرمر ساخته اند و جت
همان شخص همان عهده را بعینه چهره زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند انگشتر و
غیره با دما پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطرافها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص دهد که این آدم یا مومست خلاصه پسر
بدم توسته ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس قوی رخت خوا
با حالت ترغ ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی نهایی جاندار میس
آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدم که آدم حقیقی که آدم و آدم مومی که است شوختم تا اینکه

آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هفتاد سال است (خمس)

پس کلیس اولادشان و وزیران همه بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش ارشی
صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قائل بدینست که در شصت و نه سال
از معارف دینی بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل اریستو که میخواست ناپلیون بیوم را بکشد و فرنی
ایطالیائی بیکدیگر که آدم را بان آفریننده بقتل میرساند از فرانسها خریده بودند اینجا بود که طرز آدم
کشتن را نشان میداد میفهمید باین چوبه دار قریب بیست هزار نفر از کشته اند علاوه بر اینها آریاد
کارهای قدیم در اطاعتی بسیار بود و اغلب اسباب ناپلیون اول در اینجا بود مثل کالسکهائی که در جنگ و اهل
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده و دیده شد نقشه که ناپلیون
خود طرح جنگ کشیده بود و فوجی کالسکه چي روز و اطر و شش بعضی رخت ناپلیون دیده شد همچنین
بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بعد از دیدیم بیرون زیر اینجا باز
و سببی است که از هر چیز اسباب که تصور شود میفروشد قدری کشته بعضی بطور آلات و غیره خریدم
از اینجا بمنزل کشته خوابیدم روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی امروز مندارا
منزل خود و عمارت بلور رفتم سوار شده رفتم بخار و میکتور یا سوار کالسکه بخار شده را دیدم راه
مشرف بپام خانها بودند یک خانه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ که میکشست
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بخار عمارت بلور پیاده شده از پلهها بالا رفته زن و مرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشدگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در بایت پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده همان
خانها ساخته جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند و بارها جوضها با عجمها و هر جور چیزیکه آدم را
مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز بر سیل استمر میفت

بست هزار نفر برای گردش تماشا اینجا میروند و آن
 میرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه ویدم را بین
 زامانیک *Jamaïque* که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره‌های سیاه که
 در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحظه می‌کردند بسیار جلوه بودند و نگارشان
 رنگ قهوه پنجه بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجایی رسیدیم که یکت شیر بال دار و قهوه
 با یکت میرهند و ستان که با هم جنک میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود و هر سه این حیوانات
 که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ انشیر و برزنده و مرال
 مرده نیشد فرق داد و پنجا پنجه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
 پاره شده و خون میریزد و آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر
 نمیشود بعد رفیم عمارتی را که از روی قصر محمد که اعراب کخام تسلط خودشان در اندلس و تولد در
 اسپانیول بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوبست کج بر می‌دکاشی کاری خوب کرده
 این عمارت چند سال قبل آتش گرفته بوخته بود و دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
 کج بر می‌دکاشی و غیره میکردند اما کج بر می‌دکاشی و غیره نیست و در ایران همه کج بر می‌دکاشی تمام با
 دست میشود اینجا قالیها از سرشیم ساخته اند که انواع نقشها دارد و بهر نقشی که میخواهند همان قالی
 بر روی تخته کج گذارده و از نقشش میشود فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کایه میکند
 حوض فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از اینجا رفیم به ما اینجا چند پله میخورد و زیر زمین
 دالان طولانی مسقف بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در اینجا
 بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
 گذشته از پلهای یک شب آتش بازی بالارفته بودیم رفیم بالا باغ و فواره‌ها را تماشا کرده بعد باز رفیم
 از قوی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواهد با آدم هوا برد و خیلی راه پیاده رفیم زن مرد
 و عجله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم باغ باغ دو بالون بسیار بزرگ از اینجا پر کرد و مستعد

لم و غیره را از سنک در آورده اند بنابر سبت اینکه دولت کلین
 در علم و صنعت بوده است ما از دو حامی مانع از تماشا بودیم که سکه نشسته فیم منزل شب تا خانه
 در روز لام فیم جمعیت زیادی توی کوچه بودیم بهما شاخه و لیعه کلین هم اینجا بود و استقبال کرد
 دست داده فیم بالا در حجره نزدیک سن نشستم پرسش فرد هم آمد او پرا و باله برود بود خوب خواندند
 رفیقیدند رفیقان خوشگل خوش لباس بودند تماشا خانه خرج مرتبه است قدری کوچک تا خوب
 زن جوان خوانده معروفست نلس *Nelson* نام از اهل سود و لیعه آوردن با لافدر می صحبت کرد
 بسیار خرافه زرنکست همه ساله تماشا خانهای پطروینکی و نیا و غیره فته مدخل زیاد میکند حالا شخص کو
 نام فغانوی شوهر کرده است بعد از تمام در مراجعت از عمارت سن شام گذشتیم این عمارت از قدیم
 ساخته شده است حالا هم باو لیای دولت کلین اولیای سن ام می نویسند پادشاه سابقا اینجا
 سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر بان عمارت رفته اند حالا کویا مادر دوکت و کامبریل و اینجا
 می نشیند آرم منزل صنیع الدوله ویروده برای فتمین نیازل و غیره بیارین رفته است خلاصه اگر احوالا
 شنیدند نایکلیه کلین اینجا هم کما بود فته نویسیم باید یک تاریخ بزرگی از کلین نویسیم در نه توقف
 بجهه روزه لندن و تحقیقه پیش این که نوشت اضا فاف و ضح کلین همه خبرش خیلی قجاده و منظم
 و خوب است از آبادی و تول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن بی کار رفتن مردم سرآمد مل است
 روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شر بورخ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم
 این بجهه روز توقف لندن همه روزا بر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه لیجه کلین
 کرد که انویل و زیر خار جلد سرنی پرسش فرد پرسش ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده اند
 برای کار جمعیت زیادی با کمال تأسف حاضر بودند معلوم بود که ابالی کلین همه از رفتن دنیا ملول
 متأسف بودند رسیدیم کارو کیو تریا و لیعه و ادع کرده رفقه تا پرسش فرد و ارتور با صدرا
 و کالسکه نشستند سپر حکیم الما لک در لندن ماند که درس بخواند را دیدیم برای بندر فغانوی
 ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این اه نیامده بودیم در نزدیکی بندر طرخ راه اولی میشود از آباد

(فرمانده) و شهرهای خبری که گشتیم ششام ایوم دور گشت

شیم حقیقت زیادی بود از طغیان کشتیهما توپ انداختند امیران بزرگ بمقیم اینجا و شام میور پذیر
کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی شش کل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری و
ساخته بوده است حال که جمهوری شده شش را عوض کرده اند کشته اند کشتی بسیار خوبست بنا خوریم
میور نیکیای تبرجم فرانس با بیهوشی تبرجم و میور ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مانور با قامت در طر
است میور بل شارژ و فرسابق فرانسه که در طران بود با میور بلی کپتان کشتی و سایر صاحبان کشتی
حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب زد یک بندر و دور از انگلیس است کجا که
فرانسه که اندر یک ساعت و نیم راه است اما از این راه پورتموت بشروخ هشت ساعت راه در است
خلاصه کشتی دیگر هم عقب بود که سایر نوکر بای و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی کلیس هم طرفین
کشتی حاجیه احترام میباید داخل دریا که شدیم امواج بجزکت آمد بوی هم بود و بطوری احوال
همه را متقلب کرد که هیچکس را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شدم
رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شروخ رسیدیم تا بنه راه هشت فرود کشتی جنگی فرانسه با استقبال آمد
توپ یاری انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند و
خود ساقاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخته آمده شده شام خوردیم صاحبان فرانسه ازین قرار
آمدند کشتی وین امیرالبحر و حاکم بحری شروخ وین امیرالبحر و سردار کشتیهایی جنگی ژنرال دو مولین
سردار قشون فرانسه در شروخ میور وینه حاکم کل ایالت مانس میور لادناک حاکم شهر شروخ
با سایر صاحبان اجداد انهای بری و بحری بحضور آمده بودند و کشتیهای جنگی آتشیاری چرانغان جنگی کردند
روزی یک شبانه و بهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سواری
شده را اندیم برای ساحل بسیار بود و رسیدیم با سکه پله بسیار خوب طاق نصرت خیلی شگفت
همانند گل بوته و دوسه های گل و چل چرخ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قتل طایفه و تفنگ و سایر
ساخته بودند و الحی صنعت کرده بودند و هنرم بالا حقیقت زیادی از صاحبان نظامی بری و بحری و

چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر
 بالون سببی ساخته شده است که آدم در آن می نشینند سبب بقدر جای دوسته نفوذ بالون ازل که
 هوافت سمیت *Smither* نام با کینفر دیکر او نو *Evenau* نام در بالون نشسته بودند
 و بالون از چشم کشند بالون دیگر را هم با نخ ریخته کرده پس سمیت که جوانی بود و می گفت تا بحال صد
 هفتاد مرتبه باید رم به بالون نشسته ایم او هم رفت به او افزود اجزا آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
 و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام
 کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم و در حاجت کالسکه
 حاضر کرده بودند کالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تندیم میرفتیم باز خانها و دخترها و پسرها
 همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقبت نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک کس
 هم از ما انداختند بعد رفتیم پایین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
 مال رفتیم که در خانه آنجا کار میکردیم و بعد رفتیم تالار با اینکه اقسام چوپنها و انواع علیها و ظروف آنجوری
 بر ملتی را با اقسام پارچه های حریرینی و زاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را اینجا با چیده آ
 تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم تا شای پروهای صورتی که مردم در سه ماهی که اکپور سیون باز است
 بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میا و زنند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پردها
 بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدرده پانزده پرده خوب بخت کردیم سمیت
 صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خرم دیده شد پرسیدم قیمتش چقدر است رئیس اکپور سیون که
 مرد فربریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است
 گفتیم قیمت خرزنده فتنایخ لیره است اینکه شکل خراست چرا باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون
 خرجی ندارد و جو کا میخورد گفتیم اگر خرج ندارد و بار هم نمیکشد و سوار می نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
 تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت مال باغ مخصوص سیاه جوی هم دارد و فور جمعه ششم

(۱۲) امروز بعد از نماز دیدن ولیعهد تکلیف فتم زنه‌ای ولی

قدری نشسته بعد برخاسته آیدیم منزل قدری مکث کرده فتم بریخانه سنت توان که در مقابل باغ
واقع است این بریخانه زلفت ساخته است از زمان ادوار چهارم نباشده و حال دوشه است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله میل خود پول جمع کرده بجهت
مصارف بریخانه میدهند که دو او غذای همه مرضی محنت است بسیار بنای خوبیت همیشه
بقدر چهارصد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رفیق حفظ الصحة لندن که همش سیمین Simon است با سایر اطباء و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک بزرگ تخت خواب و رختواب علیحدہ درخت تمیز داشتند همه
بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای تشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار
بودند رفتم با طاقتی دیگر که مرد با بودند با وجود ناخوشی هوای بلندی کشیدند در مراتب زیر
اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بر تنه بالایی کشیدند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول شک بنای بریخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتم خانه لرودار کیل و زیر پشته
خانه اش دور بود از بایت پرک و عیضه گذاشته رسیدیم زوجه و زیر پشته که خا بر دوکت سورت لاند
وزن متنه ایست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری
و باغ گردش کرده رفتم با طاق سر میرنشته قدری میوه خوردیم دوکت سورت لاند هم بود بعد رفتم
پایین قوی باغچه چادری زده بودند نشستم شخص اگوسی بالباس اگوس آمده قدری فی و سرنار و شخص
نویک را بالباس اگوس رقص اگوسی کرد و روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دو شمشیر را
کرد شخص معروفی که همش میستن است اختراع تلکرافتی کرده است که مثلا از لندن بطنان که بواسطه این
تلکرافت مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بجال آسانی خوانده میشود قوی باغ
گذاشته بودند رفتم تماشا کردیم بعد برگشتیم در بایت پدک پیاده شده به بنایی که پادشاه پیاده
کار البرت مشهورشان ساخته اند رفتم تماشا کردیم همه از شک است و حجار بیهای بسیار خوب دارد

بود و شکام مانس همه را معرفی نمود و منهم احوال این
 مردم را رسیدیم کال سکهای راه آهن در گذشته قدری ایستادیم اکثری اندون و مرد فرانس کم خسته
 و لاخوانه نام بستند مثل ابالی و سولمان و کلس نیستند شباهتشان با ابالی شرق زمین بوده است قلعه
 شهر بروج خیلی است که از طرف دریا بروج و با ستنایهای حکم و درست خشکی هم قلعه و مندر بروج
 دارد که همیشه بر آبست که رفتن این شهر بقلعه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست به اندازه
 سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد و بندرگاه و بسیار است ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اولست و در عهد
 ناپلیون سوم تمام شده است و حالاً هم که میکنند خلاصه کال سکها براه افتاد و امروز از مملکت نوز
 ماندی عبور شد بسیار خلک خوب بر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاده و
 کاه و بای خوب و این کوچه و دیوار نگاه میدارند و بواسطه مرغ زیاد و گی که دارند بوجه و درخت گرد
 دیده شد مثل ایران است اغلب کله و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و بیره
 و گرد و غیره زمینهای اینجا بسیار است و بلند است پشته زیاد دارد و سیب این خلک بخوبی مشغول است
 درخت سیب یاد دیده شد خلاصه در اینجا رسیدیم پای تحت نوز ماندی است جماعت اینجا
 ما دیدیم هزار خورده شد شهر بسیار خوب است بعد از این شهر از چند سوراخ کوه کشیم که یکی از آنها قلعه
 یکفر سنک میشد طلب آدم در وقت عبور خیلی خسته میشد و از شر بروج تا پاریس راه آهن بیست ساعت
 راه و نو و فر سنک مسافت کیساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم ازل و دهانه که در خارج
 شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بود در شهر
 میگرد و در قلعه بعلی رسیدیم موسوم باسی *Passey* که همه رجال و عیان طالبه دولت فرانسه
 و سایر مردم تماشاچی در اینجا حاضر بودند صیغ الدوله و مرشال اکامجون که رئیس دولت است با او
 و در و کلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزیر خارجه و مکار حاضر بودند آمدیم و
 با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زمینت زیادی دارد و در ساقی
 پیاده رفتیم مرشال امر او صاحب منصبان عسکر و غیره را معرفی میکرد و ما رسیدیم کال سکهای بی بی و صد

شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره عظام
و ژاندارم بالباسهای خوب ایستاده بودند الی کرل سیلا تیف که منزل را محبت کرده بودند خلا
عقب بر صفوف نظامی تماشاچی زیاد می ایستاده بودند از بود و بولن عبور شد که خارج قلعه است
دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است با دو دو لاکر اندازمه عبور کرده بارگن
دو ترلیو مف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته اند صورت جنگهای
ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن مجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما درین جنگ
آخر بار دسها از کلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرس کرده و ضربه
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده اینجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فریب و نوسند
دانش مسودال *Mr. Duval* است با کلاستر آده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
وکلای شهر پاریس هم ماسوری چند آمده نطقی کردند جو ایدام بعد بر خاسته سوار کالسکه شده داخل
خیابان شانزلیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین و دخیانهای
خوب کاشته اند و خانههای قشنگ باشکوه ساخته ما رسیدیم به پلاس دو لاکوئرد که میل بلندی از
مصر آورده اینجا نصب کرده اند میدان باروجی است دو حوض با فواره داشت اما فواره ها
نمی چند هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پیل و دو خانه سن گذشته داخل عاریتیکه بجهت ما معین کرده
بودند شدیم دم پای عمارت میوبوفه که حالاریس دار الشورای ملی است با بعضی کلا نطقی ملی بریت
و رود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطلاقا و تالارهای وسیع بسیار خوب اردخت خوابی که
بجهت ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز و خرابا دشا طری
را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسها دیدم اول آن حالت غریبی بعد از جنگ المار
هنوز دارند و عمو ما را که چکت و بزرگ مضموم و غمناک هستند زخمت زنها و خانها و مردم هم
خست غراست کم زینت بسیار ساده و کاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد می
۱۲۵



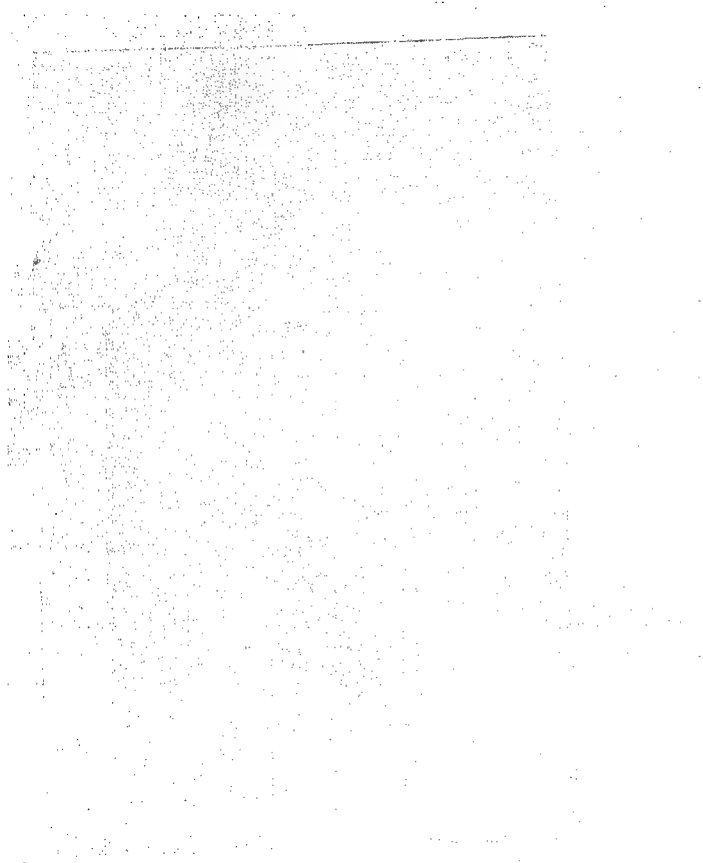
باب اول از بلند میکفت سلطنت و قواعد و محکم و باقی باد (فرانسه)
 در همه معلوم میشود که فرق زیادی حال در فرانسه میباشد که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
 فرق هستند فرق اولاد ناپلیون را میخواهند فرق اولاد لوی فلیپ را میخواهند که از
 خانواده بوربون و با اولاد لوی فلیپ اگر چه یک طایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم قوت
 زیادی دارند اما آنها هم یک عقیده نیستند بعضی جمهوری روش *Rouge* یعنی جمهوری سرخ را
 سرخ طالب هستند که اصل جمهوریت بعضی جمهوری سطر طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد
 هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
 مشکل است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد و دیگر اینکه همه متفق الرای شده با
 پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود و در فوق دولت فرانسه قوی ترین دولت است و همه
 کشورها را از او حساب ببرند اما این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز
 ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر شش هزار نفر از این عمارتیکه منزل است سابقا و از دستور یعنی
 مجلس اجتماع و کلاهی ملی بوده است بعد از قطع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
 فرانسه و کلا و اولیای دولت همه بر سه سبیل رفته شهریار پس بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
 شهریار پس الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است بر طور بخواهند حرکت کنند دولت
 چندان قدرت محافظت ندارد عمارت توپلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده
 کونهار آتش زده اند از عمارت همان دیوار باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بخواهند عمارت
 لوور که متصل عمارت توپلریست محفوظ مانده و خراب نشده است بتوکل و دو دلیل که از عمارت
 خوب دینی بوده است و عمارت نشان لرژون و نور را بالمره آتش زده اند مناره و مذوم
 که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
 جنگها نمیکرده بود و در آن نقش بوده کونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
 پایه مناره پاریس شهریت بسیار شک و خوش هوا غایب آفتاب بسیار شبیه است بهوا

فرمانه ۱۲۶ ایران شیب اسوار کالسکه شده با معتمد الملک و خدای

در شهر گردش کردیم از کوچه ریوی و از خیابان بسیارستول که آنکه چهای معروفست و از میدان
و عمارت توپلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از کاواست بسیار روشن
و خوب شهر با جماعت مردم زیادی در کالسکه نشسته میکشیدند و در قوه خانها و غیره مشغول
بودند و خانه من مثل رودخانه تیز نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت با باغ کوچک خوبست حوضی دارد با فواره سنگ ساق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از اینجا میرود به عمارت وزارت خارجه که شاه زادگان منزل داده اند عمارت بسیار عالی و خوبست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی هم مرتبه فوقانی
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد و هر طور شخص بخواهد ممکن است
رو زرد و سفید یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده به تماشای شهر رفتیم از کوچه پاک
مونو که بسیار خوب است و از باغ گلکاری خوبی گذشتیم بزرگ تر مویف رسیده رفتیم
رو به بودا بولون اول رفتیم به ژاردن دکلای تاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها را
و جانی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از اینجا در آمده رفتیم باغات وحوش و طيور
اطفاها را با هم شکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طيور و حیوانات قرار داده بودند و اینها
مرغها و طوطیهای رنگی دینا و افریق و هند و استرالی دیده شدیم و غیره هم بود حیوانی است
بکان کور که در استرالیاسید میشو و خیلی شبیه است به موش و پا خیر عجیبی است تنه میجد راه نمیتواند
برود دستهایش کوتاه است پا بلند متصل به میجد بقدر شحال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
گفته اند که بعد از زاینده بچهایش اتومی آن کیسه گذاشته میجد و میدود بسیار پرو و میشو و قرقا
و لهای بسیار عجیب خوش رنگ با انواع اقسام دیده شد و دو فصل هم بود که سخت بروی آنها گذاشته
زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک در شکه را هم که آدم در آن نشسته بود و یک شتر مرغ بزرگی
بسته بودند در حال سهولت میکشید بقدر یک است سبب کوچکیست قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

دولت روس است که سابقا در عهد ناپلئون وزیر دربار خود را فرستاده بود و خود را حاضر نمود و پیش که همش فرستاده
حاضر بود معر فی نباتات و غیره را میکرد و بعد سوار کالسکه شده رفیقیم بگوش بود و بولون جزیره میان
آب بود و سوار قایق شده رفیقیم بگوش از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد کلوهای توپ و تفنگی که بر خیمه ها خورده بودند نشان میداد و اغلب درختها داغ و نشان کلوله
داشت معلوم شد که در آنجا با جنگهای سخت شده است هم با روس و هم با کوننا در آخر جزیره
کلاه فرنگی عجبی که یکی بود و موسوم به پاد بولون که از طرفین *Parillon de l'empereur*
یعنی کلاه فرنگی ناپلئون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده جمیع
ما را در آنجا سوار کالسکه شده که در آن کمان و تفنگ و تفنگ شنب را هم رفیقیم بگوش باز
پرسیده دید «شد مثل الان قدری هم اسباب خریدیم منزل و ز نامه پاریس را در بر دزدید
تفنگهای قشنگ بسیار شکل است تماشای کرد و تفنگهای خوب در شب و روز مجال و ز نامه او نشان
میکرد بدو لی آنچه لازم است نوشته شود و بطور مختصار سفرای خارجی که در همه کشورها دارند از این
دولتی اینجا ایچی کیه و وزیر مختار و شارژ د'affaires حتی از ژاپون و جمهور جزیره ایاتی ایچیان کیه
شیرینی نونش پاپ یعنی فرستاده پاپ را در کین ایچی کیه انگلیس و از آنجا ایچی کیه اسپانیول پرنس
ارلوف ایچی کیه روس که چشم پیش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سیلستر کلوله خورده و محبوب شده
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است و شمال سیاهی حکم بر روی چشم محبوب بسته بود
پولی ایچی کیه پرنس سردار پاشا ایچی کیه عثمانی میونیکر اوزیر مختار ایتالیا میو و اشترن و وزیر مختار
دولت نیکی دینا ناوین سام شینا و وزیر مختار ژاپون پرنس میچیکوف همانا روس و میرزا احمد رحیم خان
ساحل الملک و وزیر مختار مقیم بطریم اینجا دیده شدند میو میون میوینیاک میو سر تیر و زای مختار
سابق فرانسه در طهران و میو میو مونی شارژ د'affaires فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فرستاده
تر جوان تر بودند یکروز بعد از نماز رفیقیم بگارت و باغ و در سایل هوا بسیار گرم و بسیار رفیقیم جمیع

حاکم و نامورین سن و او از که آن طرف رودخانه و ایالتی است عجمه همه بحضور آمده بطعی کردید بجناب
 وادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویدل و وری که شته داخل در
 سیال شیم از دو طرفه تون بواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعی از یاقوتی ختم بجا ریکه منزل
 میبوده رفیق و کلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل در سیال از عمارت و باغ
 او ساخته است پروها و اشکال غیب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار حکم
 و در ججاری و نقاشی علم معمارای اول نمای فرنگست میبوده دم کالسه استقبال کرد و کلای دیگر
 دولت هم بودند رفیق بالادرا اطاق روی صندلی نشستم زن میبوده آمد حضور بعد برخاسته اند
 بهمان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بجا ریکه مارشال بجا بون منزل ارند رسیدیم پیاده شده
 مارشال سرداران دیگر استقبال کردند رفیق بالادرا اطاق نشستم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار
 زیبایی است جز عمارت در سیال است زوجه مارشال حضور آمد بسیار زن بکنی است مارشال یک
 میر بزرگ که بنظر عجمه هجده ساله آمد و دو دختر دارد آمدند قوی اطاق وزیر خارجه دوکت بزرگ
 هم اینجا بود بعد رفیق بایشان ما و مارشال کالسه نشسته رفیق باغ و در سیال گردش کردیم حوضها و فوارها
 زیاده دارد که منبش مثل فوارهای عمارت بلور لندن اچرخ بجا است منبهارا باز کرده آب بفرست
 انداخته بودند دریاچه طولانی باین حوض فوارها داشت چنانا بنهای وسیع بسیار خوب ختمهای چنگلی
 همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
 و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجد بسیار با صفا جایت محلی مثل کو
 ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها سووم
 یا پولون *Apollone* که در تالوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند ساین
 دور و آینه و کل و اسباب آرایش نگار داشته اند در خوب ججاری شده است که بتصور و رنگی آید
 خواستم بروم بالا نزد یک آن مجسمه از آبشار مارشال و جزال ارتون گفته رفیق با بجا بسیار اشکال



سرا است من گفتم میروم و اندک لکسه باین آمده رقم بالا
در این ابد بودا برای ماکه خیلی بدتر این راهها را در شکارگاه های ایران قه و دیده بودم
انگال است از دیدیم نزدیکت مجتهدا خیرال رتوان آمد باز من خورده همه رختهاش کلی و شمشیر
کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد تا خیلی بخت و با اندا و چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال
جوال فرانسو با نجاتی بارشادت و شجاعت آنها را در خلاصه این مجتهدا بسیار خوب بود و در
چراک شده و مارنگبوت همه آنها را گرفته بود و آیدیم باین جای دیگر بود که در و ساخته بود و در
حوض خواره و در و در همه شون رنگ و در قطا باین توننا حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که
از میان آن خواره بلند می مجتهدا قریب شتا و خود حوض است که از میان هر یک خواره می جتهدا
و در با و سطح زمین و خواره همه از سنگ است و چنین در سایر جا های باغ خواره و مجتهدا مروی و خواره بسیار است
چنان با و در و صبح با صفا تر اقیانوس آنها کجا بود و حوض نوشتن ممکن نشود مگر اینکه خود شخص همه را به بنیاد
و مردن شاهی از دحام غری کرده فریاد میزدند و در امیکشیدند بر کشته رفیق بالای عمارت قدری
در اطراف کوشش کردم در شال کان و در و پالیکاهو *Palikao* که در دارشون با نور چین بوده است
بجور که در صحت شد پالی کاهو حالا بیکار است می گفت از بیکاری مشغول نوشتن به زمانه چین بتم کار و بتم
حالا شغلی ندارد و بسیار سر کرده قابل است با هوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در جنگ
قلعه تر در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه با لمانا او هم جزء اسیر شده است
و حال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد سپهرای لوی فلیپ را
دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری شجاک فرانسه
اند و نفرشان را که یکی دوک و مال دیگری پرنس روان میل باشد امروز دیدم شاهزاده و مال بسیار
آرم قابل است روان میل هم شاهزاده خوبست قدری کوشش سنگین است کونت دپاری که
لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه ادولیان با و میرسد اینجا بود یعنی رفته بود بخانه که در سیلان
لی پاپس دارد و شاه زاد با صحت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در و را تشویق و

دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشتند
نظامی می پوشند و بخیه سلطنت فراموش را دارند تا آنچه خواهد اسامی و ترتیب سایر ادم
و آراست پس بزرگ لوی فلیب دوک و نور است بعد از آن برادران ویل بعد از آن دوک مال
بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در سپاهینول است ادعای سلطنت اسپانینول را دارد
کونت و پاری نوئه لوی فلیب است و پسر دوک و پسر دوک در دره آن که پسر لوی فلیب و لیجیه
بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مادرشال با کما چون
آمدند رفیقیم باطنی که تحت خواب لوی چهارم با اسباب خوابش بجا بود و تماشا کرده بعد از آنکه
شام نشستم نیز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سر کردگان و صاحبان نظامی و کلا و غیره بودند
دست راست مایسوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دولتی را چهره و برادرشال
دست است ایشان صد عظم همین طور شادان و بای بران و حیره هم در دو طرف نشسته بودند و صبح
الدوله عتب صندلی با ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار را طولانی بسیار خوب رفیق
است چنانچه اغهای متعدد دارد بعد از شام پانسیه آمد من درشال در کالسکه نشسته چنانچه عمارت باغ
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست بریک سطلی بود و جلو بودند جمعیت زیادی بود و بالاخره
رفیقیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه مرتبه داشت که از مراتب آب میرفت
مثل آبشار و از حوض خوار با محبت اغلب بزرگان و سرداران و سفراء خارجی و نجباء و اعیان
و دکای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستم همه نشستند آتشباری بسیار خوبی
شد متاب بود و هوای خیلی خوب و خوش بود بعد از آنکه تمام آتشباری سوار کالسکه شده از راه
کلو Saint Cloud که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته
اما نجباء و باغش بر جا مانده است رفیقیم بود بولون و از آنجا بشهر و منزل رفیقیم درین راه با
جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفیقیم با نو الید که بمقبره ناپلیون اول و سایر
سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایدم لوی چهاردهم و غیره در آنجا است بمنزل ماکه دا

پردرخت هم دارد و در دوازدهم سربازان پسر قدیم که رختی و بعضی بی پا و بعضی بدست و برخی کور بودند
صف کشیده اجزای نظامی تعجب آورنده ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از نوپهای بزرگ
قدیم و چمناره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و ابله هم بود آتش بارتن پره با جود
با و سایر صاحبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در انجرا پهلومت داشت در جنگ کوه
و ایتالیا رئیس اتا مارور با بوده است رفیق تومی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلقاً کار
دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب و
کنسب مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده اینجا دفن
کردم است سنگ روی قبر که رنگ ماسی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ
بسیار خوب است و رنگ نایل مبرخی دارد و امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این
کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته تومی
کنند را هم او کو کرده است که سنگ مقبره را اینجا گذاشته اند دورش از بالا را برودارد که مردم
آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست کنبدش را هم ناپلیون مطلقاً کرده است چند نفر
از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینا بوده اینجا دیده شدند باز هم با کمال غنیه
بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسمی آنها از این قرار است کاپتان دو شمان شاک
برانش از طرف مقبره جانی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذرانده
بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلینس کمش بوده اینجا بود و برداشته دیدم شمشیری بود که چاکت و راست و قصبه
اش طلا بود اما شمشیر از رنگ زده بود از غلاف کشیده غنیش با احترام تمام هر دور اینجا می
گذاشته پیرن آمده رفیق موزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب
 آنها مرتباً چیده بودند بعضی جابای دیگر هم محل اسلحه و غیره بودند چون قدری خسته بودیم تماشا می آمدند
 روز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الان در آنوالید از صفا منصوب و سر باز موجود است تا قصد
 و توفیق است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهد ناپلیون اول و نرسیده است
 بر حسب حکم لوی چهاردهم لو و او زیر جنک کرده است سی و دو خراوه توپ در آنوالید است
 هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بدند توپهای آنوالید را شلیک میکنند در روز
 نهم بار پس از آنوالید شلیک توپ کردند پرتوهای آنوالید در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از توپها
 دیگر در جنگها گرفته همه را در آنوالید ضبط کرده اند همچنین پرتوهای آنوالید از زمان لوی چهاردهم گرفته
 اینجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چل و شش برقی است که خودش در جنگها گرفته است
 کلیسا دو است و چل و پنج برقی است که از عهد قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران
 فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آنجمله نترن و ومان و لانس و کلمبر که از سرداران
 و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتبه و ثور و دان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
 ناپلیون قبر تمام برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است که در قبل از او و در بعضی
 در راه آهن شربورخ و نرن بخار هم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند سوکرمی (Premierum)
 که یکی از کلاهی ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سویم بوده و ناطق غویبی است
 بحضور آمد و در دست پر سپار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد
 رومنا است و خیلی معروف و سیاهی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت
 یهود بهار زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و اسستدعای آسایش آنها را می نمود
 گفتیم شنیده ام شما برادر با هنر کرد و پول دارد من بهتر آن میدانم که بچاه کرد و بر بیکت دولت
 بزرگی یا کوهی داده ملکیتی اخذ کرده و یهودیهای تمام دینی را در اینجا جمع کنند و خودشان را
 بشوید و همه را اسوده راه ببرید که این طور متفرق و پرمیشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوانی نداشت

در این باره که در ایران هستند حمایت میکنم میگویند معروف که دریا (فرانسه)
 سفید را با بحر احمروصل کرده است یعنی کپانی زیادی جمع شده با تمام این شخص راه را باز کرده اند و با
 واسطه راه تجارت بند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک تر شده
 اند پس که جو امنیت بحضور آمد خیال تازه حالا در سردار که راه آهنی از شهر اورامونج رویتیه بس
 الی شهر قمند تا پیشاور خاک بند و ستان انگلیس با این خیالی است بسیار دور و دراز نادر
 که عکاس قابل پاریس است بحضور آمد عکس را انداخت سابقاً با بولون زیاد بهوارفته است اما
 حالا ازین خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص تازه باینیه است میوآر دیو که رئیس مجلس حفظ لفظه
 پاریس است بحضور آمد بالری که قراج معروف و سپهر حراج باشتی ناپلیون اول است و ژول کلو که
 مخفی کلوه که حکیم باشتی شاه مرحوم و حکیم بابو و خودش در طهران شب بفرهنگه عوض شراب زرار
 خورده و مرسیو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول جابای دیگر در اسلام
 ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوه
 نیادی از پروسها همین عمارت باله بولون خورده که جای کلوه هنوز باقیست روزی فتم
 به نشان *Longchamps* برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بود
 از ارک تریمف و شارلیر و بوا و بولون که شتم وسط بود بولون مرثال اکا بون با خبر لها
 و صابنصان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود و کت و دهنو سپر
 بزرگ لوی فلیپ اتم که ندیده بودم سواره اینجا بود با او صحبت شد منم از کالسکه در آمده
 اسب باح الخیر شدم ژنرال لادمیر که سردار کل قشون پاریس است با انا مار و بعضی اجدانش
 بودند خلاصه همین طور فتم بصوف سوارهای زره پوش کوریاسیه و سوارهای سبک هوسار
 رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره و فتم بصره چمن
 لوشان که چمن وسیع است طرف دست چپ کوه صنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد
 جزء بوا و بولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوج چهار صد یا پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و تو سچانه گذشتیم این

است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ اه برای سان دادن آمده بودند سید عاده توپ هم بود که با سها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده پیرقمار برای تعظیم و احترام میخواندند ما هم جواب میدادیم و در چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از نمازهای صفوف رفیق باطلان چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانهاداسب و اینها ساخته اند بالا رفته نشستم مارشال فتحد توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطرش و روس و پروس مثل مارشال ایستاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه میوفوف وزیر دارالتوری مارشال کان و بر و غیره بودند کان و بر چون حالا داخل قشون نیست ابوالجعی ندارد سوار نشده بودند خلاصه افواج و تو سچانه آمده که نشسته بعد سوار با که نشسته کل و کلای ملت فرانسه که با قصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند روبرو مارشال الکاهون هم بود جمعی از رنهای و خانهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند بر فوجی که از جلو میکشید و کلای ملت دست میزدند بهور امیکشیدند مارشال الکاهون هم برای هر فوج کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و تو سچانه که نشسته بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادن بعد از آن همه شکست و خرابی فرامیدانطور اجتماع و نظم قشون بود لباسهای خوب داشتند تفکات افواج همان شایسته قدیم است توپها همه همان توپهای است که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از آن تمام سان که نزدیک بغروب بود برگشتیم بهرل روزی هم به لوفشان برای اسب دوانی رفیق هم مارشال بحارت آمده موارد کالسه شده رفیق سارین هم بودند از همان راه که آروز بر مشق قشون رفته بودیم الا بود بولون رفته از اینجا از دم ابشان گذشته رفیق همان بالا خانه که روز سان قشون نشسته بودیم وزیر خارجه میوفوف و روبرو مارشال سرداران و غیره و ایلیچی عثمانی و ایلیچی اطرش بودند زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند اسم هر دور یکی از

ان صفهان شیراز و غیره دور اول نصف دایره که یک میدان است
 تمام دوازده چاه است که یکسش بنجر و برنگت حایل ایران است او پیش آمد بعد و دور دیگر یک
 تمام دوازده چاه است که یکسش بنجر و برنگت حایل ایران است او پیش آمد بعد و دور دیگر یک
 سر و گردن از سایر سبها بیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بشیر نماشاد دارد
 هر دور دایره اسب دوانی ایران نیمه سنگست شش دور که سه فرسنگ باشد که هفت دور یک
 میدواند هر کسی که پیش ناید هر کرده است اینجا نتهای اسب دوانی یکدور است که نیمه سنگ
 باشد هر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سده از تخمه بار تفاع یک ذرع که روی آنها دارد
 کون صحرایی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت میخیزد این طور بسیار تماشا
 داشت اسب دوانی کیساعت بشیر طول کشید بعد رفتم منزل مرشال رفتم که شب برای شب
 و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تر یوسف پیاده شدیم جمعی از طرین بودند رفتم بالای
 ارک تر یوسف دو بیست و هشتاد و پنج پله پیچور بسیار مرتفع است پلهای تنگ و پیچ دارد
 بسیار مشکل است بالا رفتن من بیکت نفس رفتم اما سایرین هسته آمدند از بالا کتل شتر پارس و
 اطراف و طبقات همه پیداست مردیکه از لو نشان و اسب دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند
 از بود بولون آلی آخر شانز لیره هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچا کالسکه زیاد بنظر آمد
 خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتم از پس کالسکه جمعیت
 بود امکان عبور نداشت زحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار شده رفتم از
 شانز لیره و غیره که ششیم از دم عمارت ما آلی محل آشنایی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
 کرد و جمعیت از زن و مرد دیدیم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم صیغ
 میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند و جمیع کوچا لایپهای بلور
 مثل کوی کرد آویخته بود باد قدری چراغان را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجاییکه رودخانه
 سن در میان بود و آنطرف رودخانه آشنایی حاضر کرده بودند از دست رودخانه مقابل

میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چرخان بود جای که ما
Frocadero بود این طرف رودخانه هم همه چرخان بود برای مانع چپ طاهای
 ساخته چل چراغ زیادی آویخته بودند پردهای زیادی که تازه از صحرای محل بافته بودند آویزان
 بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مضطرب کرد اما باز چرخانها چون از کمان بود کمتر خاموش شده
 آتشباری بسیار خوبی کردند همه سرگردان فرانس و سفرای خارجی و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار
 خوش گذشت آدمیم منزل مرثالی منزل درگاه لاسکه همراه بودند درین آتشباری سواره زره بود
 کوراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشغول به شلیک بودند و یک نان میگردیدند شکوهی داشت
 شبی رفتم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تاشاخانه جانیست اما بهتر عمارت مدور و مسطحه
 اند و درش از چوب مراتب دارد و بجهت نشستن مردم سقف هم دارد و چل چراغ زیادی آویخته اند بسیار
 این عمارت را مثل کوز و زورخانه خاک ریخته اند و سعی دارند بر آن نفر آدم میگرد و خصوصاً شبیکه
 ما آنجا رفتم خیلی آدم بود و صندلی سی تومان و پناه تومان اجاره کرده بودند و زنهای بسیار خوشگل بودند
 صدر اعظم و شاه زاد و با و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در در و یکی در طولی اسبهای سیرک است
 که نزدیک محل بازیست که از همان درآمد شد میکنند بعد چرخا به شصت اسب بسیار خوب دارند
 برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیب بودند البته هر یک هزار تومان
 و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم عادت داده اند که بیک اشاره هر
 حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانشند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت
 تند بروید میروید میگردیدند میگردیدند میروید فوراً بلند میشدند میگفت کج بروید میروید خلاصه هر چه
 میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآورد اسبها بودند متصل حرکت میداد
 مثل تفنگ صد میگرد و زنهای خوشگل لباس سوار اسبها شده دور میدادند و زوی اسب میچسبیدند
 متعلق میردند پشتک میزدند باز روی زمین میافکندند بدون اینکه صد مرتبه بخورند چند نفر در اطراف
 دایره قطیفها گذاشته بودند و همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد و دور میداد

بنا ساخت بود بهر قطیفه که میرسد از روی اسب بلند شده در روی (فرشته)
 هوا معلق و آروند زده آن طرف قطیفه دوباره با پاروی اسب پائین می آید و دفعه معلق زده دست
 روی اسب پائین آید و دفعه سوم زمین خورد و آنجا حبس نکرد و دوباره جفت روی اسب متعلق دیگر
 زو حلقه های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیک حلقه
 که میرسد بهو اجسته از توی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پاروی اسب میاید بعضی حلقه ها
 مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
 میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آن طرف روی اسب میافتا و زنها و پسرهای
 کارها میکردند که بتعریف و نوشتن بنیاید مثلاً در یک نفس یک دفعه بالای اسب پائین معلق
 و آروند نمیزدند که از قوه بشیر خارج است اطفال کوچک خوشکل طوری معلقها میزدند که تصور نمی آید
 بازی بسیار خوبی کردند که بجز همون و عجبکوت کاریج ذی فنی نیست خلاصه کارهای غیب کردند خیلی
 متا شد داشت بعد رفیقیم بعمارت کوو جمیع حکما و دانشمندان پارسین آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
 فربه و بلند و آهسته تابی است آنجا بود در رفیقیم بر تبه پائین عمارت که محبتهای مرم قدیم و جدید آنجا بود
 سواره زره پوش مشغلهها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
 راه میرفت بعد از گردش یاد آیدیم منزل محبتهای بسیار خوب دیده شد یک محبته بزرگی بود از مرم
 بسیار عظیم الجثه و قوی یکل کتیه بکوه داده نشسته بایش دراز و ظریفی در و تشش بود که آب از آن میرجست
 این آب همان رودخانه تی براست که در شهرم بای تخت ایتالیاست و محبتهای مرم و من
 که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب جاری کرده اند اما بهر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای
 دیگر هم بسیار بود که در جابای دیگر مثل اینها کم دیده شد روزی رفیقیم بجایی که پانوراما میکونید
 یعنی دور نما این یکت علم و صنعتی بسیار عجیب و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صد
 عظیم و دیگران همه بودند رسیدیم بجایکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
 رسیدیم بدور نمائی که کوچ از کوچای پارسین اینماید در پنجاه میکه پرومها شهر را محاصره کرده کلوله نماز
 سنگ

مثل ترک آن هوا بسیار و فضل نشان هم هست مردم آن خانه ها بسیار
خود را گرفته قرار میکنند بر قدر شخص نظر وقت بیشتر نگاه میکرد و این حالات مجتهدانه بطوریکه هیچ
نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت نقاشی است یا حالت حقیقی و همان مان گیر و دار است شخصی را
خو رده سرش شکسته خون میرنجست هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین بسیار حالتها بعد
از آنجا پله مجوز میزد بالا آنجا یک محوطه که دیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قطعات
اطراف شهر و توپ و کلوله و هنگامه جنگ و محاصره و بهر اید فن و ترکیب کل و توپ و نارنجک
نظری آمد مثل اینست که آن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پر و سن و شورش را
میکند خلاصه شخص بچشم خود ندیده نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی را در مردم را با حالت حقیقی و
موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل روز همین جفت بوده که هر وقت هر کس را
داود و رفته تماشا کرده است موکلین آنجا را داخل بسیار است بخت درین است که مدت زمان
دور نمای فتح نواستا پول را که انگلیس و فرانسه کرده و وروس را شکسته بودند آنجا ساخته بعد از آن
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استرید را در سولفریو و نارانتا و غیره شکست داده
بودند میان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند تا
در آنجا چون هوا بسیار حسن است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش کج خورده احوالش بهم مجوز
زود برگشتیم روزی رفتم کلیسای نتر دام و سینه شهر که در جزیره رودخانه سن قوی شهر واقع است
از پهلوی بویل و لاملونه و انستی تودو و فرانس و کنیل و تا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عمده
پایلیون اقل نباشد و کومنها باله آتش زده اند گذشته کلیسای رسیده کشیشها جلو آمدند بنایی این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب شصت سال است که ساخته اند و داخل شده همه جا رفت
کردش کردیم منبرها و محرابها و بنای منبت کاری قدیم بسیار عالی و در و پنجره ها همه از شیشه های لوان
بسیار خوبست خانه کلیسا را دیدم بعضی اسبابا مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود
در آنجا بکیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی چیست شراب مجوزده یا نه

وال عینی کرده باشم با جماع گفتند البته مجوز ده سهلست خودش هم فرستاد
 سرب می انداخته است بعد گفتیم کم مجوز ده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم مجوز ده است بعد گفته
 رفتم بعد سه معادن که اکل دین *Ecole de mine* میگویند اسم رئیس اینجا میوه و بره
 بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال
 و همه را با نمونه و تفصیل توی جعبهای مثلثه گذاشته اند معدن سنگ مرمریکه در مملکت نودل کرنا د
 نیکی و نیاست حالا سنگ زمره را از اینجا می آورند قطعه های مرمر خوش رنگ بی عیب توی سنگها
 نمونه معدن زمره بسیار و غیره را هم دیده ام تا بهم بزرگ زیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن
 بود که حساب ندانست و جمالی میخواست که در تها بلیک را بدقت دیده با معالین سوال و جوابها
 کند تا چیزی بجهت که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
 آورده و خواص طبیعت چیست البته محال بود رفتم مرتبه بالا که فیصل را اینجا چیده بودند یعنی سخن
 حیوانات از قبل از نوح و بعد از آن و حیوانات که حجرت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود
 که بهشت تفصیل آنها علی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردشهای رفتم
 بمنزل روزی رفتم بگردش عمارت لوکسا بمورخ باغ و عمارتیت بسیار بزرگ و عالی که از
 عهد لوی سیزدهم نباشده است بخش بالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میرند و کارهای
 بسیار خوب دارد چون بوتل و دیل دار الحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را در آنجا
 شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم باغ میوه و ال حاکم پاریس و میوه الفاظه هندس شهر پاریس و غیره
 اینجا بودند کوچه های پاریس که باین طور است و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه در
 کاشته اند همه از وی دستور العمل و اهتمام میوه هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلئون بوده و
 این هندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از اینجا برای تماشا و اشکال غیر
 بعمارت رفتم سی و و ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسا بمورخ از عمارت
 عالیه پاریس است لوی غلیب مجلس سنای دولت را اینجا قرار داده بود و عمارتی بسیار عالی لوی غلیب

(فرستاده) ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای بنا آجی است

بنا آجی بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق بنا دیدیم یک دیوار نیمه سار
مدارس امتحان میکردند هر شاگرد یک از این امتحان پرون برود میتوان گفت داخل سایر مدارس
شد بنا عبارت بوده است از صد نفر کجا پیش از بزرگان و اعیان و سرداران حسن دولت که بجا
نباشند هر یک سه هزار تومان موجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت اینجا
دارد شورای وکلای ملت پرون می آمد تا با مضای اهل این مجلس نیز سید محری همیشه حالا با لاله تهرکت
خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته
بندی کرده اند و در هر مکان یک آیره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت
زیاد و دوفرها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب غیره در تخته است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پروهای اشکال بسیار
داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است
که از بالای ارک تریمف دیدم همش Panttheon لوی پندیم ساخته است
اول کلیسا بوده بعد محل قور شخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادگاه است تحقیق زیاد
دورش بود تعمیر میکردند کوهها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام
در پاریس است که مسئولین میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادرین هم که ناپلیون اول ساخته است
خیلی عالیت کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست بشی از قدیم به پال و ایوان اجائی است
بسیار وسیع میان جیاط باغچه و حوض است و دوش ستون و راهرو و سقف و جلو و عقب این راهرو
دکاکین است چهار صد پا فصد دکان دارد از هر جزو چیز اینجا فروخته میشود و اجرات صل بسیار
و بدل اسباب خورانی و بلور چینی و غیره کل دکاکین گشتم بسیار نفی خریده شد جمعیت زیادی تماشا
بودند روزی رفتم تماشا خیز اینجا که هتل دو لامنه میگویند رئیس اینجا که همش مسیو مارکت بود
جمعیتی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکهای قدیم و جدید و لوله ها زیاد اینجا پشت اینها چید

کستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگات هر جور تنگه بود و در (۱۴۱) (۱۴۲)

آن دیده شد از اینجا با طاقی که همش طاق ناپلیون اول است رفتم که همه چیزهای متعلق ناپلیون اول اینجا بود مثل سر تنگه و تنه تنگه و دالهای تنگه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً اینجا بود نمونه ستون و اندام هم که گویونها باله خراب کرده اند اینجا بود بقدر دوزخ ارتفاعش میشد از چو در ساخته از بقیه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل شش و قطرش دوزخ بوده است این ارتفاعش دوزخ و قطرش کو حبست بعضی صورتها ناپلیون اینجا بود کوله از گویونها آمده و شیشه وی سر تنگه بار اسوارا کرده بدو بار رفته بود همان طور که داشته شیشه را عوض کرده بودند گفتند برای یادگار داشته ایم گفتند باید کاریت خلاصه این آمده اسباب تنگه را تماشا کردیم با اینجا حرکت میکند آنچه پول میزد نقره بود و هر یک پنج تنگه پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کم است اما نقره زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد دال بزرگ یکی طلا و یکی نقره و یکی مس باید کار رفتن برین اینجا رو بروی ما تنگه زده و خط فارسی نوشته بود و به شکلیش کرده بعد آمده سودا گشتی اینجا کو چکی شده برخلاف جریان آب رفتم بالا از تنه شهر پرون رفته بجای رسیدیم که رودخانه مارن داخل میشد از اینجا باز گشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دوزخ بود قدریکه از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانه های پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامها تنگه همه را تو می رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که طاق چوبی مسقف بزرگ در تو می رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید بروی تو می طاق خودش بشوید رخت شور خانه ها هم همین طور است آه میان می نشیند و رخت میشوید رخت همه ز رخت این حمامها را اینجا که کم میکنند که آدم خوب سروتن را پاک و تمیز کند خلاصه گشتیم بمنزل روزی رفتم بجای خانه کوبلن *Gobelen* بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که فرش قالی و چیزهای دیگر میبافید و بقیه های کراف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

و نفیس است که در اطراف و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی میکنند و در پرده
و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدیم که با کمال احترام در عمارت نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهرست از شهرهای فرانسه
اما میکنند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید بکینند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب
عجبی که در آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب بر دانه
شکل پرده معروفی که بخوابند بیاخذ نمونه آن نقش دارد و بر و گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر
و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه هر طریق بخوابند ممکن است و این کمال مهارت
و صنعت است که بیکت ملاحظه نمونه بعدیها میبافند چند پرده خوب برای تماشای خانه بزرگ بنده تمام
که ناپلئون بیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما میندم تماشای خانه و این پردهای
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا میسودار سلا از اینجا مییم
سچا پنانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با انجاء مهرچه میخوابند بسیار
زود میتوان چاپ زد از انجاء بر کشته تماشای عمارت کوور رفتم در بین راه بعضی جاها که کونهایش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک بنا بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگ
بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف
بناره ژویه که از بناهای لویی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را از برج مطلق ساخته اند در آن
بالاست اصل مناره هم از چدن است خلاصه دارد و در شهریم بسیار عمارت عالی است و از
حیثیت تجارتی و پردیهای نقاشی و غیره نظیر تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که همش کاری
و اپولن میگویند یعنی دالان رتب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیاده از طرف ششم مرتفع و بلور
معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک
در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبها و پشت آینهها گذاشته اند استخوان بازوی شارلوما

در جبهه ضبط کرده اند جبهه طلانی از قدیم که بسیار خوب زر که می کرده اند (فراشته)

ن در تریش *Sanza de Autriche* مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است بشیخ لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته آنجا که آشته اند شیشه و عصای
شماره آن هم بود خلاصه اوطاقی که پردای اشکال بود و همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای
هر پرده با شخص بیوز تمام بشیخته تا کف نقاشی آرزای عهد باین بچل که من و شتم البته در کف کف
نقاشی ممکن نیستند از کارهای رفایل نقاش معروف بود اما من پردای کار البانی را بر سایرین ترجیح
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای موزیک هم بسیار خوب بود پردای زیاد از کارها
او ستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بشیتر قیمت داشت بعد از تماشای از پله
رفتم باغ طولی عمارت سوخته آرزای تاشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال
خراب شده است و دیگر مثل آرزایم ساختن بسیار شکل است چرا که مخارج زیاد دارد و عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که همه جبت البته صد کرد و تومان بخا و ضرر دارد
این است ریاده از حد افسوس خوردم باغ طولی هم بواسطه حرابی عمارت و عدم موانع
از صفا افتاده است عصر باد در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
آنجا سوار کالسکه شده رفتم منزل ناپلیون سوم یک تاشا خانه ساخته است که از همه تاشا خانها
فرنگ بهتر و با رفیت تر است پنج کرد و خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرد و دیگر خرج دارد
که تمام شود و حالا همین طور مانده است اگر چه من تماشای آنجا رفتم تا خیلی تعریف میکردند
روزی رفتم بورسیا مل اول کارخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیا می زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطرافها
چیده اند چیزیهای بسیار بود تاشا کردیم چینی بایر که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفایل
و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پردای نقاشی بسیار نفیس علی بود اگر هر یک را
به قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیرند و به یکس میفروشند کارخانه

فرانسه مال دولت است هر فرامشی بد تمام میکند مثل کارخانه قالی بای معده
موجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را در آنجا
کرد بسیار گردش کرده تا جایی که چینی را بساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند و رفته و دیدم
برگشته از بهمان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم و دو کلدان بزرگ بسیار عالی و دو هزار پشته جایی
اسباب جایی خوری چینی بسیار نمناز برسم یاد کاری بهمان بدیده دادند از آنجا سوار شده رفیقیم و سیایل
منزل میوه بود رئیس استقبال کردند رفیقیم بدارالتوری و کلا از یک کارگری مجتهدی بسیار خوب مرمر
کار او ستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزیران و مردم بزرگ و سرداران و غیره
بود گذشته تا رسیدیم بدارالتوری در اطاق نشینیم مقصد نصر و کلاوران مجلس حاضر بودند در مرتبه
بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشانشسته بودند این مجلس که حال و کلامی نمیشد تماشاخانه قدیم
سیایل است که لوی چهاردهم ساخته است میوه بود رئیس چنان برای پذیرانی مادر عمارت خود بود
نایش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ و مال و ژو و انوئل هم بودند و کلاهی دست
چپ دست راست همه بودند دست چهار بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژرنالها و غیره
حرف زدند از بخاله ژرنال و اذلال و صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل
و کلاهی دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف زن فال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنک
میز که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یک ساعت آنجا نشینیم بعد برخاسته از بهمان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ما کجا بون هم آمده
بودند با مرشال و میوه بود و غیره جمیع اطفا و تالارهای و سیایل را گردش کردیم و اطفا و
تالارهای بسیار بزرگ خوب دار و اندر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر و غیره دارد که حساب
ندارد پردهای بسیار عالی از کارهای نقاش موراس ورنه *Horace Vernet*
که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگها اینکه با اعراب البحر ایر در زمان لوی فلیپ غیره شده
و جنگهای ناپلیون سوم در ایتالیا با دولت منته و غیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول و غیره از

بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخواهد به وقت پردها تماشا کند تمام این اطاقها را بهم دفترخانه و کلا و وزیر و اقاراده اندازد و رفتن یاد و رفتن
کافه و قهوه که اشک میزد و صدای و زور او تخریب و فخر تالار بار از شکوه انداخته اند بسیار خسته
شدیم آیدیم باین قدری هم در باغ در کالسا که گشتیم منبع فواره یکطرفه باغ را باز کرد و بود و آب
از فواره حقیقت خلیجها داشت بر کشته رفیق منزل از ده داوره گذشته بسنگوار رسیدیم از اینجا
بره بولن و از اینجا به بود و بولن تا رسیدیم بمنزل در سنگوار چند فوجی از و زده بودند و ده بولن
باز از خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند و زور و سیاهل میان ایشان محبت و محبت بگذارند
که پرنس مارسی *Princesse Marie* دختر لوی فیلیپ که شوهر نمکرده جوان مرده و دشمن جاری
کرده بود و دیدیم بسیار خوب ساخته بود روزی رفیق باغ و حش و نباتات از منزل تا اینجا راه طولانی
بود و من اینجا که همش میوه باغها و نهقا و چشمال از عرش رفته بود استقبال کرد و با من و غیره صحبت
زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند باز نباتات همه تماشا کرد
بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات کلهای بسیار خوب با سلیقه
کاشته اند از همه کلهای و نباتات در اینجا نمزه و عدد گذاشته اند و گیاهها و دریاها یکم مربوط به علم
همه را کاشته بعل آورده اند محلیت علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول که خانه را که نباتات و ولایت که میراد در اینجا بعل آورد
اند که دشمن کرده بعد باغ حیوانات رفیق هر نوع حیوانی را از پرند و درنده و چرند و درختان و
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک و الوان و شکل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد باغ
و حش بسیار محالک و وسیع تر است دلی بر حیوانی که در اینجا دیدیم در اینجا هم دیده بودیم که چندی حیوان
که در جای دیگر نبودن جمله مرغیست بزرگ قوی و پیکل که همش را کاروان میگویند از استرالیا آورده اند
بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بستر مرغ دارد اما جنس دیگر است و دیگر حیوان
تا پیر میگویند از نیکی دنیا و خوبی آورده اند بسیار شبیه است بکر که در آنجا کوچک میاید که در آن
۱۴۶

و کوساله حیوان نیست بر مای درنده وحشی و پلنگهای عجیب و
 پلنگ و ببرش را از کوار میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد و بسیار حیوان درنده وحشی
 پلنگها دو بچه کوچک زاینده بودند بسیار خوشگل شیرایی دارا فریق و شیرامی دیگر هم بودند یک
 فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام سنگار
 و غیره بود و چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نگار داشته بودند
 که در وول نگه میداریدم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریا با حیوانات دیگر از مار و خرچنگ
 نمک و لاک پشت و انواع طيور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلاً از ماهی کوچک
 نمک را همان طور که مرده نگار داشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
 کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک کس نیکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست
 مرغ کس نیست بسیار خوش نک و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است
 دیگر این قشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در نیکی نیای هیچ جانیست همه مرغهای مرده را از زو
 با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحویل نموده در پشت آینهها چیده
 و حالتی که در روی لانه و تخم میخواند چنان محبت کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد از تخم مرغ کس که
 کوچک تر از آن تخم نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخنها بزرگتر
 است در یک طاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خرزبه بزرگ
 گفته از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بر جتهای زیاد و سیاحت بسیار در
 جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقا و نیکی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار و
 بود بقاعده باید جو جه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خر و سخیل بزرگی باشد مرغ سیم مرغ
 که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخنها باشند و آن این بینه ها را یکی هزار تومان میدادند
 ماهیهای عجیب غریب بود دیده شد که از بزرگی و غایت نبشتن بنیاید میمونهای عجیب غریب بود با قسم
 مختلفه که کی نوع از بزرگی بقدر اسپ و دیگری از کوچکی بقدر موش بود براتب جثه اجسام آنها را

هسته انداز جمله میوه نیست که سبزش کوبیل است در محکمت فریقیم
 میرسد که از بزرگی و عیبت و قوه و بار و پنجه و پا و دندان از بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
 بلندتر است تا یک جفت زده ماده بود ماده اش کم جفته تر است دیگر میوه نیست که در خرابی برین و
 سوما را و خرابی میوه سبزش او رنگت و تانک *Quang Cudang* است
 اگر چه از میوه کوبیل که حکله است اما این هم خیلی نقل دارد و بسیار زنده و زبرکست یکت لاک شبت
 روی میزی گذاشته بود و بقدر خرابی بزرگی انهم چیز خرابی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور از آن نمود اما
 بسیار بزرگ که در حقیقه همان از دمای معروضت دیده شد و حتی مصنوعی ساخته و جفته مار غیظ را
 بر در آن بچایده بودند که هیچ با زنده فرق نداشت تماشا می عجبی است اینکه میوه ای این حیوان را
 برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچکت هر چه درین موزه است
 همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها و حقیقت زحمت زیاد و محتاج
 بسیار و مبالغه کراف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمود
 قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیب مردم فراهم آورده و متصل و اطلس نگه داری
 آنها هستند لکن زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقتا
 بچاه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من درین ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آدم باین و با اینکه
 دیگر هیچوقت بجهت تماشا ندشتم بعض حیوانات زنده رفقه همه را دیده اند اینجا قسم منزلت آریس که
 شش هفتاد و پنج تا ششاد سال بود همه جا بامن همراهی کرد بقدر کیف سگ راه رفت هر چه میگفتم برگرد
 باز میآمد و میگفت مده النمر سگرات نخورده و همیشه دیگر از احم منع میکنم در فرنگستان مجلس خصوصی
 است و اجزای نیاد دارد که همیشه در مدیتره ترک کردن شرب هستند با بسیار خیال شکنی است
 بخصوص در فرنگستان بکار میوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر
 خرطوم هم ندارد و استخوان آنرا پیدا کرده و در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشا خانهای متعدد دارد
 یکشب هم تماشا خانه بزرگ رفتم همه سفرای خارجی باز نهانیان و مرشالان کجا بون میوه بود و همه

صاحبان و غیره و همراهان ما بودند تا خانه بسیار بزرگ
 زیاد و جمیع بسیار بود و قاصدا خوانند با خوب خوانند و در قصیدند و در خصوص
 و سیا که دخترهای دریایی میرقصیدند شبی رفتم بشارت الیزه برای شب ششمی همه خانهای
 شهر و سفره از نمایان و صاحبان فرانسه و ایرانیها بودند و آتش بازی و چراغان خوبی
 الیزه کردند باغ بسیار و نمیت با حوض و توره و چین و اشجار توی خانه از روشنی الکتریته که
 که از پشت بام برین افتاده بود مثل مناب روشن بود و مرد و زن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند
 جلوه و تماشا می مخصوصی اشتد رفتم مرتبه بالا را کشیم عمارت بسیار و نمیت کوبن های خوب
 این عمارت را کنت دور ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لویی نهم
 که همش پوم پادور *Pompadour* بود خرید و جنی و دست داد بعد از مردنش پادشاه
 رسید بعد از امانا پلین اول خرید خلاصه بعد از کردنش صحبت آدمیم منزل شبی را بهم دو برو کلی
 وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کورژ میسلا میونزل است سواره و بوفه داد شب
 با وجود اینکه از راه منزل با بنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشرفیات و سواره نظام و غیره
 از دور عمارت کشته بود وزارت خارجه رفتم همیشه درین عمارت هماینها و بالها بوده است اما بعد از
 جنگ با پروس و رفتن وزیر امور سایل تا امشب درین عمارت بسته بود مرشال اکما هون و سیو
 و همه صاحبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر بجا و بزرگان از زن و مرد بودند و عروس و زیر
 و در خارجه چون صاحبخانه بود دست باد داده و در باغ و اطاقها می کشیم توی باغ چراغان آتش باز
 خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت منزل شد روزی رفتم بگردش و شن که سمت
 جنوب پاریس خارج از شهر است صحرایی بوده است چمن و جنگل پلین سوم در بنجا خیا با نهاد و دریا
 چما و جابای با صفا ساخته است از بولواره پرس اوژن و از پلاس و شاکله و از پلاس سبزی
 گذشته رفتم از در و از شهر پرون و در و از بای شهر پاریس مثل در و از بای ایران نیست که در
 داشته باشد درش از بجز آهنی است خلاصه از کالسکه پایده شده رفتم قلع و خندق پاریس را تماشا کردم

دره خندق شهر است از ذرع ارتفاع دارد و یک ذرع هم خاکریز (فرشته)
اندازه و بالای آن یک است از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای و یوار هم سنگ بزرگ
تراش گذاشته اند تا دیوار خندق از طرف صحرای ارتفاع ریادی ندارد و مالیده ساخته اند که می توان
پایاده نوی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع می شود همه اطراف شهر این چنین می شود
قلعه را در عهد سلطنت لوی غلب که سی سال می شود ساخته اند بر کشته سوار کالسه که شده رفتم بدو
رسیده بکنار نهری که آب خوبی می آید رفتم بسیار جای با صفائی بود و کلبه و گیاه زیاد می داشت
از پلی رفتم بجزیره که قوی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از سوتوهای سنگی غیره روی تخت سنگی ساخته
بودند و زیر آنز انقاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار بر می آید زبان شده بود و از بالا
سوراخی کرده و لوله نانی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها می خورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
می ریخت پائین بسیار با صفائی و قدری آبجاشیتم چند نفری از فرنگیان و زنهای آنجا بودند صحبت
شد بعد پایاده رفتم قوی همین جزیره و همانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیکت دن ساخته
بودند و قایق آوردند سوار شده قدری کشته رفتم به محلی که کالسه که بود و پیرون آمده سوار
از دروازه دیگر از بولو وارد و در مسیفل رفتم نهری در کوچه نزدیک عمارتی جمیعت زیاد می دیدم آب
منظره هستند معلوم شد جزال پاژول در رسه خواهران رحم دینی را خبر کرده بود پایاده شده و آمدند
شدیم یکی از کیششان فارسی خوب حرف می زد چندی در مدرسه خسرو آباد ارومیه آذربایجان معلوم تھا
کا تو لیکلی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند
کوش فیل خیلی بودند و در حال خوبی مراقب تربیت شاگردان هستند این شاگردانشان به تبه هستند
و در سنه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دخترها و پسرهای سبت ساله آنجا تحصیل میکنند و از نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از جمله جغرافیا زبان خنیا بلخی کلسازی

و غیره دختر با کلهای خیلی خوب میسازند یک سره کل بسیار خوب است
 نفر پنجم چهار ساله را در کمال آداب و خوبی در مراتب پلهای تختة اطاق تعلیم خانه رسانده بود و در
 پیرزاده که مقله آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح و رود ما بشعر فرانسوا داده بود که اطفال
 تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت
 پرستاری اطفال ایجاد شاکردان خوشم آمد معاودت کردم شب را غنیمت در سیرکت انقدر بازیها
 عجیب اند اسب بازی و غیره در ایجاد دیده شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلو میزد
 غذا میخورد اسب دیگر میرفت و شمال بعد شراب و غیره و این گرفته میآورد خدمت میکرد اسب
 دیگر با دستش خمر میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت بیه میزد و همچنین
 احوال تجاری که محبته از مردم بسیار و همه روزه در منزل از کل شکل بازی ساخت حوصله غریبی داشت
 از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از کل ساخت بعد از مرخواست
 اول کلیت مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
 کچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قرار یک میگفت بعد از چهار ماه
 بطهران خواهد فرستاد و در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قرار یک میکونید و قهوه خان
 که در آنجا ساز و ورق و آواز بهت بسیار معتبر است که کافه شانستان میگویند مثل تماشاخانه
 جایست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد و گیاهانهای خوب دارد هر شب صراغ
 روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صدای نادی چیده اند مقابل
 نشین مردم عمارت قهوه خانه است قفل خوانده رقص بند بار آدم باز و غیره جلومردم
 توی عمارت میزنند و میخوانند آدم بازی غریبی است شخصی است جوان بهپلوان لباسی میپوشد
 برنگت بدن تنگ و چسبان مثل انیکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین
 اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری وی دست
 و بازی میدهند و هوامیاندازند باز روی دو پا زمین میانند و در آن واحد پسر یا طفل را بهنفر

چنین میگرد و به واسطه آن و میکشد و آنرا هم روی سر و دست و پای این (فرانسوا)
روشن می نگارند که بوشن می آید البته سحر که به او پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت در روز
به او اطلاق نهاده بود و پادشاهین میافرواد که چون خدمت موه خانه ز فتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
تا بیست و یک سیرک زمستانی هم هست که به صافت زیادی دورتر از اینجا است همان خانه های متعدد
بسیار خوب در پاریس است که اندوه تل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب رفعت هر چه شخص بخواهد در این همه خانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که همش را مایل میگویند باغ بسیار خوب است هر شب بار است
در می دارد و محکم از آن بر کنش که داخل میشود و چنبره میکشد البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد و در باغ روشن میشود و چنانچه باغ های خوب و صفا جاها که مثل کوه و شهاب طبیعی
ساخته اند و در وسط باغ کلاه فرنگی جایش است که موزیک میزنند موه خانه و اطاق های خوب
پر چراغ دارد و زنهای خوشکل از برقیل زیاد اینجا میروند جای غنی است مثل این باغ هم می دانند
است اما هیچکس نظر نماند به جمعیت پاریس را قریب چهار کرد و میگویند در پاریس خبر رسید
از طهران که فخرالدوله عمه ماکه دختر نایب السلطنه وزنی بسیار محترم بود در حلت کرده مایه هم و غم
و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان سبهای غریب قوی شکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بار آد های بارکش بسته بودند در فرانستان سم است
که هر خانواده همه یک رنگ لباس می پوشند مثلا چهار نفر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است روز شنبه بیست و سیوم شهر جمادی الاولی از پاریس حرکت
بشد و دیدن که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال اکامپون و در
دو لحظه به سیر کپرس میروند و به رئیس و الشوری و سایر بزرگان و خبرهای فرانسه اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال اکامپون وزیر و لحظه صدر عظم در کالسکه تابود
از بولوار دایا لیا و مون مارتر و بولوار دشاود و عبور شد از میدان بایسل و عیزه که ششمین جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم نارسیدیم کار جنوب پیاده شده قدری در راه
زیادی از بنجا و غیره آمده بودند میو و تیریرا که در عهد ناپلیون سوم خبر وزیر اوریشین ملک سیل را بوده
و حال اوریشین را که جنوب لیون و دیرتون است مارشال معرفی کردند و تا دیرتون همراه است
خلاصه بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار و اخل شدیم کویا همان کالسکه‌های بود که از مجبور
سوار شدیم را دیدیم و پاریس از نظر غایب شد رفیقیم رو به دیرتون حالت و طبیعت اراضی مثل سایر جاها
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آبادی پیوسته بود و درو و خانه‌های کوچک و بزرگ و دره
و تپه هم بعضی جا دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و اسنایسونه‌ها از پاریس الی دیرتون ازین قرار است
مونتور و لارش توئر ارسبی دیرتون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غربی رسیدیم به دیرتون حاکم
شهر که حاکم گت و راست ستمش لیون دو ناسان با نامیش و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این
حاکم از جانب مارشال گجاء است نامور شده است این مملکت را *Bourgogne*
بورکن میگویند یک شصت از بورکن کوت و راست که پای تختش دیرتون است حاصل انکور درین
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است همه دنیا میبزنند هر کس آن صحرای تپه‌های کتتا
ملاحظه میکند که این همه انکور کجا صرف میشود و در شهر شده از کویا می‌تکت که ششیم این شهر را در
جنگ آخر و مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت با بابالی اینجا کرده جریمه زیاد
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بچاره های مجبور
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن بناخته است برج بلند
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است
لندابنیا و شهر را استحکم کرده بودند بعد فرانسه مملکت خود منضم کرده که هنوز جز آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفیقیم سخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوکی

کلیسای مارنود و خا سیدم خردل غلی در این شهر عمل میاورند

در این شهر عیسیت و چهار راه امروز از ویران به ژنور فیتیم صبح بزرگان شهر هستند
آنها در عهد عظیم کالسکه الی کار صندرها عظیم و حاکم پیش ناسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت
این شهر چهار راه است راه امروز تا ژنور فیتیم ساعت و ششای عرض راه باین تفصیل است
شالی تا کنون بویخ امبروی کوز باکی که آنجا خاک فرانسه است تا امبروی همه راه چهره او در
وتبه کوچک بود از این اسامیون بعد بگو بهما و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه درین است
راست از قوی دره جاری بود که از دریاچه ژنور خارج میشود و بشیر لیون و غیره رفته در سلیبا
بدیای سفید میریزد بخش از کوه سن کوتا رالپ است بهافترا یکم داخل دریاچه میشود همان
هم خارج شده موسوم بر درون میشود خلاصه نهار از قوی کالسکه خور ویم کالسکه بسیار تند میر
از اسامیون امبروی که کشیم همه جاده و تبه و کوههای عظیم در طرفین راه و د بات و آبهای
خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پای کشیم یکی از سوراخها بسیار
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا و کوهها که کشیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهها
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قللهای بزرگ کوههای ساو و او ایتالیا
پیدایش غروب به ژنور رسیدیم رئیس جمهور ی ژنور که پرزیدانت هیش میوسو فال است و
رئیس مجلس شورای ژنور که هیش اوژن بویل است با ایچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان
شهر ژنرال و فور که مرد نو د ساله است و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده در
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است اینجا بود هماننداران فرانسه که اسامی آنها از
قرار تفصیل است ژنرال پادول و ژنرال ارتور کلون شون و میسوی برستن از اینجا که
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پرزیدان نطق کرد و جوانی
دادیم بجز من و صدر عظیم و هر دو رئیس جمهور ی کالسکه رو بازی نشسته رانندیم متزلزل را
همانخانه بزرگ Hotel de Bourg است تا همانخانه مسافری نبود از آنکه

جمعیت امکان عبور از کوچه‌ها داشت با اینکه چند نفر عملاً احتساب
 ممکن نبودن مرد پیر جوان بچه‌ها قوی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می‌آوردند که هم مانده بود
 کالسکه‌ها خطری برسد اسب و مردم بطوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده‌ها
 بروند اطفال گریه میکردند و دخترها و پسرها از فشار بهم‌دراومیزدند بالاخره با هزار زحمت رفیق
 منزل همانخانه بسیار عالی است بالا و پایین اوطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
 آنچه بنای عالی در فرانکستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه همانخانه است از جلو همانخانه
 رودخانه رون *Rhone* میگذرد بسیار آب کواری خوبی دارد آبش از صفا بکبودی
 میریزد جزیره مشجر کوچکی در قوی رودخانه مقابل همانخانه است دورش منجر است پلهای متعدد و خشکی
 دارد دلی ردیل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و صلب همانخانه است شهر در
 طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچه‌های سنگ فرش وسیع تیز دارد
 تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلو از و قشنگ است مردم همان
 نوازی دارد و کارخانه‌های ساعت سازی و موسیک سازی اینجا مشهور است جمیع سارنای
 جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار محالک میبرند بهر بان همه
 همین همانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سويس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارد
 و خانه و مکان دولتی ندارند لهذا در همانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
 بیايند سواي همانخانه جایی نیست که بتوانند منزل کنند کهوهای الپ و مون بلان از منظره
 همانخانه پیدا است بسیار پر برفت اما کوه دماوند ایران ازین کوها خیلی بلند و قشنگ
 راست حکیم طولوزان که بشهر سنت ایتن فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز
 دوشنبه بیست و پنجم در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سويس شده
 رفیق برای سیر در دریاچه ژنو همه همراهان باد و فضا از رؤسای سويس و ایلی سويس و ایلی ایتالیا
 پاریس و مسو دوسکی ایلی اطریش معین طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند
 ۱۵۵

در این قدری ابتدا خاک درین است بعد از آن خاک مملکت ساو و آن سوی
 دولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون بوسیله با منته با کرده آنها شکست داد و
 مملکت و بسیار دیگر که از ایتالیا بود و منته با چندین سال بود که فتنه بودند باز بدولت ایتالیا داد
 دولت ایتالیا هم در عوض ختمهای فرانسه ایالینین منیع ساو و اربد دولت فرانسه داد که از کرد که
 خاک ساو و ایتالیا دریاچه حالانال فرانسه است و چند قدمی که از آن طرف رودخانه شهر نونو
 میگذرد داخل فرانسه میشود و خلاصه اول که از بندر نونو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم
 عرض میشود که منتهای عرض این دریاچه تجاوز از دو فرسنگ است عمقش از پنجاه الی صد فرسخ می
 باشد کشتی بخار بزرگ میروند سنگ بزرگ و جزیره بهیچ وجه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
 که طوفانی بشود امواج بزرگ هم بر میخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت کشتی
 بخار میرودیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
 و کپانی سویس سه چار کشتی بخار هست که بهر روزه میرود عبور میکنند و سیاح و غیره حمل نمایند از دولت فرانسه
 هم دوشه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس
 است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پدید است خیلی پر برف
 و با صفا نما مختصری در کشتی خورده را دیدیم از آخر خاک فرانسه رفته از دزد که هم که رودرون
 بدریاچه میریزد گذشته شهر دوی *Vevay* رسیدیم شهر است بسیار قشنگ در کنار دریاچه
 و در طرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تکتک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
 انکور است هر چه گاه میگردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده در پیش رزم بوده درخت
 تاک کاشته بودند و توی شهر قرار بای زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
 بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند محبت زیاد تماشا داشت همانجا نماندیم بسیار عالی دار
 میسو سزل پرزیدان که وطنش شهر و ویست ما را بنهار همان کرده بود در همانجا نماندیم و اکنون
 یعنی سه تاج بنهار حاضر کرده بودند از کشتی بسا حل آمد و وار کالسه کشیم زنه های بسیار خوش شکل دیدیم

شد از اهل نیکی دنیا و انگلیس و غیره اینجا باز یاد بسیار می آید اهل قبه
داخل همان خانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و یلچام که چند سبب در اینجا
میکنند در تالار همان خانه ایستاده فطر با بودند و در شده دست بایشان و ادم صحبت شد
بعد رفیقیم سر نیز نشستم بنهار مفضل خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر نیز بودند پادشاه
هولاند هم جلوسان شده بودند زیاد صحبت شد بعد از بنهار بر خاسته و بر باغ کنار دریا جلوسان
کردش کردیم زنهار و دخترهای زیاد و مرد با اندر جو بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده
گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان و ادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نمایهای کوههای آلپ و غیره خریدم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفیقیم بکشتی رانیدیم
طرف ساحل سویس از بند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوران
Laurance بنون رول مورز گولی گذشته وارد شو شدیم آتشباری و چراغان خوبی کنار
دریا توی کشتی کرده بودند بعد رفیقیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس و خطر راه آهین کشید
اند تا دره و شهر بیاوریم و دوست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سلسله
کوههای ژورا است روز سه شنبه ۲۶ ششم صبح بعد از بنهار سوار کالسکه شده از
رودخانه گذشته طرف کوههای سادو که خاک فرامند است بگردش رفیقیم در بین راه صیفی الد
مرخص شده برو دشمنان برای یقین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطه عماد الدوله علا
الدوله میرزا با کوم خان حکیم الماکت میوریشار هم رفتند بشروین خلاصه رانده از حوال و خوش ثن
کشیدیم راه کالسکه همراه با و باج و خم بود هوا هم بدست گرم بود از شهر ثنو که میگذرد خاک سادو
فرامند است خاک فرامند سویس مخلوط بهم است د بات کو چاک با صفا سمر راه وی تپه با
و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و درهای سادو امیایه و آخر رفتنی
روشن شود راه سمر بالا با کالسکه رفیقیم آخر راه همان خانه خوبست ز سینه بهمان خانه من سوار
اسب این الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حمام السلطه شده چند سب دیگر هم از فرنگها آورد

در شرف بهمانه بود سایرین هم عجب با بود و فرنگی صاحب جها که مرد معتبری بود و اسبهای
خوب داشت همراه بود اما غایتو انست سواره با ما بالای کوه سیاه بهمه جاز عجب پیاده میآمد
راه بدی بود چنگل کو چاکت در سببی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من بهر طور بود از توی
جنگلهما و در شرفا رفیقیم بالای کوه دریاچه رفیقیم و کوههای پر برف الب و ساو و امون و بلان
و غیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از مدت که با رفیقیم بسایه جنگلی قدمی نشستم بعد سواره
شده از راه بدی پائین آمده رفیقیم به همانخانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره درین راه جنگلهما
دید شد در همانخانه هم بجز آب هیچ چیز دیگر نبود قدری در باغ کو چاکت همانخانه نشستم و دست
و روی شستم درین بین خشکی و هوای گرم معتدله ملک گفت کیشش نایب الحکومه این محل که
بفراسنه است اینجا بند بحضور بیایند از آن دادم آمدند نایب الحکومه نطفی کرد مثل اینکه من وارد
شهر پارس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفیقیم منزل چون کالسکه سوار
آرام میرفت در منزل سیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه بخت و بخت
امروز در همانخانه هوتل و لایه بنهار موعود دولت سوسین مستقیم پرزید نما آمدند سوار کالسکه
شدیم رفیقیم راه بسیار نزدیک بود سیاه شده رفیقیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلمچی ایتالیا
مقیم سوسین و ایلمچی سوسین مقیم پاریس که همش دکتر کرک است و ایلمچی پروس مقیم سوسین که سیر
کرک چو ف و وزیر عظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
رفیقیم سیر نشستم شاه زادگان و صدر عظم و غیره همه بودند قوطلی طلای منیای جزبی که ساعت هم
دارد و مرغی در آن میخواند بایک تفنگی که از اسلحه قشون سوسین بود و هزار گلوله تفنگ ابله
رئوسش کش کردند بنهار بسیار طول کشید موز جان هم میردند زن و مرد زیادی هم در راهها و بیابانها
و اطاقها بودند بعد از نماز بر کشیم به منزل و ساعت که گذشت باز پرزیدان و غیره آمده
سوار کالسکه شده رفیقیم تماشای بعضی جاها همه اهل میرنار بودند مگر شاهزادای ما اول رفیقیم

(سویس) بهار تیکه اسباب فریک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و ...
 بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت به پاریس و غیره بسیار کم و مختصر است تعلیم فریک اینجا
 تاریک کرده بعضی تجربات و تماشاها در شیشه های الوان از قوه الکتریسیته پدید آورده و وقت تماشا
 چون پردا را انداخته و بجز بار می بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
 کشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پردهای کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
 خریدیم نقشه کل حکمت سویس که ژرنا و فون چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
 بود الحی نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده ده دره دره کوهها و رودخانهها را محصور کرده
 قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم باین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ میل
 میوه فادر که یکی از مهمولین و نجبای سویس است موعود هستیم باغ مغربوز خارج شهر کناره دریاچه ژنو است
 خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت ویلا و روچیل معروف گذشته رسیدیم بخانه
 میوه فادر خانه فشنکی بود خانه های خوشگل زیادی از نجبا و غیره اینجا بودند قدری نشستیم قدری کشتیم صحبت
 شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروب بگشتم پریزدان و غیره اینجا ماندند آمدیم
 منزل شب را از صدای کالسکه در مد و باران و صدای نکت ساعتها و زنگت همانا اینجا بسیار
 بدخواستیم دولت سویس هموریت بسیار قواعد عجیبه و حکمرانی دارند کل سویس پنج گروه جمعیت
 دارد و منقسم به بیست دو ایالت است برای لای رئیس و حکمرانی و پو انخانه علیحدّه دارد هفت نفر هم
 رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده
 مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و مضا
 اهد میگردان کار را میگردانند و حقیقه رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارد و هر وقت
 یکی در کاری اتفاق گرداند مجری میشود و الا فلا وضعی است که نوشتن و باینش اشکال کلی دارد و این
 روز نامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را دارد و همیشه ازین هم لازم
 نیست قشون حاضر که با هم هیچ ندارد و هر وقت جنگ باشد رعیت مسلح و منظم کرده بجهت

بنگ صد هزار عشون میوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت ایتالیا

برین قامت دارند چهار دودخانه است که حشمه آنها از کوه سکو تا الپ است متعلق بسوا
که دور دودخانه معتبر از آنها یکی نیست که بدریاچه کونیستانس میریزد و دیگری راون که بدریاچه ترودا
شده هر دو خارج میشود روز پیشیت و هشتم از نور فتم بهتر نورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن و پیه مودن که حالا بعد از جنگهای با استریه و کرفتن مملکت لو مباردی و ویسی چهار قلعه
محکمه کوادری لاترو صمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر و ما دولت ایتالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت خالیه اش شهر روم است که قدیم در عهد قیصر
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکرد
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر و ما پای تخت همه ایتالیا شده
صبح زود برخاسته کالسکه نشستم بریزدان و صدر عظم در کالسکه بودند رفتیم کالسکه بخار نشستم تا
بلکار که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از اینجا براه نورن و ایتالیا افتاده از
در با و خاک ساو و اگر نشستم همه جاده وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاده از کوهها میریخت راه آهن در اینجا بسیار خوب
با صحت و خرج زیاد ساخته اند همه جاشنک و کوه و پست و بلندیست روی و دغانهای عظیم
پلهها از این ساخته اند ولایت آباد قشکی است تارسییم شهر شامبری *Chamberberg*
شامبری رسیده از حال کس لسن کد نشستم جزو ساو است دریاچه صاف بسیار قشکی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساو است کالسکه ایستاده
جمعیت صابنصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با کیفوج پیاده و کیفوج سوار نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پهن آمده از جلوصف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و بر فست آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت
تارسییم بودند ان که آخرتاسیون فرانسه است در مودان همانداران و جبرلهای ایتالیا که

که بهتقبال آمده بودند به حضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مردان راه افتاده رسیدیم به سوراخ
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثال این است
که از منظره کوه البرز از ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در میاوردند بسیار کاهچینی است از آن
شیشه های کالسکه را بجهت اینکه دو دکالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد و چند شیشه
انداختیم سینه ای که کاه بی صدای عجیب میآمد مثل اینکه از دایهائی بعبثت بگذرد و صد کند و کاه بی
این تا یکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه کاه بی چراغ و مستحفظ راه دیده
میدادیم این آدمها چطور اینجا که زبان نمیکند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی بخر با ساخته
روشی سوراخ داده اند بخرهای دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نزدیک به بخر
برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرای باز
کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل شود تا ما بهمنه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تکیه
و مهیب است قریب بیست سال هندی بین قابل فرنگستان با خارج کلی درین راه کار کرده اند
قبل از منقطع شدن این سوراخ مسافت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از رو
کرده بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیهیون *Piemont* شدیم که
شهر تورن پای تخت است باز کوههای بلند برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه
دیدیم پیشه کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد و روی هم آمد
البته از شهر تا به سوراخ که ششم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جابهای غریب و خوفناک مثل غلبد
کوه و درگاهها و درهای عمیق و رودخانه های عظیم و سیلابها که پل روی آنها ساخته اند میگذشت
بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیدانید بطوری هم راهها و پلها را
محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عجیب نخواهد کرد و رودخانه که از این کوهها به سمت ایطالیا میریزد
رودخانه پواست رود عظیمی تا آتش سیاه رنگ و بدست این رودخانه از پهلوی شهر تورن



و نیز در باری اوریا یک میریزد هر قدر میرسیم دره وسیع تر میشد آخر علامتی (ایطالیایی) شد که ای پادشاه بود آنا با کار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده بود تا یک شد از کالک
پایتان آمدیم علیحضرت ویکتور مانوال *Victor Emmanuel II* ثانی پادشاه
ایطالیای و اب پرنس هومبرو و لیچند پرنس آندره پسردهم پادشاه که دو سال در اسپانیای سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود میسون کنی صدر اعظم سیودیسکونی و نوستادزیر و الحارجه پرنس کاپیتان
پسر عوی پادشاه که مرد بسیار معتبر بخنی است پهبسالار ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد
بر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او را نائب السلطنه قرار میدهند
و ضعیف الدوله که جلوا آندره بود با سایر صاحبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاه زاد پادست داده تعارف کردیم بعد ما پادشاه در کالسکه رو بازمی نشسته
را ندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچهها و خیابانها
بودند کوچهها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم پیش
کوچه دوم است اول میدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است محبته چودنی روی آب
وسط میدان بود که از اجدا و پادشاه است بعد میدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
محبته شهر بازی از مرکز با یرق در وسط این میدان بود که ابالی لو مباروی بعد از آن ای غدا
از دست استریر بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفیقیم بالا ایلما و دیوانه
را هر دو با همه از مرکز بود سقفها بسیار مرتفع و بازینت و اشکال خوب و مطلقا کاری نگذاشته اند
روی دست انداز باز گذاشته بودند که از سر هر کد آن چند رشته چرخ کانه پیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطافهای متعدد و نور توکد ششیم که همه مطلقا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پرزینت و بسیار
از پردهای نقاشی بسیار عالی و تخت و میز و صندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطافهای
منزل را نشان دادند و ادع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت
باز دید رفیقیم چند دقیقه مانده که ششیم لباس درآورده راحت شدیم بواسطی این شهر بسیار که ماست

(۱۶۳) پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بود و محض آمدن ماهی
 میل میبازان شهر نذرند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند و میگیرند از شهر و عمارت
 بهم نیاید همیشه بخوابیم در شکارگاه و کوه با شمس پادشاه قریب بشت سال شود اما بسیار باغبانی
 و قوی و معلوم نیست که مسکنند و لیکن سی سال دارد و پرنس آمده است و هشت سال و دختر
 دارد یکی زن پادشاه پور تغال است و شمش باری دیگری زن پرنس با بلوین است شمش پرنس
 کلوتیلد *Princesse Clotilde* زن دوک و دوست که همین آمده باشد
 چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت است سه پسر کوچک دارد
 یکی شیرخواره و دو نامی دیگر بن سه و چهار سال و اینها شان هر روز در باغی که جلوه عمارت است و در
 میگردانند و یکی از میدانهای شیرخواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی محبت رودخانه پواز
 انتهای دست راست شهر میآید از طرف رودخانه کوه و جنگل است و مکتب خانهای بسیار خوب
 نوی در با ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از اینها که از همه بلندتر است
 کلیسای خوبی ساخته اند که شمش پور کا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
 تا کوههای الپ جلگه است معبد یهودیان شهر بسیار بزرگ بسیار بنای عالی است یعنی یهودیان
 سمبول ایتالیایا جمع شده بشهر گشت میسازند هنوز نام تمام است روز جمعه بخت و مهم
 در منزل بودیم بعد از نماز پادشاه آمدند همراه ایشان رفیق با سلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه
 از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
 دیده شد زره کلاه خود و ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم
 فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی اسلحه اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
 و غیره در آنجا بود شمشیری از بلوین اول که در دایع شهر فونتن بلوین از سربتبان ایتالیایا که در حد
 آو بوده بخشیده بود و دیده شد شمشیری دیده شد در از تیر بطور نیزه خیلی کشیم جمیع اسلحه را تا شتا
 کرده مراجعت منزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضایف شام بود پادشاه آمدند

یا جونی میر بزرگی گذاشته بودند و در سفر میر بودند ششم شام بسیار خوبی
 آوردند و در یک هم میر و خانواده پادشاه غذا بخوردند و سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
 که نصف شب شام خورده بلافاصله بخوابم و همچنین میر عجمی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
 شام نخورد و میگوید هرگز شراب نخورده ام آب سبج را بشیر دوست دارم میر عجمی پادشاه
 ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفیدش کویا شصت و چنان باشد اما بسیار باطنیه
 است هم با بان ماسوای آنها که بون رفته همه بودند و پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران
 بهار برسم یاد کاری برای ما فرستاده بودند از قیل و صوریات خاتم سازی که ایتالیای که بر یک
 مبالغه کرافت داشت و در این صنعت مختصرت ایتالیای این خاتم سازی و خلی بنجامین ایران
 ندارد و خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگها معدلی الوان بسیار خوب عیسایند و خیلی نادر است
 میر بسیار بزرگ خاتم تفنگهای سنگاری بسیار علی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار بشیر و خوب ساخته
 بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوبن جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای
 خوب بود و بعد از عظم و شاه زاد و سایرین هم نشان داده بودند شب را با اتفاق پادشاه
 به تاشاخانه رفیقیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاعتا و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
 یک دالان تشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم به تاشاخانه در لژ اول نشستیم
 بسیار تاشاخانه تشنگی است نه بزرگ نه کوچک چهره جراحی کار زیاد جمعیت زیاد و بی هم بود
 خواندند و رقصیدند و با بالارفت چون هوا گرم بود شیراز و اکت یعنی دو پرده نشستیم
 خواننده بود همش او برین ~~در این زمان~~ بسیار خوش شکل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی دنیا
 است و شوهر دارد و روز دیگر صحبت خواند کی بطیر میر و در خواسته آیدیم منزل شرفورون
 دو بیت نیز از نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود
 روز شنبه سلجج جادوی الاولی صبح برخاستم هوا بسیار گرم بود و نه بار خورده بعد
 رفیقیم اطاعتای عمارت را گشته پردای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفیقیم کتا بنجانه پادشاه

که در مرتبه پائین عمارتست و دیدیم کتاب زیادی بود و وضع کتابخانه مثل
 بعد بر گشته رفیقیم بالا باغ عمارت کشیم بعد رفیقیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ نوبی
 تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه کرکت و روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت
 زرافه بر پلنگ خرس سیاه متهبت که حیوان عجیبی است در قفسی همون زیادی بود انواع شکارها و
 کدو اسب و غیره بودند و حیوان عجیب ایجادیدم که در سارای عجمی و خوش نبود یکی نور شیر
 نشیده بودم شبیه بیشتر است اما یوزمانند بسیار مقبول دیگر میبوی بود بسیار کج خلق و رنده که تنها نگاه
 میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود و دندانهایش مثل بر سر بسیار بزرگ ریش زرد پی
 همه سرخ کوهنایی خط خط سمش اندر یل است که از فرقی آورده اند آیدیم بعمارت یعنی چون از پله
 زیادی بجهت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
 نشیتم چناندم که کم با حالت راحت رفیقیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند
 پادشاه آمده در اطاق محفل هستند با اتفاق رفیقیم سوار کالسکه شدند همه شهر را گردش کردیم چراغان
 بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بودند زنهای بسیار خوشگل دار و بعد رفیقیم میدان شوق
 که دوران همه درختهای بزرگ بلوط و چنار خوبیت گردش کرده از کوچه که کشیم یک کوچه
 طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه بروی خانه پو میرسد آنطرف رودخانه
 روی کوه و تپه آتش بازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتش بازی بر کشیم منزل
 من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر عظم و میر شکار و رفیق و اجدادان پادشاه که همیش
 میبوبرتولینان است رسیدیم منزل پادشاه زن محبیره که داشته مدتیست فوت شده است
 و بعد از آن دیگر زن محبیره عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زن نشان اینجا
 بنود کنار دریا رفته بود که باب دریا استحمام کند جوهری باو تعارف کرده بودم عکس خود
 برای من فرستاد و متوسطه *Mr. Syghemo* منشی خاصه پادشاه که سپهر عمومی همین
 زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با هم با من است
 ۱۶۸

شماره گفتند زخم زده است این بن یک پسر دارم که در سواره صاحب
 صاحب است و یک دختر که بسیار بنکی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است
 روز یکشنبه عرّه جمادی الاخری باید از تورن شهر میلان برویم بار
 این چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم پادشاه آمد نشست *
 صحبت کردیم پرسید پسر دوم پادشاه هم آمد زرش همانطور ناخوش است و لیچمدیرو در رفته
 به سیلیان برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند قوی تالار است به بنیاد این چنین در
 ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکار است
 که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است رفتم پائین بهوار کالسکه شده پادشاه
 بهم بودند رفتم کنار اینجا کالسکه نشسته نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با ما بار و عرّه همین یک
 ترن بسته اند همه کالسکه هم به یک راه دارد مثل کالسکه های بخار ملکت روس است پادشاه
 و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گفتم
 طرف دست راست شهر همه کوه است تلکات عمارات سیلیانی بسیار قشنگ در روی کوه
 با و در با که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوه های طرف راست
 دور افتاده و همه جا صحرای جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسید
 بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولاً شانه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیاً
 وسط مسافتی این زرت مثل زرت ایر است که میخوردند اما سر شانه طور دیگر است مثل کندم
 خوشه بسته او زبان است از اهرام آرد کرده میخوردند و نوع زرت در یکساقه بود کندم وجود دارد
 کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایتالیا بخوبی
 معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
 و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانه های بزرگ دونا دیکری سورا و سیسیا و ترسیلو بود خلاصه
 راندم در شهر سانتیا *Santhia* قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که

کالسکه میایستاد اهل شهر از سر بار و صاحب منصبان نظامی و قلمی و حاکم و غیره به
بعد شهر نوار رسیدیم و در آنکه کوه افتاده است اغلب خانه ها را ردی کوه و توی در با ساخته اند
بسیار خوش وضع و شگفت از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا بار کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و درین کوه ها سبزه و جنگل کمیت همه جا
ملکات عمارات و خانه های بیلاق و غیره ساخته اند بسیار با سلیقه ازین شهر چند نفر سنگی که ششم
به ما نشان *Magenta* رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سوم با دولت استریه
که درین ده و صحر واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
درین صحر اشکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یاد کاری و مقبره کشکان
این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده شهر میلان
وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استر را در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده و لیعهد ایطالیا که
دیر و ز اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجا است با حاکم و صاحب منصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با لیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و بخیار بودند
هوا شدت گرم و از طرآن گرم تر بود از کوچه های خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفیم تا رسیدیم میدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنایی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از نیز و صندلی و تخت خواب و آئینه و غیره و همه طاقتها و تالارها و درها
مطالاکاری و نقاشی است و همه را پارچه های خوب و پرد های نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیبا
اوینجه اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمار را از تعمیر کلی و رفیت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اورژن از جانب
ناپلیون هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد و بعد این مملکت و عمارت بدست دولت

سالها هم اوسطت داشت و شاه زاده مکرسیلین برادر امپراطور حالیه
استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکر نیک دنیا شد و آنجا اورا کشتن درین شهر و مملکت
از جانب امپراطور منتهی السلطه و بعد از شکست منتهی با حالاجز دولت ایطالیا شده است
خاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخاسته اول رفتم قوی
کلیسا رو کشتم بود جمیع زیاد می اندازد وزن اینجا بود ند قدری کشتم از قوی کلیسا راه است
پله میخورد میرود بالا با دو لیعه رفتم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم رفتم بالا تا دوست
پله تنگ و باریک و پیچ است بعد از آن متناهی و پشت با حمای وسیع دارد و از اینجا باز
پله های خوب بسالادار و از آن بالا کوچه های الپ و سنت برنارد که ناپلیون اول قشون
را با ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکهای بخار که دو دو میکردند و از اطراف داخل شهر
شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت و وایت تریمف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر پاوی برده است و بسیار
نرم عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر موجه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال محتمه را خارج از بنا استفاده
نشته اند پشت و رو ساخته بعضی برجته از دیوار و بنا و بعضی احمده بدیوار درست
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را برود ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند جاری میکردند از پانصد سال قبل از حال همه روزه مشغول
تعمیر و نو سازی هستند و یکصد سال دیگر تمام میشود قوی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب دارد
دارد و سقف کلیسا از مرمر چنان بنبت کاری کرده اند که عقل حیرانست و آنقدر سقف
بلند است که شخصی ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبر با حجرها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر کنیز حجار قابل دة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبه کوچکی از مرمر

ایطالیاً بکنند باز بخوانند از عهد صناعی که در تجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا
قابل است که اگر شخصی مثلاً از نیکی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر سعی از
دیدن هر صنعتی بشود و در پشت باجه و راهروها و پله‌ها ده هزار نفر بشیفته اند راه بروند بنشینند
بدون اینکه چای کسی تنگ شود پشت باجه‌ها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
منبت کاری بسیار دارد و در هر میل هم مجسمه فلکفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
همه بلندتر است مجسمه از برج دارد که در دستش پر قنیت و از سر آن مجسمه تارین کلیسا صد
چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از نوعی کلیسا که بنیته
رفتم بازار می‌چهار سو مانند که سقفش از بنیته تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما
بسیار خوب باز است قدری کشتم جمعیت زیادی بود در کشتم بمنزل شب در تالار بسیار
عالی هر میز نزدیکی شام خورده شد همان ولعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند
شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فربه‌ای است بود بعد
شام رفتم دم محرابه که کلیسا و میدان گاه میکنند در میدان البته قریب بیست هزار نفر بود
همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنی بای الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا را بالا
تا پائین برنج یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منارها آشیان
داشتند از ترس پرواز میکردند و تاریکی شب در روشنائی چراغها و هوا برق میردند بسیار
تماشا داشت روز دوشنبه دوم باید رفت به سالبورغ که جزیره
مملکت اطرش است صبح زود سوار کالسکه شده و لیعهد و صاحبان و اجزای حکومت
شهر بودند از راهی که در روز آمده بودیم رفتم کار سوار کالسکه بخار شده رانده از شهرهای متعد
که کشتم باین تفصیل اول از تروکیو Treviglio دوم برکام Bergamo
سوم برسنیا Brescia چهارم در سنزانو Desenzano پنجم درن
که قلعه نظامی معتبر است الی شهر برکام جلگه بود و همه حاصل زرت و قوت ابرشیم از چند رودخانه

بزرگتر و دخانه او بزرگ است که از شهر و رون میکند و آب کل آلودی داشت
 در بزم که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانه‌های
 ملکات روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد و در هر شهر که
 کالسیه بخار می‌آید تمام جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحبان به استقبال می‌آید و نظر
 چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کاری می‌کرد جلگه بود و درخت و پر حاصل کوه‌های دست
 چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوه‌ها حتی قلعه‌ها مردم عمارات میلانی خوب ساخته بودند و این
 طور رفتیم تا دریاچه بسیار بزرگ تشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوه‌های بلند احاطه کرده آب
 صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگتر جزیره بسیار قشنگی میان
 دریاچه بود و عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل بلنچسکی داشت اسم
 دریاچه کارو *Garda* است دور دریاچه همه خاک ایتالیا است مگر در آخر
 دریاچه جزئی خاکی متعلق با سترایت قلعه پشرا که یکی از قلاع محکمه ایتالیا است در کنار این
 دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ
 از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و
 قلعه و رون رسیدیم شهر و رون میان جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
 باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجا است دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند
 رود عظیم او بزرگیم که از پیلوی قلعه میکند و در ساحتش افزوده است شلیک زیاد کردند
 قدری از قلعه بالا تر بکار رسیده اینجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
 و اهل شهر همه اینجا بودند بعد کالسیه از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر و رون
 گذشته افتادیم براه سابلورنخ و النبورنخ و داخل دره تشنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره
 میکند شت طرفین کوه‌های بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایراج است همه جا از کنار رودخانه
 و دره و کوه‌های بلند رفتیم دره کاهی و سیج کاهی تنگ و کوه‌ها رفته رفته بلندتر و سخت‌تر

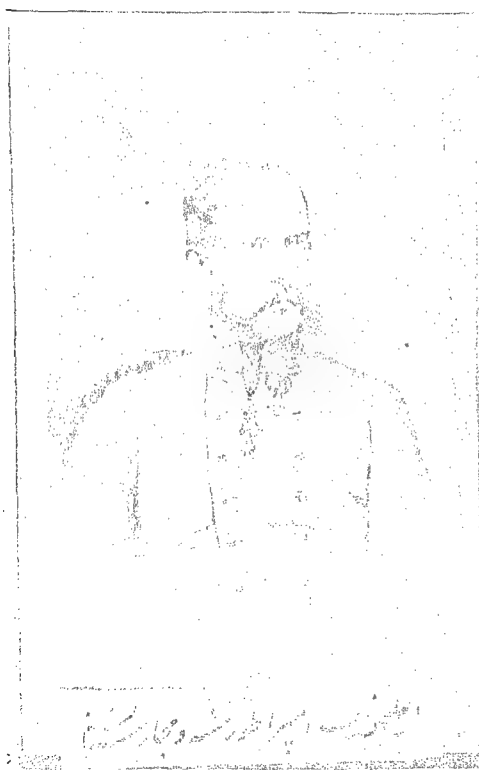
میآمد پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند و ایل دره آبادی کمتر بود و هر چه پیش میرفتیم زیاد تر میشد و درخت انکور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتم بجای سیمش ایشالا که سرحد ولایت ایتالیا و استریه است در استاسیون آنجا کالسکهها ایستاده مأمورین و هماندانان اطیش بحضور آمدند رئیس هماندان شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو گرنویل *Comte de Grenville* و میوبارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین ایتالیا که رئیس آنها کنت پیانی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایتالیا و نصف دیگر مال استریه و سر باز هر دو دولت در آنجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتادیم به سرعت رفتم همه جا بار کوههای بلند و دره رودخانههای عظیم بود و از دره هر چه بالا تر میرفتیم کوهها بلند تر و جنگل قوی تر میشد قوی درها همه درخت انکور با چفته بود و زیر چفتهها ساق بسیار خوب داشت آبادی و دهاات خوب تشکات و در دامنه کوهها بود و دو قلعه محکم و استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند ازین دره عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستانیها گذاشته اند همیشه صاحبان معبر و ساخلوی درین دو قلعه هستند اسم قلعه فرانواست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالبورخ که منزل ما خیلی است که اگر متصل برویم فردا عصر با آنجا میرسیم خوب با استاسیونی رسیدیم کالسکه یکست آنجا ایستاد شاهی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم نزد آنها و صاحبان بصلانی را که آنجا بودند معرفی کردند و میگویند شش معلم علم توپخانه را که سابقا معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان سپهر پهلوی و محمد صادق خان قاجار از شاگردای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است بعد آمدیم قوی کالسکه حالا شام بخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگر چه تاریک بود

که در دو خانه زیاده است و از پله ها میگذشتیم طرفین راه که بهای بلند چنگل و (نفسه)
 در راه هم سربالای بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران شدیدی آمد شام خورد
 خوابیدیم کیمیا را خواب بیدار شده صد و هجده زبانی شنیدیم معلوم شد که کالسکه شهر البورخ
 رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبان همه حاضر شده بودند چنگا
 غویی بود بعد از غلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال یاد بود کالسکه راه
 افتاد و باز خوابم برد و دو ساعت بر خواسته رخت پوشیدیم و در وقت در خاک المان رفت
 باویر *Baviere* بودیم به صحرانگاه کردم مثل هشت بود که بهای بزرگ چنگل و
 درختان سر و کاج چنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گدازی زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
 بود صحرانگاه مثل اول بهار بود و در دختانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب تلخی شود
 همه جای حاصل هنوز حاصل انجا در و نشده هوا ایش سرد و یلداق است تا رسیدیم شهر رومس
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از انجا تا پای تخت باویر که مونیک است
 با شهر سالبورخ که منزل است راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یک ساعت و نیم راه است
 قدری کالسکه ایستاده روی سالبورخ روانه شدیم همه جا از جابای باصفا و جنگلهای کاج
 گذشته از دریاچه باصفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستایون شهر تر و سبز جمعیت
 زیادی بود بایکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوپی از
 از سابقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بهما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
 این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد و دو خانه ساکن شدیم که سرحد دولت استریم و با
 متصل شهر سالبورخ است از پل گذشته وارد کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بود
 شهر خوب خوش هوا نیست در کنار کوه چنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
 ناپلیون سوم با امپراطور حالیه منسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن منگ معروفی
 دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلو دار و حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی
 کلیسا و همانخانه دور میدانست اغلب راه امروزه ویر و زار خاک تیرول شده بود و گویا
 آزالپ تیرولین میگویند از میلان به اسب و ریخ دو لیست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
 در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا و در دست کشیشها بوده و اینجا
 سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست که هیچکس و سبزه
 موی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
 حفظ شهر ساخته اند و دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یکت رکت سنگ بزرگ است که این
 دیوار را روی آن سنگ ساخته همانخانههای خوب درین شهر است بخصوص یکت همان
 که به تامل دور و پ میگویند امروزه در سر حد با دیوار طریش قلعه دیده شد که توپ انداختند
 اسمش هوفستن بعضی مجوسین پولونیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه سوم
 اثناء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستم و در نزدیکی شهر جائیت
 معروف بشوئرون که منی ساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
 لفظ شوئرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده را ندیم شاه زاد با و غیره
 هم عقب ما آمدند و اقدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
 از خیابان رفت تا بیاع و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدیم
 چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
 چنار ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه دار و باغی شدیم گلکاری و چین بود زن
 و مرد شایع و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز و دارد و در
 کوهی واقع است پرچنگل و سبزه چمنهای خوب چشمهای آب صاف مقد دارد و منته کوهها پیرون می آید
 در سر هر چشمه یک جانی مثل حوض آبشار و پاویون *Pavillon* یعنی نگاه فرنگی ساخته
 که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد کواریست مای غزل آلاهی ایران

آب بود از کنار نه پائین رفته که درش گمان بجایهای بسیار خوب رسیدیم که باز
 و بعضیهای متعدد دیده شد و بعضی جاها مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را
 جبهه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت تیر که بزبان فرنگی روبینه *Robinet*
 میگویند پیدایشد هر شیر را که میکرد اندک از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب محبت
 مثلاً یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض فواره کوچکی و تاجی از پنج روی فواره بود و شیر آن
 که با راحی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد و تا بقدریکه سرتاج بسقف حوضخانه
 میرسید باز کم کم پائین میآورد و با اختیار خود شخص است اگر بخواد بپست زرع هم تاج بالا رفته
 پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بچند درختا بنهای ریخت ریخته و اطراف
 و الانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان قوی ریخت همه
 فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فواره ها باز میکردند
 از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میداد خیلی
 تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند بوی
 اینجا سرد و یللاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام خیز یا از نقوی یا چوب ساخته
 در آن طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر بر یک بکاری مشغول هستند یکی میر قصبه کی
 خرس بازی میداد یکی سوار کالسکه است میر و یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد و بهمه وضعی زیاد
 ساخته اند این دستگاه هم باز و آب چشمهها ب حرکت میآید چچی و شیری با اسباب کوچکی داده
 که تا دست زده اند مردم این شهر ب حرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
 داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک
 پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
 بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدین
 این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است

باز که دست بر میداشتند مثل میل بومیشد خیلی چیز عجیبی بود و دیگر در فعل نرمانا
متاسا و بازی کارخانه چینی سازی و خلاصی و خرج چاقو تیز کنی و غیره ساخته بودند
کوچک و خرج و اسباب باید بچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه آنها
از صد و سیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار کردش کردیم و چون
باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بون زیاد از آن بختوانستیم متاسفانه
بشهر کرده یک راست رفتم بخار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتم توی کالسکه بخار تا دین
باراه آهن هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورغ میخواهد خص
شده برو در خواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم اورفت ما هم بعد از دیدیم این
راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه پتهای قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سر و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
اما طرف دست راست مسافت زیاد می بود پتهای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جاذبه
و درهای کوچک آبادی حاصل بر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوایم
معتدل گاهی ابر بود باد خنکی هم نیامد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقیم و سر
باز نظام با موزیکان بودند در شهر کمتر که کالسکه ایستاد و استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاعتی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت مننه در حسن و مقبولی سرآمد مملکت است
خلاصه همه را بان که نهار خوردند بکالسکه نشسته را ندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد بلکه بهتر شهر کوچکی رسیدیم که پشمالباش *Hammelbach* است قدری اینجا
کدشتیم رودخانه عظیم و انوف سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد از این شهر شهر سن پلتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هر چه
۱۷۴



بیشتر شهر آبادیها بسیار خوب و عمارات بیلاقی عالی در وسط او و منته
درهای کلی و با بای باصفادیده میشد و ضلع خانهها بسیار خوب بود و در خانگی خوبی در راه بود
نزدیک غروب رسیدیم باستانه یون پانزنگ آسجا کالسکه ایستاد و علیحضرت امپراطور منته دم
در کالسکه ایستاده فقط فرمودند با نوآب و لیعهد و شاه زادگان که تا دو فرسنگی شهر با استقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادیم هم امپراطور فرانسوا ژوزف *Francois Joseph*
است که از خانواده باسبورخ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است شش فرانسوا شارل
سنش شصت و پنجسال اشخاصی که همراه امپراطور بودند نکست و دو بلکار و بارن شلختا تبرجم فاک
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آیدیم بکالسکه نجارمین بودم و امپراطور و صدر عظم و نیز الملکم خان و بارون شلختا
و کونت و دو بسکی وزیر مختار منته مقیم طهران و کونت کرنویل هماندار را ندیم منزل مادر قصر
لاکسا بورخ است که ماری ترز ملکه سابق اطیش ساخته است بشهر وین بخفجسج مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شوبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسا بورخ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارت بیست مربع دو طبقه میان عمارت حیات و میدانی کوچک دارد و همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد و شاه زادگان و علماء الدوله و جنگلی خان و وزیر فواید قدری دور از اینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی باجنا با نهایی خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول لیعهد دولت که بن چهارده ساله است و همین یکت پسر را
هم دارند بسیار پسر و دلب با تربیت شیرین خوبست شش و دلف شارل لویی که از شاه
زادگان است و لویی ویکتور ایضا از شاه زادگان و کنت اندراسی صدر عظم و متزنا و سایر
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر عظم و شاه زادگان و غیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

شاهزادگان و غیره که پیش برین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورد و
 روز چهارشنبه چهارم از روز رفتم بعمارت شونگون بازار دیدم امپراطور باران
 میساعت را بهت بعد از قدری نشستن صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم
 روز پنجشنبه پنجم صبح برخاسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که پیرون
 ممکن نبود عینک زدیم که قدیم در طهران معلم علم طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود و مخصوص
 آمد بسیار این هم خوشحال آدم خوبیت قدری پر شده زن گرفته چندی بمصرفه بودم حاجا
 دروین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم هنر بزرگی دیده شد مثل
 درو خانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود مابقی زیاد داشت قدری نان بختند
 ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دو سالت سال است این ماهیها درین دریاچه هستند
 باغ و جنانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریا
 چه جزیره های خوب بود قاز و حشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی تماشا
 آمده بودند اینجا از کالسکه پیاده شده بقیات نشسته در دریاچه کردیم عمارت کنه لب دریاچه
 است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم جعبی دارد آسمش عمارت پهلوانان است میلهها دارد که
 سوارها آوهای مفرغی و خروس و غیره است درهای آینه محکم دارد بدینها این عمارت و قلعه
 بعمارت دیو با و جادو کرده و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند
 درواخل شده با طاقها و دالانهای غیب رسیدیم بهر طاقی و راهرویی باریک در آن
 داشت یکت جای تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده را مثل زنده با پوست و پشم
 روی سکوی گذاشته بودند شخص مهیبی را از مقوی ساخته نشاند و مثل مجوسین بزنجیر کرده
 بودند و بر این طاق اسبابی مخفی بود که چون گان میدادند دست و پای این مجوسین حرکت
 میکرد اگر شخصی تنهایی جز در آن جای تاریک این حرکت مجوس را به بیند یقینا واهمه میکند
 جانی دیگر دیده شد در دو سقف که مجبهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان
 ۱۷۹

برای ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هر چاه طاق را کوچک
 و برکت و بالا و پایین دیده شد همه بسیار حبیب و دلگشای و خفیه بود یعنی قصر پهلوانان همین
 طور باید باشد طاق دیگری که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با دهنهای متقوای پوشانده
 و سایر سلاخهای قدیم را بسقف و دیوارها اوچخته بودند طاقهای تو در توی حبیب
 داشت مثل طلسم نه گوله بود و دامنه و شامه جادو که در افسانهها میگویند آنگاه دیده میشدند
 خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر عظم و غیره که با کپور زیورین شهر رفته بودند
 از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری تشییم صحبت
 ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دلچسب جوانیست در دولت از پدر و مادر خوب
 یادگاریست روز جمعه ششم امروز بعد از نماز بعضی از شاهزادگان منته
 بدین آمدند که اسامی آنها ازین قرار است پسر پادشاه سابق با فور که حالا با پدرش در
 محکمت منته اقامت دارند و محکمت آنها را دولت پر دس ضبط کرده است شمش ارست
 او کوست یکی از شاهزادهای باویر شمش ار نوکف دیگر از شاهزادهای ساکن و پیاو شمش
 دیگر از شاهزادگان و تبرج شمش مارک میلیین بعد از نماز صدر عظم دولت استریه کت اندر
 بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از ویلچی کپور دولت نکلیس که شمش بوکشان است و بعد از ویلچی کپور
 دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده را دیدیم برای قصر شونبرون
 که شما مرا همان رسمی در سرنیز امپراطور سیم رسیدیم بکار آنگاه پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر
 بود سوار شدیم شونبرون قصبه ایست و خانههای آن وصل نجابهای پروین شهر وین است چند
 از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پستد ام برلین است
 جلوه عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه ما دم پله تومی دالان عمارت رفت امپراطور پائین
 پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل طاق شام شاهزادهای منته و
 المان و برادر امپراطور و غیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور غدا را می کرد مدتی چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجا است اورا هم بشام وعده خواسته ام رسیده است
 سر میرفتن دیر شد قدریکه گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید همش الکسندر است رفیق
 سر میرهمه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم کج بری و مطلقا کرده اند نقش هم نقاشی
 است که گویا روی کج نقاشی کرده اند همه اطراف و تالار با ساده است چندان اسباب محل
 از پردا و اشکال و غیره ندارد بعضی پردا از سر گذشت ایام سلطنت خود این امپراطور دمار
 تر و غیره دیده شد جلوان تالار باغ است گلکاری و چمن و گیاهانای خوب دارد همه
 برکت در حمان طرفین خیابان را با باغچه چیده مثل دیوار بنر ساخته اند آخر باغ تپه بنر بلند است رو
 تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف باغ است پایین تپه قوی باغ
 حوض است خوارهای بلند میجدمانه همیشه بلکه هر وقت بخواهند بنهار اواز می کنند شام خوان
 موزیک میزند بسیار طول کشید بعد از شام رفیقم با طاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
 ایستاده هر کس با کسی صحبت میکرد پرسش موهن لوه *Hohenlohe* هم که از کابرد
 خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبست آنجا بود نشان صورت خودم را
 که بکمال الماس بود بویعده دادم بعد سوار شده رفیقم همراه آهن نهمزل فته خوابیدم شب
 باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زینهارا ترک کرد روز شنبه هفتم
 امروز باید برویم بهر وین و تماشای کپور زیوین صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیش
 و ابر امروز که از فضلات عینی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شید
 و کرد و خاک راه شهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رحمت پوشیده سوار شده رفیقم
 همه همراهان در رکاب بودند باراه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود
 هوای خوب چمن سبز گلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیاد می توئی حاصلها بود و نزدیک شهر
 رسیدیم چون شهر وین در کودمی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
 شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه با در محل بسیار کودمی واقع است همین

یش و فضل نایب خان کرم و بدست قلعه و حصار و خندق هم ندارد و بواسطه
 کودی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچه ها همه سرزیر است رودخانه و انوب از
 کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را هند دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن پایی
 بسیار کوچک است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنیت
 اهل شهر شیر آب خوردن نداشته و از خوردن آب و انوب که بکثافت از شهر میگذرد
 اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانه های برقی کوچه ها
 و چشمه ها عظیمی کشیده بشهر میاورد و مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
 تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غیره
 دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه ای شده همه حاضر توی
 شهر و بولاردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر *Belvedere* که
 عمارتی قدیمست و حالا پروهای نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک از سنال یعنی جاییکه
 اسباب تورخانه میگذرانند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
 و انوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود
 بعمارت اکپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چین است قوه خانهای قشنگ از چوب
 ساخته صندلی و چراغهای فانوس کار زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکپوزیسیون از اول شهر
 تا اینجا همه جامعیت بود اما بواسطه شرت ناخوشی و با و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
 به میلایات رفته اند و اردپایون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکپوزیسیون است
 شدیم میرهنار حاضر بود سر میرزفته هنار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم با اکپوزیسیون محوطه
 بزرگ است چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار کشیدند و در بسیار بلند و وسیع است خیلی باریک
 با ناسا نیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور
 و بازارها و غیره از آهین و شیشه و آئینه است از این کشید بزرگت سائر بازارها منتهی شود

هر طرف اطراف این بازار هم مدور است و در آنجا آمده اند و باقی بسته
 کنند بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میرحیت جمعیت زیادی کمی پیش
 بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
 دولت فرانسه یکت بازار طولانی و دو بازار دیگر در همین آن دارد که متاع دولت خود را از
 هر جرحی بنا به فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است بابرکت خشک
 آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
 انجاست از این خبر نیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچه های پشمی ابریشمی آینه بلور
 اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم به همین طوری بعضی دول
 بزرگ مثل روس انگلیس و المان و خود دولت اطیش جا و اسباب زیاد دارند دولت
 عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از بهترین متاع فرستاده اند
 بطور بازار را با امپراطور کردش کردیم تا رسیدیم بجاییکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود
 آنکه سه ماه قبل ازین حکم شده که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
 اغلب متاعها نرسیده بودند باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری انجاست
 چون امپراطرین ناخوش و در سیلاق است امپراطور میخواستند بروند سیلاق و داع کردند
 در قشند ما دوباره همه بازار را گذشته کرانند بوقت قسطنطین برادر امپراطور روس آمد بازار
 دیدیم بسیار شاهزاده خوبست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری حال
 رنگ و ور و پریده بود علت را پرسیدیم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطر
 گور نشاء رفته انجا از کشتی کشتی دیگر میخیزم بروم زمین خورده پام زیاد در آمده است
 معلوم بود خیلی صدمه خورده بود و خلاصه بعد از اکیسوز سیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
 از عمارات مالک ساخته اند تماشا کردیم یکت عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند
 مصر و یکت عمارت و قوه خانه از دولت عثمانی و یکت عمارت بسیار خوب از دولت

بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتم بعمارت ایران چند (۱۹) روز
بماندم و کینفر بنا استاد اسمعیل نام و کینفر بخار با آنکه سه ماه بود که مانور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی پنج عمارتی ساخته اند خیلی جای تخمین بود بخار
و بنا حاضر بودند تازبان المان دهم دین سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر حاجت ما
شد اینجا ششیم رئیس اکسپوزسیون در حضور ما بود بعد رفتم بنای دولتی عثمانی و مصر را
متا شا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت
ششمین امپراطور رسیدیم از اینجا هم گذشته وارد کار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزسیون از دولت است بهجت که در خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از ثنیت مصالح و از منافع واردین که پوایم داده اند
میشوند سه کرد و رو نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میکوبید
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکند فردیناند *Ferdinand I*
اول که عموئی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استغفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ اتریش است زندگی میکنند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را و به
پیش و پدر هم هنوز زنده است رنستانها در وین است تا بستان دریشل که میلاق است
میرد حالا هم اینجا است روز یکشنبه ششم امروز کاری نداشت عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریا چرخیدیم کردیم صدر عظم و میرزا مالک خان هم توی قایق نشسته
آمدند خوبی بمنزل رفتم صبح الدوله و محقق رفته اند بشهر باد که یک فرسخی این قصر است در آن
جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای موشی قلع
و غیره درین فصل ناخوشها برای معالجه اینجا میروند روز دوشنبه ششم جمادی الثانی

امروز عصر امیرطور مارادعوت بکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شویب و بنشیند
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفیقیم بعمارت و قصه بلرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امیرطور رفته بودند بکارگاه ما بهم راه اندازد بات ییلاقی شهر وین
که نشینیم این چندده که ستمده میشود ییلاقی ابل شهر است بعد از شویب و بنشیند درین ده
هیت زن بعد از که شکارگاه امیرطور است راه طولانی بود عمارت و همانخانه درین ده
زیاد است را ندیم تا از آبادیها گذشته بخیا بانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم
بجایی که دور جنگل را بخر کشته بودند بخر گتان سخت سفید رنگ بلند مادر لای بخر خوب شد
بر تخته توفص طهاب چهار چوبی داشت که بخر کتیه داده بودند بسیار خوب چیرست برای باد
خلاصه دور جنگل مارا بقدر دو فرسنگ بخر کتیه راه حیوانات رابسته بودند رسیدیم دیدیم
امیرطور پیاده با شکار چپا ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره
کمه از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برکت درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد فتمین باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ کلوله زنی ته پر با کلوله زیادی که داشته و در هر یک هم دوسه نفر از اعظم
نشسته اند که تیر بنیازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امیرطور مانع شدند ما با کالسکه و امیرطور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم که که از همه بالا تر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پایین آمده رفیقیم بالای تخته ایستادیم امیرطور بکته پایین تر رفتند ما هم تفنگهای امیرطور را
که در کته ما بود پر کرده متعهد شدیم میرشکار امیرطور که از ابل جکت و شمش کونت ویرین است
برو است بقصد دساله و از پیری کوشش سنگین و شیش کم نور شد آنجا بود قدری صحبت از شکار
های ایران و امیرطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که بخر زیادی کشید
بودند آن بخر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم بخر بود از آنجا که
مانشسته بودیم تا بخر و بروسی قدم بود در می از بخر بالا تر از جای من قرار داده بودند

زوج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار (منتهی)
 باران زده دسته دسته که هر دسته بقدر نسبت الی سی شکار میشوند از در این تخرید حاصل
 میکنند یک دسته که داخل شده اند و قدیمی تفنگت چها میکند و بنای شلیک میکنند
 و متصل آنها را با کلوله میزنند اگر درین که نزدند در که دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد
 این حیوانات میدوند که مفتری پیدا کنند و هیچ مفتری ندارند همه کشته میشوند همین که
 متفقتی از اینها ندارند و دیگر داخل تخرید میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
 چند تیری هم من انداختم این شکار با از جنس مال هستند و چندان وحشی نیستند و دسته دسته
 که داخل شده کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امیر طور آمدند با هم سوا
 کالسه شده از راهیکه آمده بودیم رفیقیم بقصر بلرون بعد از چند دقیقه با کالسه قدری بد باغ
 بلرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند محبتهای مردم خیابانها که
 اندیشه در آخر باغ و عمارتی بالای است راهی و جوی دارد از پتیه که بالا رفیقیم باغ وحشی دیده
 شد مختصرا تماشا کردیم فیل که کدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
 عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتم بعبارت رفیقیم سر میر
 شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسه بخار رفیقیم منزل امروز صبح کوردیلو ماتیک
 دین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نوکوف *Nouikoff* وزیر مختار
 روسیه و یگوت دوژونک *Vicomte de Jonghe* وزیر مختار بلجیک سیو
 جی *Mr. Jary* وزیر مختار اتا زونی کنت دور و بیلان وزیر مختار ایتالیا در روز
 سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردید
 شخصی تلبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را آورده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد
 و با تلبه پیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است بر طور زمین سخت یا سنگ باشد
 سوراخ میکند و هر اسبابی هم باز زده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بازان
 ۱۸۳۰

بیاورد عصری سوار کالسکه بخار شده رفیقش بهر همه شاه زادها و اگر شری
 بودند غریبی بخار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ماهم رفیقش بتماشا
 که او برای بزرگترین بلکه آنهمه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
 پای پله ایستاده بودند دست داده با اتفاق بالارفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانم
 ها را ازین قرار معرفی کردند ارشید و شس الیزابت *Archiduchesse Elizabeth*
 که زن شارل فردینان است ماری رینی *Marie reniere* پرنس و ژانویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
 پرنس کبورن که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورن است رفیق در لرد و سرتیتم
 این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ و صدر عظم عقب ما شاهزاده های استر
 و المان همه بودند انصافا تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشاخانه
 بنائی کرده اند پنجره است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای کار بسیار خوب از چهل
 چراغ و غیره جمیعت زیاده بود پروه بالارفت انقدر خوب بازی در آورده بودند و قصیده
 و موزیک نوازند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
 دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و قصه
 تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
 و دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تانده میخو است غروب کند عکس ماه
 برود خانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یکدرخت قوی شکسته
 مثل پله روی رودخانه افتاده بود و پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوهای میرفتند باز پریها
 میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدایش و
 برف میآمد و قطعه کج ریشل کوه آب دریای آورد و میرد در سهای سفید شمال روی یخها نشکما
 فلها یعنی فیل دریائی آمده میکشستند روی یخ شاهزاده درین سرما گیر کرده میخو است میرد

ای قطب شمال پریمای اقلیم سربا بالبا سهای سفید و موهای پر برف حاضر (منته)
سده از زمین آتش در آورده شاه زاده را گرم کرده با هم رقصند بالبا سهای تشنگ
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاه زاده با وزیرش در خانه
جادوگر با کیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پده زیر دریا نشان دادند ماهیها انواع صد فواکلهای مرجان علفها و گلهای دریایی
جوشش آب ته دریا و خترهای دریائی هر یک بجه طنازی زیر کلهها و بر کلاهها دیده بودند یک
دفعه از میان صد فواکله یک ختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه ابر
پیش آمده میرقصید گاهی بر زمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوای میرفتند گاهی بر پشت عصرت
بهوای صعود و نزول میکردند حقیقه نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم میخواستم تمام
بالاخره تمام شد برخاسته آیدیم امپراطور تادم کالسه آمده رفتند آیدیم براه آهسته
بنزل آیدیم شام خورده دیر خوابیدیم روز چهارشنبه یازدهم صبح گرانند
قطنین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه دریا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قئون باید برویم به بلرون عصر سوار کالسه بخار شده رسیدیم بخار
بلرون سوار کالسه ای شده رانیدیم از کوچه گذشته رسیدیم به صحرائی چنی که علف کمی داشت
وزر شده بود امپراطور سواره با جود آنها خودشان ایستاده بودند منم سوار اسب شد
صدر عظم و حسام السلطه و سرتیپای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطه و نصره الدوله
و غیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطیش و ایرانی و غیره رانیدیم افواج و سواره و
توچانه پشت سرهم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سوار کشیم قئون بسیار خوب خوش لباسی بودند مخصوص افواج سواره بودند که مجاز است
میکویند سواره به سوار و راقون اسبهای سواره و توچانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجاز است

از حجازستان می آوردند و آنجا خوب می شود لباس سربازان طبرستان از قدیم الایام
و پارچه سفید است از قراریکه می گفتند امپراطور میخواست این رنگت سفید را مبتدل بر رنگت بی
کند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم بهمان اطاق چوبی ایستادیم افواج و نو سپاه سوار
آمده از حضور که شتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر
از معتبرین اعراب مملکت الحیر که جز فرانسه است با کپسور سیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب
ازین فرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبد الدین معسکر حسن بن اقد بن احمد الحزازی
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر و وی کلاهشان پر بای سبز
رنگت بود روز پشنبه دوازدهم امروز عصری باید برویم به بلبرون برای
اینکه امپراطرس از یلیاق آمده در آنجا همانست بعد از چهار روز در امپراطور که تازه از
یلیاق آمده بود شمش شارلوی *Charles Louis* ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز هست
عروسی کرده بهمین که دوزن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاه زاده خانم
های مملکت پرتغال گرفته است این شاه زاده خانم در مملکت باویرنش و نمایان است
برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به بلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
آمده دست دادیم بالای پله امپراطرس ایستاده بود باویر رسیده تعارف کرده دست
داده رفتیم با طاق اول جمعی از شاه زاده خانها و شاه زاده های اطرش و المان که تازه
از یلیاقات آمده بودند مرد بار امپراطور و زنهارا امپراطرس معرفی کردند امپراطرس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برانده است فرا جادری علیل و ازین جهت

ت خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میکردند تا سی و شش سال دارد
خلاصه دست امیر طریس را گرفته و اردو تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه باز نهایشان و وزرا
و سرداران و بررگان و اهل قلم مملکت طریش باز نهایشان شاه زاد های منسه و المان را بد
های امیر طور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الحیر هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صبحت زیاد بهر چند فصری دور میزی برای سوپه نشستند بهر میز
ما امیر طریس صدر عظم قبولی پاشا ایچی کیر عثمانی کنت اندر اسی صدر عظم طریش و یک زن
محمدره منسه و دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امیر طریس کردم بسیار فسون میخورد
که چرا چند روز پیش نیامده و امشب برای وداع آمده است منم از اظهار محبت های که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امیر طور آمدند منم برخاستم
امیر طور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علجیده سوپه خورده بودند خلاصه فتمیم بهت
کوچک طولانی جلوه عمارت که رو باغ بود برای تاشای آتش بازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امیر طریس دست راست ما وزن برادر امیر طور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانها و زنهایم در راست و چپ قرار گرفتند خود امیر طور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بعد از پانصد نفر موزیکان چای ایستاد
موزیکان میرند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فواره های حوضهای حبت عمارت
روی پتہ جلوه عمارتیکه مانشته بودیم چراغان و آتش بازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتش بازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتش بازی بسیار خوب خن
بودند بعد از آن آتش بازی دیگر شد قطعه از آتش پیدا شد در کنار دریا و دریا هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قطعه را کرده بودند از قطعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت بلبرون هم روشنی الکتریسیته بروی پتہ و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتش بازی برخاسته باز و باز و امیر طریس داد
۱۸۸

طریق (۱۸۹) امپراطور هم باز و باز وی زن محترمه مسنه داده عقب سر نمی آمدند تا رسید
عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل فتم محمدتد خوش گذشت
روز جمعیه سیزدهم امروز باید رفت به سالر نوبرخ صبح زود برخاستم بعد از
نیساعت امپراطور و شاه زاده های مسنه و وزیر او صاهمنصبان حاضر شده بودند اول
امپراطور باراد با ایشان و شاه زاد با داخل اطاق شدند جلورفته دست دادیم روی
صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسنبورخ بسیار اظهار رضا
مندی کردم که نویل هم اندر وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم و در اطاقی دیگر
گفت اندر اسی وزیر عظم و سایر وزیران بودند تعارف کردم و تا وداع آخرین را با ایشان داد
و اندر اسی و غیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور کالسکه نشسته
رانده در کار پیاده شدیم شاه زاد با و اندر اسی عقب مانده زبیدند بسیار افسوس خوردم
که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه
تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتم هوا امروز دروین و صحرای بسیار گرم
بود باز در شهر لفر کالسکه یک ساعت ایستاد و در همان استایونی که وقت آمدن نماز حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نماز خوردم بعد از یک ساعت سوار کالسکه شده رانیدم در
استایون لامباش کالسکه ایستاد پادشاه با نوور بازن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم
کالسکه ایستاده بودند رفتم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهر و مافی
به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و
خوش اندام و مودب است منزل بیلاق پادشاه نزدیکت این مکان است سفینه بود و ما از
اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر
صاحب خزانه و لشکر امپراطور المان که خواستند کل مملکت المان را محکمتی واحد قرار دهند
لازم دید که محکمت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنک کرده بزودی قشون پادشاه

و مملکت را جزو پروس کردند پادشاه هم با عیال بعضی جواهرات نفیسه
خود را از آنجا که دولت استریر آمده الی حال در خاک امپراطور منتهی روز میگذرانند علاوه بر این
بدینجی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست اما حیف که چشمش نابیناست و از قراریکه گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول بازی دیگر بازی میکرد و کیسه چشمش خورده چشم سالم را هم مجبور
کرده است نفسش شصت و چهار سال است شش و نیم است هم زوجه اش لارن ماری
از شاه زاده خانهای مملکت ساکسن هم دخترش پرنس فریدیک *Princessse Frederique*
خاصه با پادشاه و دایع کرده رفیقیم کالسکه را ندیم غروبی رسیدیم شهر سالبورخ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بودند منزل کردیم همان تشریفات بعینه با بعل آمد قبولی پاشا وزیر عمار
عثمانی مقیم استریر با مهوریت از دولت خود دارد که تا بر ندیزی همراه ما باشد
روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسپرک با راه آهن شصت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده را ندیم از خاک باویر وارد رودخانه آن که رود غلیمی است
و طحی برود و انوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفنشتن که در سرحد استریر و باویر ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف
راست خاک پیرول که جزو مملکت استریر است قلعه سخت کوچکی است قوی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخودر قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از او کونا
عجب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یکفونج
با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالبورخ از اینجا محض شد رفت براه
افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جای است
دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند بر جنگل سرسبز و کاج
سرمهها و دامنه و بغلها همه حاصل دمی است دبات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

باروح و صفا همین طور راندیم الی شهر اسپروک نزدیک شهر هوا ابر
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر
کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد سیلاق قشنگ خوبیت در میان دره واقع و دور
کو بهای بلند برف دار است با وجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیبا
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند و در عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده اما عمارتیت
بسیار تیز و قشنگ با میرزا و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست که اطرافها سیف
با چوبهای تظارینت داده و بعضی اطرافها پارچههای ابریشمی نفیس چشاینده اند پردههای کشال
خانواده سلطنت امپراطور ستریه از قدیم وجود در اطرافها نصب است اسگال دیگر هم در سقف
اطرافها و غیره امروزه کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل
وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و با تالاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو
هزار ذرع بیشتر طول دارد و رحمت و خرج راه آهن از این بنا است که در کمال استحکام باید بسیار
روزی یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ
قدیمی کشته پردههای کشال را تماشا کردیم و شب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم باریده بود
ابر بود اما کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است
رستمان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سواره کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا
مرضی شده پاریس رفت کالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد اما کو بهای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفار و دخت
با آبشارها و بات خانهای نلنگ قشنگ کلهای رنگ رنگ چمن سبز در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون درآمدن از این راه از بعد از استایون
فرانزان بخت که از قلاع محکمه ستریه است الی شهر اسپروک شب بود و ندیده بودم
این است که حالا به تفصیل بنویسم خلاصه همه جا سربالا میرفتم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

از آنجا که از نو در رسیدیم باصل قله بلندی که همش برزست که چهار هزار سید و نقیاد و سیه ارنج (ایطالیا) ۲۰۱
 و جای بسیار خوبست که بهای بلند برف در اطراف این مکان است
 و از آنطرف که از اینجا به جنگل انبوه است که اگر درخت کاج است کالسکها ایستاد آنچه آبی که ازین
 قله بطرف آنطرف و شمال میرزد داخل و در خانه دانونب شده بدریای سیاه میرزد و آنچه بطرف
 جنوب سمت ایطالیا میرزد داخل و در خای بود و در شند بدریای دریائیکت میرود خلاصه را ندیده
 چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که همش شلبرخ است کالسکها ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن
 سرازیر میشود دیدیم صدر عظم و دیگران همه از کالسکها پیاده شده روی پائین میروند پسیم
 گفتند کالسکه بخار که ازین کوه سرازیر میشود تماشاوار و منم پیاده شده رفتیم سر پائین راه
 زیادی رفته مار رسیدیم بد کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عماد الد
 و اعتماد السلطه را دیدیم تنه راه میروند پرسیدیم چه میکنند گفتند رفته بودیم تماشای
 کلیسای ده چون روزیکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
 چون جمش با اقامه از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه با
 و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از کوشهای فرانکستان است شده اند پیاده
 بسیار رفتیم آمدن کالسکه بخار را هم ندیدیم کالسکهای پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
 که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه را ندیدیم چه میرفتیم کوهها
 کو چکتر و کم جنگل تر و هوای گرم تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد را هم تا بفران را نسبت
 رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم کیساعت طول کشید در همه این استایو نهار فوج سربازان
 با موزیکان و صاحبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار را ندیدیم تا به الا که سهر
 ایطالیا و اطرافش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند که نوبل هماندار با همه همانداران
 دیگر آمده مرحض شدند کمال التفات را با آنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضایت
 نمودم قسطنقرخان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعیه

ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون شهر بولون
اگر چه شب شد اما هوا صاف و صفت بسیار خوبی بود و کو بهای نام شده بجلکه افاکیا
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام خوابیدم بخیال اینکه منزل بجایم همه همراهان خوابیده
من متصل صبحگاه میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صبحا همه
حاصل زرت و شلنگ در درخت توت ابرشیم بعضی تپا و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود غارات در جنتاب سفیدی میرد با صفا بود از یک
سوراخ گذشتیم زیاده طولانی بود از دور و خانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار
از نصف شب گذشته که سفیده ضج زده بود و اردکار بولون شدیم بسیار کسالت خوابی
داشتیم حاکم شهر و حاکم نظامی اینجا که شمس فرا کا پو *Mezzacapo* است با سایر بزرگان
حاضر بودند ابل خیریم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و ملتفت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً اینجا خود کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم منزل مها سخا نه که زمین خان مشخص کرده بود در فیم بالا اطاق من
مقابل مجسمه عام بود صدای کالسکه و عاده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان داشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم
در وین و ایطالیا و غیره هند و انهای خوب بهم میرسد زرت شیری خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی بهم میرسد امشب از دور و خانه گذشتیم اول و د خانه ادیر که از شهر
کوچک رو یکو میگذرد و این همان رودخانه است که همه جا از درهای سرون اطراش
بعد از مرز ایری شلنگ همراه ما بوده است دوم رود پواست که از نزدیک شهر فرار
گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود روز دوشنبه شانزدهم در شهر بولون
توقف شد نماز در حمامخانه خورده عصر با حکیم طولونان و حاکم بولون که شمس گنت با وین

Comte Barden است در کالسکه نشسته رفیقیم بگردش رسیدیم و بدین
 که شصت سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد و
 بالا رفتن آسان بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد و صد و شصت ذراع ارتفاع
 دارد و قدری هم کج است برج دیگر هم که عهد بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین
 برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم وایمه خرابی آنرا
 داشته عهد اضراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچه ها و محلات و از پهلوی
 عمارت صرافخانه که تازده ساخته اند که شصتیم بسیار خوب ساخته اند کوچه ای شهر همه سنگ فرش
 و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عرواده زیاد دارد و میوه
 جات بسیار خوب بخصوص بلو و هندوانه خوبی دارد و از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که
 دیوار اجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قوه
 خانه که تازده ساخته اند گذشته رفیقیم سربا اطراف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم
 عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
 باین شهر میآمده آنجا منزل میکرد و است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پاد
 شاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بود
 حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدو عمارت میانش رفته قدری کشیم بنامی بسیار
 قدیم است بعد بیرون دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحراداشت و خیلی صفا
 بود و قدری راه رفته دیدم چشم کار میکرد صحرای سبز و آباد و حاصل نایاد و عمارات گوناگون است
 که از قوی سبز با سفیدی میزنند تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت سیلابی خوبی یکی
 خوانین معتبر ایطالیا که شمش و سینی Vicini است ساخته است خلاصه غرضی
 پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی که شصتیم که کتابخانه این
 شهر است و از قرار یک گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نشین

که ششم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگت قدیم
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این حمامها
که منزل است بوتلردون Hotel bruno است وارد منزل شدیم شب تماشا
خانه رفتم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل مارپس
بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با کاز روشن بود تماشاخانه سفید است
چوبهای مظلوم سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود و وزن اسب بازی میکردند
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد و آن دیگری که نیکی دینایی بود خوب بازی کرد و الو
هم بازی در آوردند چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خواهم
شهر با چراغ کاز روشن است دختر خوش لباس خوشکی در تماشاخانه بازیانه در دست گرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت بازیانه را میکردند
هم میطیع حسن و قشکی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به برنیزی
که آخرین ایطالیاست و اینجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای پریدن ما با سلا
مبول صبح زود برخاسته هماره خوردیم همراهان از شوقی که بر رفتن ایران دارند همه فرستند
براه این اما حرکت در سناحت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در حمامخانه
مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتم تماشاخانه جمعی از بزرگان و صاحبان
ایطالیانجا بودند الا ن طولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قطبی که از دونهزار
سال پیش ازین بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراغنه
مصر سده بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جایی کرده بود سه هزار سال قبل ازین تفصیل سفر
خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قطبی و عبری میگویند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست

به اند بعضی اسباب موزه هم بود از تجاری مصر و غیره بعضی شبیه که از همین شهر (ایتالیا)
 چون در قبرستان پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است بر کس که میمده خوراک
 چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دویزار سال پیش بود
 پیدا کرده حتی پوستهای شخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخور و جمع کرده آنجا گذاشته بودند سخوان
 چند مرده را همانطور بنجاک چسپیده در آورده پیدا داشته بودند دست یکی از مرد با پول سیاه
 آن ایام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول ابدش می داده اند که وقتی که از پل صراط
 میگذرد به دست حفظ پل بد بد که بگذارد به سلامت عبور کند یکی از مرد با که زن بوده است دیدم
 کردن بندی کردنش بود حلقه انگشتری هم در آن سخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و منور
 بسیار مفصلی است این کتاب خانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است
 علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند
 بعد از که روش سوار شده رفیقم براه آهن چون وقت رسیده بود در اطاق کار میساعت
 معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی و غیره بودند تا وقت رسید رفیقم با کون رن عوض
 شده است این رن مال کمپانی ایتالیائی راه بر ندیری است و اکنون با هم دیگر راه اند
 در و اکنون پشت سر ما قوه جی و غیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز
 کرده میگریفتند و دست راست ما میفرستاد مسافت همه جات به پشت تپه با کوه
 بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به
 فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایتالیا است دریمی فی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد
 بسیار قشنگ اما قدریکه رفیقم بعضی تنها حاجب مانع از دیدن دریای کوههای دست راست بود
 هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دها و دقبات خوب روی کوهها و صحرا بود از هزار و
 و فافو که ششم در اینجا با چند دقیقه کالسه است مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
 بطوریکه بزیر عاوه راه آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلقتشان

میان ایرانی و فرنگی بودیده شد ند بعد رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبر است
 شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی همراه کالسکه آمده بودند و میزدیم هم میزدیم
 حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند و زیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایتالیایی
 نامور کرده بودند که تنیت ورود بکود استمیش بارون فینال *Baron Finat*
 است بعد که گشتم شام خورده خوابیدم روز چهارشنبه بیچاره
 صبح برخاستم بسیار سرد بود و از شهر فریادها و آوازیها میآمد و بارانی
 و موتهایی بر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم به شهر بندری از بارانها تا نزدیکی بندری
 همه جا طرفین راه درخت زیتون بود و زیتونهای کهنه با چند ساله دیده شد و عن زیتون
 اغلب فرنگستان از اینجا میبرد زراعت پنبه هم بود و بندری شهر قدیم کهنه است
 از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود و حالا بندر است پوست و نوشجات کلیس
 میزند و مستان از این راه میرود و هم از بندر با کلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا با
 بسیار فقیر هستند کالسکهها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران الحقی
 بود و با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکس افندی ایچی مقیم ایتالیایی
 لیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند به حضور آورد و صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مرجهت
 بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایتالیایی که درین شهر اقامت دارند و قونولهای
 دوله را به مقیم اینجا به حضور آمدند بعد پیاده شده رفیقیم کشتی و کشتی از حضرت سلطان آمده
 اسمی که که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای شستن ما آورده اند کشتی سوار
 باین شکلی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
 خوب دار کشتی دیگر شمش طلیعه است آنهم کشتی خوبست در کشتی با جانتک بود صدر اعظم
 و حمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه کشتی طلیعه رفته اند بجهت آوردن بارها و جا
 بجا شدن مردم خنیاغت در لشکرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

که خدا بهم کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بحمد و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفرم (عثمانی)

بیر سعادت خواهد گذشت راه امروز از فکر یا باین طرف چندان آباد نبود اغلب صحرای بود
بوت کون و خیره داشت بنا بود و چنباعت دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب در بند
ماندیم روز فوزه **اسم** صبح برخاستم یک ساعت از دست گذشته حرکت شد شاه
زادها و سایرین که در کشتی طلوعه بودند بجز ابراهیم خان و میوریشار و زیهان خان و برادر میور
مالکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمدند گفتند آن کشتی بسیار بد جانیت شکایت از کثافت
و جانورهای گنده ایجاد داشتند بعضی را هم مله گزیده بود و هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهاده یک آتش سلطان طبع میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم با خر خاک ایتالیا رسیه
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از بندیزی با بنجار سیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهاده خوردیم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای انجا پیدا بود اما بقدره فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سعه یونان است سابقا در دست کلیساها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
ولی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب هستیم بود و در طالع شد اما در طلوع از در
تماشائی داشت این جزیره کشتی تماشائی در یارامیکردم آب در یار که چرخ بنجاره میگرفت کف
کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چرخ بسیار غریب دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل آتش
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چپاق که آتش بدید یا چرخ الماس که آتش
الکتریتیه میدهد بهمان طور با متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جا بای آب کم بود
روز **بیستم** صبح یک ساعت از دست گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از بخت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهاده خوردیم

شد و از جزیره زانت *Zante* هم که طرف دست چپ و یکی از جزایر

یونان است و از محاذی ناوارین گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و

باکشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت

عثمانی و مصری بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد

دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیجده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل

در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد و در آن اوقات کشتی

سجاریه نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود

که در کوهها آب بسیار کم است بادوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتهها در کوهها بود

کوههای عقب مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ

و حکما و شعرا و قدیم آنجا را بنظر میآورد و غروب آفتاب بدماغه مائاپان رسیدیم در دامن کوهها

آبادی زیاد پیدا بود که همه جز آبادی مائاپان است خانهها و عمارات سفید بود و بهر خانوار

یک برج مانند برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجا با امنیت زیاد می نداشتند

محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی

حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مایا شدیم از میان مایا و جزیره سیر

گذشتیم سر کوه دست راست بود مایا دست چپ از اینجا رو به شرق رفتم که طرف یونان

و اسلامبول باشد االی حال با هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را گمان میداد

روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چند

زیاد نبود نیم ساعت از دست گذشت بکوک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای

تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زانت گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه

اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه

کتابیکه فلون در احالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا کشته

سپهرش تقیض و رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و خشک (عثماني ۲۰۹)

و بی آب و علف و درخت است و داخل دماغه اتن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دورین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان به خصوص نزدیک بهراتن این آثار زیاد است
بعد از سه چهار ساعت از تنک جزیره نگر پون Negrepont و جزیره اندرو Andro
که ششم نگر پون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگ است و متعلق یونان اندرو دست راست
و جزیره کوچک است یک ساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثماني
که ششم پشت این جزیره جزیره کیواست جزیره بزرگ است که عثمانیها تصرف می کردند دست چپ
هم جزیره سیکر و است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برنیز
الی اسلا مبول هفتصد و هشتاد میل بحساب ایرانی دو سست و شصت فرسنگ است
انچه شد هوا صاف بود اما باد مخالف متصل شدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرنگش کم میشد که ساعت
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد و بحث
و حش شد پرسیدم گفتند عدا نگاه داشته اند چون بغاز دارد داخل نزدیک است شبانه
میخواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عثماني کرده است گفتم نمی ساعت هم برانند
رفتم خوابیدم بعد از نیم ساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
ملائم بود دو ساعت بعد کشتی رو به داخل حرکت کرد روز طبیعت و دووم
صبح که برخاستم دو ساعت از دست گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است که ششم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذ
تنه دو جزیره است و اقصی جزیره بزرگ است بعد از نهار رسیدیم به بغاز دارد داخل طرفین

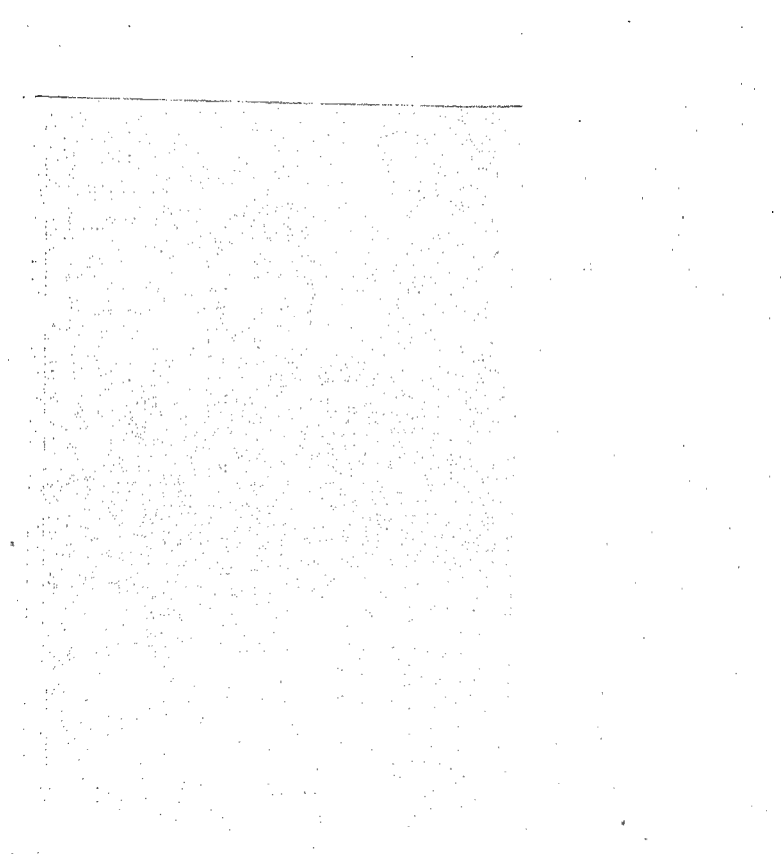
عثمانی قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعه اول نه دو دست راست قلعه دوم طرف
 در خاک پور و پندالجر طرف راست مقابل بندالجر قم قلعه سی قلعه دوم سمت چپ خاک
 شاپین قلعه سی است که خرابه و روی تپه است از قدیم قلعه بوده حالا هم متحفظ و توپ دارد بعد
 قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک بسیار دور دست چپ هم قلاع و برج
 و بستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوارها با بانگ
 ساخته اند و باز متحفظ و داشت دورش هم آبادی و عمارت زیاد بود خانه های خوب
 داشت کشتی زیادی از تجاری و سیاح و غیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
 میکرد و و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است
 قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود همش
 کلید بزرگ این آبادیها جز خناق قلعه است خلاصه چنباغت از دسته رفته بخناق قلعه رسیدیم
 از نه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لشکر انداخته بود
 شلیک کرد و خوب کشتی بود دسته دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشیدی پاشا بشهر رشت
 زاده که صدر خطم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بخناق قلعه
 سه بمباران کرده بود کشتی هم لشکر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلامبول
 ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشا
 الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلامبول رسیدیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محمد خان وزیر عثمانی
 ایران از ساحل بقیان نشسته آمدند کشتی ما صدر اعظم و صدر اعظم عثمانی را به حضور آوردند و شیر و
 زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطره کوتاهی است
 ریش سیاه محرابی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر اعظم
 مانده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آدمی دیوان نمایون کنعان بیک والی
 جزایر بحر فیه لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانه بحر سفید ایوب پاشا دفتر دار و ولایت

دری قاضی چاق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت ریش و پودان تیره نشاء
 بیگ عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیگ ایضا مصطفی بیگ ابودان صدر است که رتبه
 قائم مقامی دارد سامی بیگ امیرالای عساکر صبیحیه مجرب سفید حافظ بیگ امیرالای دیگر رشید
 بیگ کیساعت و نیم بقرب مانده لشکر را کشیده رو باسلامبول فتم نه نهای فرکی بسیار
 خوشگل نوی قایقها سوار شده نزدیک کشتی مانده بودند و رسول و تاجارچه در چاق قلعه زیاده است
 و عمارات خوب ساخته اند صدر عظم باسوار قایق شده رفت کبناره باز دید صدر عظم عثمانی
 کشتی بخار صدر عظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب با کشتی طلحه هم عقب آن را ندیم از طرفین
 بغار طلحات خوب و خوب زیاده بود از سه چهار قطعه و باستانهای غالی که بطرفه ناکستان ختم
 بودند که ششم آنچه بطرف جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که
 دیوار و برج منکی است از قدیم است طرین بغار تپه و پشت سر آنها کوه است همه در
 و جنگل شهر کالی بولی و استحکامات اینجا در آخر بغار دارد داخل است که از اینجا داخل دریای کوچک
 مار مار میشو و از اول این بغار دارد داخل است آخرش که به تاجار و داخل میشو و چهل میل یعنی دیوار
 فرنگستان ایران است از کالی بولی شب که ششم دیده شد روز پنجشنبه و سی و هفتم
 صبح از خواب برخاستم ساحل طرین اند و رسید ابو کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول
 نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دست کشیده به بغار به دست خست
 پوشیدم کم کم بطرف دست چپ که سمت رومی و خاک یور و پ است نزدیک است
 بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانه های خوب ساخته اند بعضی کار خاجات دیده شد
 تفنگ سازیت و کرباس بافی همه کنار تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد
 اغلب سرو و بارودی قبرستانها میکارند اما قوی در باد کوهها هم سرد است ازین آبادیها
 گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری که گویم آهسته رسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد
 کشتی سلطانیه بود سوم به بر توپاله را که هم والد سلطان است با صدر عظم به چاق قلعه و نشاء

بودند که در بغار سواران شویم صدر عظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار
 رفتیم بان کشتی صدر عظم عثمانی بکشتی ما آمد دوباره همراه ما به کشتی پرتو پیاله آمد این کشتی کشتی
 سلطانیه کو چکراتا بسیار متیر و قشک است طاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد
 رفتیم بعرضه کشتی از بجه ایران که در اسلامبول میباشند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار
 بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهایی خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین
 صدر عظم ما با شاهزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی بن کشتی میآمدند یکی از کشتیهاییکه بجه
 ایران در آن بودند دو کوره را نده که نزدیک کشتی ما بسیار قایق صدر عظم و سایرین
 کم مانده بود بخور و دبان کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طور خلاص شده رسیده آمدند بالا
 اغلب پیشخدمتها هم بالباس رسمی بودند بسیاریه پیشخدمتها و غیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
 را ندیم دست است خراپه زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از قریب
 و بعضی متهولین عثمانی را گفتند اینجا عمارات بسیارند که تابستانها بگردش بروند اما عمارت
 ندیم شاید توی در با و پشت پنها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول
 دست چپ خاک اروپاست دست راست خاک آسیا ما نزدیک سحاک اروپ
 میرانیم کشتیهایی بخار که ایلیچیان خارج نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی
 خانه است بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه شکلی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیامهر ساخته
 شده است چون این نوع قلعات حالا بکار نمیخورد و تعمیر نمیکند تا چون همه از سنگ
 و مستحکم است هنوز اعلی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول که همه در روی تپه
 و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغار است عرض چندانی ندارد و بجه اباد
 که اصل شهر و سوار اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی ساری و الی عمارت
 بشکی طاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ای صوفیا و جامع و دیگر و باب عالی
 که وزیر او و کلای دولت در اینجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن تجارت

خانهای معتبره بیمار خانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا باست از آن بعد هم
 همه جا در کنار بغار و سرتپا و کوچهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد الی یو
 کرده و طریقه که سیاق سفرای خارجی است اما نکته است سمت دست راست هم
 که طرف آسیا و اسکندریه میگردند عمارات عالی و مساجد خوب است بخصوص سربازخانه سلیمیه
 که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل آن طرف همه تپه و دره و جنگل سر و کج و بلوط است
 بر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده و در نهایت
 سلیقه درختها و باغچه را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیدی است و نظر
 این تپه ها گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که میتوان میانش رفت اما این تپهها چون نزد
 آبادیت اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانه
 و تپه ها کاشیده اند خلاصه بعد از دیوار و برج قلعه جایی بود مشهور به یدی قلعه یعنی هفت قلعه
 که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتراک این مکان برای این است
 که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
 ایچی اندولت را که در اسلامبول بوده با بقیه و لحقه اسیر کرده درین یدی قلعه محبوس میکردند
 بعضی اوقات میکشیدند بعد از آن جمیع سلطان احمد و ایا صوفیا و غیره با سکی سراسری یعنی عمارت
 قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلند می ساختند و دورش هم دیوار محکم است رسیدیم حالا دیگر
 سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
 عمارت عتیق عالی در همین جا باست بعد بغلظه و بکث و غلی یعنی پرا که منزل مستالی سفرای خارجی
 است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولیه باغچه که بشکلا
 هم میگویند که سلطان با حرم و والدۀ سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزادگان جا
 می نشینند عمارت بسیار عالی خوبست سلطان عبد المجید خان که برادر این سلطان بوده
 ساخته است از اینجا گذشته بعمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبست اصل نای

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه به قیصر و تمام
 رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیکی که منزل است دست راست طرف اناتولی کتب
 بغاز واقع است و چون در محله بیکلر بیکی ساخته شده بآن هم میخوانند عمارت بسیار عالی است
 در جریان آب بغاز از کجی قرار گرفته به مار مار است و بسیار تند مثل دو خانه در بعضی مواقع
 جریان دارد و از آن جمله در محاذی همین عمارت که نتهای جریان را دارد کشتی با نشو است تنگ
 عمارت لشکر بنیاد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر است و بعد از چند دقیقه علیحضرت سلطان
 که در عمارت بیکلر بیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند کشتی
 ماروی صندلی نشینیم صدر عظمین هم نشینند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پائین آمده با
 سلطان سوار قایق شدیم صدر عظمین و حسین اونی پاشای سر عسکر در قایق ما بودند رسیدیم
 با سکه عمارت رفیقیم بیرون کیفوج سربازان یوز بیکان چی در حیاط و باغ عمارت یوز بیکان میزدند
 سلطان ما بردند بالا و اطفا و منزل منزل را نشان داده تجارت زیاد میکرده مرا
 به عمارت خودشان نمودند من سلطان و چهار سال است هم سن باشند امروز در آمدن به بغاز
 از قلاع و کشتیهایی جنگی و ولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
 بعضی از آنها زره پوش است در بغاز دیده شد که جلوه عمارت سلطان و انما لشکر انداخته اند
 خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر عظم و محمد الملک و علی بیک تشریفاتی با
 رفیقیم باز دید سلطان بخارت طولی باغچه عمارت بسیار خوب است اغلب پلها و دیوار و ستون
 و غیره از مرمر است سلطان تا پای پله استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفیقیم بالا
 قدری نشینیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلر بیکی عمارت بسیار خوب
 پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
 خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار
 بسیار عالی و خوب است با طاقها پارچهای اعلای فرنگی چیده اند پنجره با همه بلور یکبارچه است



خیلی عریض و طول و سنگین اما طویلی ساخته اند که یک یخ می تواند باسانی ساعتی ده دفعه
بالا و پایین کند و بهر اندازه و هر جا هم بخوابد و گذارد و بدون پخت و ریزه و ادا دمی ایستد و بدون
خطر می تواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع یخ بار را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیز است
همه عمارات سلطان یخچرهایش آئینه و همین طور است عرض بغار از هر دو رخ متجاوز است
آن طرف هر کس راه رود و هر تکت لباس پوشیده باشد با چشم بدون ایداد و درین میتوان
تشخیص داد که کولر تفصاک خوب ازین طرف باطرف را میزند محلی بغار از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها بالای صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغار می تواند عبور کند
موقع محل شد اسامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلاً میتوان از نیکی دنیا چهل چراغ و میوه و صندلی
و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بدان نشیند یا حرکت کند و در پای عمارت
و م بغار باز کرد و سنگ مرمر و غیره هر چه خواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی بیاورند
محل باین شهر کرده و همچنین بال تجارت همه دنیا با کمال سهولت می تواند با کشتی آمد و رفت کند
تا لار بسیار وسیع بازمیت غوبی در عمارت بیکری است اغلب سقفها از چوب و کتفه است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش طاقها از حصیر بسیار تمیز است کنار بای بای یکبار فرش
فرنگی بر روی حصیر با کشیده اند که از آن رو راه میرود و زیر این تالار و صفخانه مرمر بسیار خوب
دارد و از بعضی اشکال آب میریزد و قوی عوض مرمر یکبار چه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست تونهای مرمر خوب دارد و همه طرین در همین عمارات منزل دارد
حمام بسیار غوبی از مرمر و قوی همین عمارت دارد و خراهنای کوچک مرمر که بر خزان شیر دارد
آب سرد و گرم می آید چون مدتی بود حمام رفته بودیم حمام رفته بعد از حمام رفیقیم باین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفیقیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه مرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چوبی که چاکت دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تکت تکت چراغ کا زینم بود و دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچارمی بچید و همیشه سبز است کاشته اند بدیو ارجیله مثل زرد سبز
کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از مرود و بلود و آوچه و سیب و غیره دارد باغچه بندر
خوب بطور فزنی کلی کارهای بسیار خوب مجتمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار و فرقا
و غیره در حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بز و نر و دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مرا
بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزو همین عمارت بکلیه یکی است همه را کشتم اسبابها
بسیار خوب دارد و حوضخانه دارد و حوض فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار و طرف
اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیو ارجیله کلههای بزرگ سته قطار حجاری کرده
اند بالای کلههای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تیز کم خوبی بکلههای اول
میریزد کلههای برزیده همین طور میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
آب اینجا نفوذ میشود بسیار تیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا
و باغات سلطان کوثر خانها و کبوترزادی دارد خیلی وسیع و محفوظین آنها حاضر بودند در
نهایت تیزی نگا برداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات تماشای اینجا میآید و دیگر
طوطیهای مختلف رنگرنگ سبک و طول و نگاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
بود خیلی اینجا با کشته بعد پائین آمده رفتم بمارت باین اصل شهر اسلامبول محله بک اوغلی و غلط
و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سواي بغاز بزرگ که آخر آن غنی بکوه و تپه میشود
عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جبر هم دارد که از غلطه با اسلامبول عبور میشود
روز بیست و چهارم امروز نماز را منزل خردیم بعد از نماز سفرای خار مجتمه
اسلامبول و کلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والدۀ سلطان
با حال پسر و تنیت و رود ما آمده بود بعد و کلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خار
آمدند اول ایقنا توپچی کپر دولت روس آمد در اطاعتی کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش را میترشد بسبیل دارد او رفت بیرون ایوانی که پیر انگلیس آه چانه را
 میترشد در کونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتم در تالار همه سفرائی دل
 دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایوانی که پیر انگلیس آمد که بعد بر بست نرسیده
 معرفی کرد بعد ایوانی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزد یک ایچهار فته با هر یک صحبتی شد
 اسامی دوزده ای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزیرای عثمانی محمد رشیدی پاشا
 شیروانی را ده صدر اعظم درخت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اولی
 پاشا سرعسکر پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
 وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر سومات کمال پاشا
 ناظر اوقاف غالب بیگ و فردار سلطان و وزیرای مختار و وکلای ایوانی که پیر روس
 ایوانی که پیر انگلیس بود و سایر دوفرانسه و وکلای ایوانی که پیر المان که هر یک
 ایوانی که پیر انگلیس بود و وکلای ایوانی که پیر انگلیس بود و وکلای ایوانی که پیر انگلیس بود
 رفتم بکشتی بر توپخانه نشسته برای گردش رفتم بطرف بالای بغازه سمت چپ که دره از عمارت
 بسیار یکی نا تنها ایله بغازه که چو کدره باشد با کشتی بخار نیم ساعت راه است عمارت و دیالها
 خوبیکه در طرفین بغازه دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک است
 عمارت کوک سوکه از بناهای سلطان عبدالحمید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
 پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را بنت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند
 اسباب رفعت اطفا هم همه از عهد سلطان حمید خان مرحوم است که طغرای اسم
 در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای نشینی است رودخانه
 کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغازه میشود موسوم بکوک سوکه معنی آب کبود است
 این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرها نیکه در عمارت اسبابها
 میشود از معدن ایتالیا میآوردند عمارت عاده سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

و باغ خوبست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق که متعظم که حالا در اسلامبول
موجود است متوقف است خانه مرحوم نواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حاکم
خانه راوف بیک و غیره طرف خاک آرو پا در دست چپ سفارتخانه های دوله خارجه است
که اغلبی باغ و عمارات خوب دارد مثل سفیر و تیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم با میرکان ساخته شده
است خانه رشیدی پاشای صدر عظمی خلاصه رفیقیم تابو کرده آب بغاز دره ساخته و
قدیمی سمت دست چپ رفته است که دور اینجا عمارت دکه است و همیشه اینو کرده
میکنید یعنی دره بزرگ برکشتم در محاذی عمارت کوک سوکستی ایستاد سوار قابو شده بغاز
رفته اکشتم بسیار شکست جانی بود دوباره بکشتی برکشتم آمدیم منزل روز بیست و پنجم
آمدن بنهار در عمارت یالی چراغان همان سلطان مستقیم رفیقیم دم اسکله صدر اعظم عثمانی رخت
پاشا سرعصر پاشا وزیر بحریه و وزیر دوله خارجه و غیره تظربودند با همه احوال رسیدی شد سلطان
در پله ها بودند دست داده تعارف کرده رفیقیم بالا ازل با طاق خلوت رفته قدری با سلطان
نشستم صدر اعظم ما هم بود بعد برخاسته رفیقیم با طاق دیگر بطرز اردو پیمیزی گذاشته بودند
نشستم روی حصیله ها کنار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس را سکوئند
ملکراف احوال رسیدی با کرده در اینجا احوال رسیدی هم از سلطان کرده بودند همان ملکراف را
آمدن در سلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نماز رفیقیم با طاق
دیگر نشسته بود خورده برخاسته رفیقیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
بگردش رفیقیم میخواستیم تا میر تب و کوهی که از همه بلند تر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کنیم از کوچه ها دیدیم آبادی و خانه های خوب گشتک و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفیقیم بالا من سوار اسب بمین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود و دما
کوه و گیاهها و هوا بسیار رطوبه بود بگو بهما و هوای کجور کنار رستاق بازندان یک مقبره



با جای کیفی متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود و میگفت اینجا پیری و درویش
 دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز با صحنائی داشت پشت پناه سمت مشرق صحرا
 وسیعی است که میرو و بنا طولی الی طران بلکه الی چین وصل است کو بهایید بود اما آبادی چندان
 دیده نمیشد سمت مغرب دریای مار مارا پنج جزیره آباد با کشتهائی که ایستاده بود و آمد و رفت
 میکردند پیدا بود طرف شمال یو کرده و بغازه خلاصه بسیار خوب جایی بود بعد از راه دیگر باین
 آمده بکوچه سنک فرشی رسیدیم اسب زحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعبادت
 رسیدیم **روز بیست و ششم** هزار را متزل خورده بعد رفتیم شهر اسلامبول
 برای تماشای مسجد ایا صوفیا و سفار سخانه ایران قبل از رفتن یوسف غزالدین افندی سپهر بزرگ
 سلطان که شانزده ساله و شاه زاده خوبیت بدیدن ما آمد در اطاق نشستم قدری صحبت شد
 نشان قدس با حکایران که از اجله نشانهای دولت ایرانت بسلطان زاده داده شد بعد
 و قیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعبادت چراغان باز دید یوسف غزالدین افندی از اینجا
 برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم با سکه شهر جمیعت زیادی از بالای اسلامبول و تبعه ایران
 و فرنگی در کشتهها و خشکی بودند بیکلایب کی شهر که شمش سمعیل پاشاست و شهر نی میگویند با اجزای حکومت
 و سواره نظام و خواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه و بازی شده رفتیم کوچه
 اگر چه پیست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میروند و در اندیم ما رسیدیم به مسجد ایا صوفیا پیاده
 شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر و قاض
 هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنک ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگست
 کنبه و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کنبه تارین تخمینا باید بنفعا دوزخ باشد بنای آن
 از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول تنگه بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه
 سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و همین جبهه که از اول مسجد نبوده قبله
 محراب کج است بمنبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا و غط و نماز است

۲۲۰
عظمی
حالی در نظام گردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میسازند آنجا نماز می کنند
که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و بنت کاریهای خوب از سنگ در ستونهای مرتبه بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازنها از سنگ دارد اما بروی آیم و امتداد زمان این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یک حیت
کننی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز طر و عصر را در مسجد کرده بکتا بخانه
مسجد رفیقیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی باین توان
و حکمت و غیره که هر کس بخواد آمده بهما بخان نشسته بخواند بعد رفیقیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد
که در ستون خورده به مسجد گاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود و اینجا هم می نشینند راه طولانی
بود اما پله زیاد داشت راه سنگ فرش عریضی است مثل الان پنج خورده بالا میرود قدری
آنجا کشته پائین آیدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شد
رفیقیم سفار تخانه ایران که از بناهای خود صدر عظمی است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیاد
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفیقیم پلهای مرمر داشت عمارت بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورد
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود بالباس رسمی رفیقیم همه شاه
زادها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفیقیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر عظمی هم بود
بعد از چند دقیقه گفت ندشام حاضر است رفیقیم در تالار همه سفرای خارجه صاف کشیده ایستاده
بودند سلطان تبرجی را شد پاشا و وزیر خارجه اول ایلمچی روس بعد انگلیس و سایر یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن ما تبرجی صدر عظمی بهما منظور با سفر صحبت کردیم تا من چندان
محتاج تبرجیه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفر انیساعت طول کشید بعد رفیقیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میر شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پایین تر از ما طرف دست راست
 اول ملجی روس بعد کلیس بعد از آن غالدوله حاکم السلطنة مدحت پاشا معتمد الملکات و غیره الی آخر
 بودند طرف دست چپ خیلی پایین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
 اعضاء السلطنة نصره الدوله سرعسكر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
 آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از چار و دیوار کوب همه با گاز روشن بود
 این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد
 در آن بالا موزیکایچهها موزیکان میزدند تا در وقت زدن موزیکت کوشها پر میشد و کلیس
 با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدر اعظم
 سرعسكر پاشا و ملجی روس و ملجی کلیس با طاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد
 خواسته رفتم منزل شب تاریک رفتن قایق در بخار احتیاط داشت روز بیست و هفتم
 امروز بنهار انستزل خور دیم بعد شارژ و فراسپایول و خلفای ارمنه بحضور آمدند بعد از آن
 از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
 رسمی پوشیدیم بعد آمدند که خوب عکس میاندازد و ولسش عیسوی و فرانسوی بوده همیشه آینه
 گذاشته است چند شیشه عکس را انداخت بعد سوار قایق شده رفتم کشتی جنگی عزیزیه بالا و پناه
 آنرا کشتم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبست اما حاکم و عساکری که در کشتی بود
 شق کردند پس از آن پایین رفته سوار واپور پر توپا که شده رفتم برای جزایر همه کشتیهای جنگی
 شلیک توپ کردند رسیدیم جزایر مرجع جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنبه بزرگ
 درخت بلوط جنگلی یاد و کوچههای سبز دارد از بعضی بوتهها و علفها خانهای قشک بعضی تجارتی
 و غیره ساخته اند یک مدرسه سحریه اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در اینجا
 میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی تجارتی
 می کنند در بریک از جزایر آبادی و خانهای قشک است آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود و در معاودت از ساحل آسیا
و اسکندری آمدم بعضی دہات و آبادیها کہ در کنار دریا و بغل کوہها دیدہ شد از این قرار است
بقیہ حق کار مال تہ قریبا پنجہ سی بعد کادی کوی است کہ وصل شہر و از محلات اسکندری محسوب
میشود در بقیہ حق و کار مال انکور زیادہی محل میآوردند انکورش ہم خوبست غریبی رسیدیم سنہ ۱۰۸۱
روز بیست و ہشتم صبح برخاستہ رخت پوشیدیم سلطان آمدند رفتیم پائین با ہم سوار
اسب شدہ از در باغ بالای عمارت بیکلریسیکی کالسکہ رو بازی نشستیم آفتاب از پیش روہ بسیار
شد و زنندہ بود در اندیم بطرف باغ والدہ سلطان برای صرف نہار خیلی راہ بود و راہر آبادی
و محکمہ واقع است پیادہ شدہ از پلہای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب سادہ است اسباب
اطاق ممتاز دارد قدری نشستہ رفتیم سر نہار بعد باز با طاق اول رفتہ نشستیم خیلی صحبت متفرقہ شد بعد
برخواستہ سوار کالسکہ شدہ برگشتہ از در پائین عمارت بیکلریسیکی آمدم پلہ سلطان آمدند بالا
باز نشستیم صدر اعظمین ہم بودند صحبت زیادہی شد سلطان بسیار اظہار دوستی کردہ برخاستہ رفتند
بمنزل خودشان با ہم الی دم پلہ مشایعت کردیم ہمہ روزہ چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پنج شش دفعہ آدم حمل کردہ بطرف ہو کہ رہ و سایر محلات شہر تردد میکنند این کشتیہا با
مال گپانی دو لحارجہ است و از این حمل و نقل بہ محلات ہر کشتی سالی دہ ہزار تومان مد اخل دارد
ہر وقت کشتی حمل اشخاص میکند حملو را آدم است یکطرف پردہ کشیدہ ز نہا نشستہ اند باقی دیگر
از مرد است و در آمد و رفت این کشتیہا از بغاز برای مرد میکہ در قایقہا نشستہ عبور و مرور
میکند بسیار خطر دارد اگر قایق زو یک کشتی بخار برسد زو و چرخ بخار کہ در یار ابتلا طم می آید
قایق را غرق میکند چنانکہ سہ روز قبل ازین چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شدہ تنہا یک
سجہ با چند نفر قایقی خلاص شدہ اند رسم قایق چپای بخار ہم این است کہ ہر کس غرق بشود ابد
بروز ہمند ہند و کسی نمیفہد کہ یار برای این است کہ مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کارہا
کساد نشود در سال خیلی اشخاص شہتا و نہ کام طوفان بغاز غرق میشوند ما این اشخاص چون روز

روشن عرق شده بودند مردم دیده عرض کردند شب سرشام نشسته بودیم چند صد
 شلیک توپ پیانی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغارشعله آتش زیاد است
 معلوم شد که یاقین شده است برج و غلامت بسیار بلند می در شهر است بر شب قراول
 دارد و هر وقت جانی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم بهفت تیر توپ میاندازند که
 باید او خاموش کردن آتش برود و صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
 چون خانه های اسلامی اغلب از چوبست بسا میشود که آتش خشاب آتش میکشد و خلاصه صریح است
 فایق شده رفیقیم بشارت یابی چراغان کوچ میان عمارت و باغ یابی چراغان فاصله است
 روی کوچ یابی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند بروند باغ اند روی آن میرود
 با کالسکه از جنا بانهار اندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و پشته واقع است عمارت لنگک
 خوب هم بالای تپه است هنوز نام تمام است عله مشغول کار بودند و خوش سلطان درین باغ
 است طاوس زیاد دیده شد چند قفس بود بر برای خوب داشت یک ببر بسیار دیو آ
 بود که همچو ببری در حیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد دور و
 بنما شایچه های آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال ندیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
 پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سیاه ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت
 این خالهای سفید علاوه بر آنها بود بخالهای سفید بچه مرال میماند بعضی مرغها و طوطیهای خوب
 رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفیقیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در
 هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلایی ملک
 استرالیال قریب پنجاه شصت از آن در قفس با بود و در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم بودیم
 اقسام قرقاولهای هندو چین و آفریق هم بود بعد از گردش ما بین آمده رفیقیم بشارت آنجا هم
 کبوتر خانه زیاد بود کبوتر بار از دیکت باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پیل باغ بشارت
 رفیقیم سونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر از مجادان

دریای مرمره میآوردند که آن دریا بهین اسم موسوم است این مردم و عیب دارد یکی خط
سیاه رنگ بسیار دارد و دیگر هر قدر بترشد برق و صاف نشود و حقیقت کینوخ سنگی است اما
سونهای یکپارچه و فرش زینین کپو صیل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر نوی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و در داخل عمارت و کو نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساویست زود گرم میشود و خزانهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرابار باز میکنند آب
گرم و سرد داخل عضا میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند چنانکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آب را باز کردند حمام گرم میشود و منع شیرابار هم در پشت حمام است که اینجا آب را
گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و شمشین و الی سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پراسیا بایت از قرار یک گفتند پول نایابی
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کردند
خود سلطان از نو ساخته اند سر کسین افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود و غروب آفتاب سوار قایق شده
رفیق منزل شب حقه بازی آورده بودند در تالار با طحله بازی چیده بود بعد از شام رفیق
روی صندلی نشیتم طرفین هم همه بودند محقق چهار روز که با عکسها ما نوشته جات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد و چند نفره
از آن که بسیار عزابت داشت از این قرار است ابتدا چوب بار یکت مسی را چنان غلبش
پروان آورد دست برد از چوب کمرخ قناری زنده در آورده را با گرد مرغ پریده آن طرف
نشت بعد آنکشته با قوی دست اعضا و استلظه بود گرفت گذاشت روی میزد و لیموی
رش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر از میان برید که معکوم شود و قوی لیمو با چیرنی بوده است بعد آنکشته را
برداشته قوی دستش غیب کرد و بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر کجشکی بود آورد قوی دستش

مالید تا مفعول شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قمار بر از توی لیمو
در آورده انگشت شاه زاده بسیار محکم با نافه نازک سرخی بپای قمار بسته بود و دستمال صدر عظم
گرفت و ادویه صانع الدوله با چاقو دستمال بریده لوله کرد که داشت توی طباچه انداخت بعد یک
بطری در ست بلی علی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را بهم صانع الدوله برید
و سوزاند دستمال مالید به پیش غیب شد چهار عدد قلاب سیکار که در جیب پیشین متها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر عظم یکی را انتخاب کرد و او اندوخت حسام
السلطه قشبه در دستش بود اول خود بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده در آمد که متها
صدر عظم پایش بسته بود بر عینه همان دستمال بود که اتم صدر عظم را بهم برای نشانه دستمال
نوشته بودند بعد از توی قلاب سیکار دست حسام السلطه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی شیب در آورده انگشت از مردم گرفت و او دست یکی از پیشین متها کیلاسی آورد و تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی کیلاس شکست انگشت را بهم انداخت توی آن کلاه حکیم و کیسون
گرفت آب تخم مرغ را با انگشت با انگشت خالی که توی کلاه بعد کلاه را سر از بر کرد انگشت را بر
یک بسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به پیچ و ترو تخم مرغی شده بود باز انگشت را
زاده اعضا السلطه را گرفت گذاشت روی میز و بند وانه آورد و گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشت راست گرفته غیب کرد بند وانه را برید از توی بند وانه تخم مرغ درست خفته
در آمد تخم را هم شکست یکت کرد و بی علی در آمد کرد و را آورد جلومارین که است خشکی را
السلطه و ادین السلطه با چکش بضر تمام شکست انگشت اعضا السلطه از توی کرد و در آمد
باز بها غریب بیا کرد و در بیت ۲۹ امروز نه روز در منزل خودم کامل پائین را از شور و دولت
مرد بسیار خوش بینی است بحضور آید این چند روز که نیامده ناخوش بوده اما محمد علی پاشای مصری معرو
مرد پریت بسیار صاحب دولت از قهقهه را شد پاشا وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با او بوده ایم
با او صحبت دوست بغروب مانده و اقایق شد فتم بکشی بر تو پیا له نشبه بلی صدر عظم فتم قدری

خوردیم یالی باصفائی دارد و از یک کمره یکی تا یالی صدر عظم خلی است طرف دست
چپ در خاک اروپ واقع است در محله نیکی کوی از آنجا میرود بطرابیه از آنجا بیوک دره در
معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروب بنزل رسیدیم روز دوشنبه غره شهر حجب
المهر حجب از اسلامبول حرکت شد به پوتی از راه دریای قرادیکر صبح برخاسته نهار را منزل
خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز و دشت
نیات بجل آمد آمدیم پایین سوار قایق شده صدر عظم میرزا ملکم خان علی بیگ هم بودند را ندیم
رسیدیم با سکه طولیه با چرخ صدر عظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله
عمارت آمده بودند دست داده رفتم بالا در اطاق معینی نشستم صدر عظمین هم بودند جنسی
شد برخواست آمدیم منزل ایلی کپرا کلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یک ساعت و یک
سلطان آمدند تا پای پله رفتم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستم با صحبت شد
رفتم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره مسقف بودند نشسته را ندیم برای کشتی سلطانیه
که از برندی سوار شده بودیم و انصافا عجب کشتی خوبست لنگرین با بارها از صبح و دیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدر عظمین با چند دقیقه روی صندلی نشستم سلطان برخاست
الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشته ها شلیک توپ کردند بقدر نسیاحت بهم برای کشیدن
لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را دور
کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بارامی میرفت نزدیک بود که ره و طرابیه که منزل یلیاق سفر هست
کشته های سفرای خارجه که مشایعت آمده بودند پیدا شد ندکشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ
خوبست هر یک طاق زیاد داشت همه بالای دکلمارفته هورامی کشید ندکشتی ایلی فرانسو غیر
به همین طور کشتی ما ایستاد ایلی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی به حضور رسید جنسی صحبت شد بعد از
میرزا ملکم خان ایلی معتم لندن حاجی محمد خان ایلی معتم اسلامبول و زریان خان که معاودت بسیار میکنند
با ایلی روس رفتند با اسلامبول طسون صاحب رز در انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم در اسلامبول
۲۲۵

ماند که بر دبه اکلین بار خواهد آمد را ندیم از بغاز که ستیم در آخر بغار که طرفین آن کو هست لب (عما)
 دریا قلجات و سنگهای مستحکم ساخته اند همه جا قوب بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از بندری هرا
 ما بود چون خوب بود عوض آن کشتی موسوم به غیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوب است
 نوکر با آنجا هستند باین تفصیل الخانی حسعلی خان جنرال وزیر فواید بحیرالدوله نصره الملک شجاع السلطنة
 احتشام الدوله میویش را ساطور خان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است
 رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد گویا یکروز بعد از آن اسواران پیوتی برسد شب با بود
 خوابیدم ماه رجب المرجب را تو می در یاد دیدم بروی خط حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب صلو الله
 و سلام علیه اشب اشرف پاشای محاذار چهاره از بیست تکه کشتی زین خورده سر و دستش شکسته است
 حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند امر و طولوزان مادر کو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت مخصوصه
 آورد و خیلی صحبت کردیم مردیست چهل و پنج ساله باریک زرد رنگ ریش را میترشد سبیل دارد و ریش
 خوب حرف میزند کویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه
 شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرصت خداوند تعالی مثل شست
 و دریا مثل آینه صاف بود دست چپ همه جا آست الی سواستاپول دست راست مملکت ناخو
 عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوهها بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و
 و درخت کاج هم داشت در بعضی کوهها گلنگ زراعت و آبادی پیدا میشد بسیار کوههای خوب
 و درهای قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذ
 بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
 که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند آشتاری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم
 بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد
 امر و صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ما بهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا در آمد
 روی آب بازی میکردند روز چهارشنبه سوم
 و شب الحمد لله هوا بسیار خنک

دور یا آرام بود سواحل هیچ پیدائیت صبح بخوابم نماز کرده قرآن خوانده بعد از چوب
سه ساعت بعد بر خاستم الحمد لله در یابم آرام بود در اسلامبول جای پاری از طهران رسید از روز نشسته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت محبت و
آمودگی بوده است این دربار که قره دیکه را هم گذاشته اند حقیقه دارد و هم با منتهی است آبش بنظر
خیلی از دریا های بزرگ دیگر سایه تراست دیروز از سواحل که نزدیک بود چند مرغ کوچک تشنگ
پریده بکشی آمده آنجا نشسته که سه ماده اند سواحل دور شده است نمیتوانند بروند کاهای آنجا
میکشند اگر چه ساحل پیدائیت اما از فراشی که جدا داده است رو بهمت دست راست که
سواحل نا طوی است و نزدیک است میزند باز بر میگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند
خوزه بعد از دقیقه مرد امروز کی ساعت بغروب ماده باز بکنار نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بعده پیداشد شهر و خانها را بادور بین دیدم شهر تشنگی در دانه کوه توی دره واقع است
باز از کنار دور شدیم شب کفام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیداهو ابره شده
اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد و دریا را منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری کشتیم دور آسمان همه ابر و تار یک بود و از همه جانب
برق شدیدی میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان بار بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار صیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا همه جت کی ساعت بیشتر خوابم بندر صبح زود بر خاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار خوب
باران شدیدی بارید یک برقی بجا قدم از کشتی دور تر زود بریا صدای هزار توپ کرده است
دریا را از نیم پاشید اگر این برق بکشتی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد و هوا همان طور بود
یکه و ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخوابم الحمد لله
از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیداهو همه جک و کوه است

هو او طبیعت زمین بسیار بشیبه یکیلانیات بود چون کشتی که مانشته بودیم خیلی بزرگ بود غیو
نزدیکت برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و می
گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد و شب بعلت بدی دریا کشتی را
بوسط دریا برده از نزدیکی کنار ه اجتناب کرده بودند و در مقصد که پوتی باشد نرفته و آن کشتی
چون باد از عقب بود باد بانی کرده خیلی بیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکله کردیم که
آنها هم عقب نماده رسیدند کشتی بخانه کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را بر سر پنجه کوف و کولول
بزرگت همان در آن سابق که ابتداء با نرلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن ریس بسیار خوش
حال شدم تا دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خورد و ما غرق و بفل کشتی پنجه کوف شکست اما نه
زیاد دفعه دیگر خواستند بچسباندند که کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بار بای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده ها و کوه
بردند با کشتی ما هم تم اشرف پاشای همانده ایدم مرش شکسته باز وی راست در رفقه بودند
بود و بگردش رویش هم کمبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخمه کم عرضی از این کشتی آن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتم بآن کشتی صغیر الدوله در کشتی سلطانیه ما
که باقی بار بار میاورد جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
شود همش ریون رودخانه بزرگ است اما کشتی از نیم فرسنگ بیشتر غرق اندر رود طرین رودخانه آبادی
کمی دارد خانه ها مثل خانهای رعیتی ما در آنی و کیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد و بوی و تب
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لشکرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
که هیچ غیو اندر رودخانه یا نزدیکت کناره بیاید و دراز بندر بایستد و کشتیهای کوچک
حل و نقل مردم و بار تجاری را بکنند یک کشتی بخانه از اکلیمه ها و دو کشتی باد بانی از عثمانی دارد
بندر دیده شد صحرای همه چهل است و منتهی بکوه شود کوه هم چهل انچه است کنار رودخانه را از دو طرف

(۲۳۰) بیرق زیاد زده بودند از کشتی که پروان آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
 کراندوک مثل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم
 اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تالک
 ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرخس لکزی از
 کرچی مسلمان و اغستانی از ابلان باش اچق فرنگی و غیره این محاکات جزء باش اچق است یعنی سربرهنه
 و اقوامی بطور است کل بالی باش اچق سربرهنه هستند باید از ن و مرد و بچه عادت ندارند کلاً
 سر بکندارند پای تحت باش اچق شهر کوتایس است که ما پس تغلیس و پتی است خلاصه باشاه زاده
 زیاد تعارف صحبت کردم امضا قاشاه زاده بسیار خوبست و زمانیکه بطور بوزغ بودم شاه زاده آنجا
 بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارضش
 وارد چانه را میترساند چشمهای کبود و خوشحالت قد بلند فرا جاقوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخا
 شده را دیدم حکیم الممالک ماند که بار بار باراه آهن برساند مترجم جانشین بجایارف پسر شاه
 میرخان فارسی فرانسو را خوب حرف میزند کالسکه با همه بهم راه داشت این راه آهن تازه
 ساخته اند از تغلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه ازین یک خط است بسیارست
 کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه چکل و باطلاق و پراست خشک کردن این طور زمین
 و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جاکوه و دره است و راه متصل پنج میخورد
 و سر بالا میرود از رودخانه و پلهها میکزد و بعد رو به تغلیس باید سرازیر برو و باین جبات کالسکه بخا
 نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم مثبته میرفتیم خلاصه حسابعت بعد
 مانده بر راه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه بهم کوهستان و چکل بود غروب رسیدیم به
 یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است اینجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاده پیاده شدیم
 رفتیم با طاق نیز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سر بازیم ایستاده بودند از طایفه
 کرچی باش اچق لباس عجیب داشتند بهما بطور لباس قشور و قدیم قنایا کشاده سرشان مثل

عقلمه پاره سرخ بسته بودند در کرشان یک طباخچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه ^{۲۳۱} قفقاز
لباس زو او فرانسه و طوایف هندوستان آن تفکشان از تفکهای سوزنی کار جبهه خانه طو
بود سوار کالسکه شده را ندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بستر تفلین زد یک شده
با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکه ایستاد رفتم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و کیفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه و بازی شدیم هوا بسیار سرد بود و بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با کرد و خاک میآمد هنوز چرخهای کوچکی هم میرفتند در عمارت
جانشین فوجی با کمال صاحب منصبان نظامی غیره ایستاده بودند با همه احوال پرسی شده حاکم تفلین
هم با که خدایان و کلانتران آمده مان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی زبان فارسی نطق
بودند ایستادیم تا نطق اکبر که فارسی میدادند با کمال فصاحت بیان کردند بعد رفتم بالا در
اطاق پرش اربیلیا نف که از شاهزادهای کرجی است با بارون نیکاکا که کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرش اربیلیا نف را پیشا ختم بهفت سال قبل
ازین که بنده رفیع آباد مارندران رفته بودیم از جانب امپراطور پستیهای خیلی روشن آنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل را نشان داده خودش رفت بنهار خورده خوابیدم شهر تفلین
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه گراز میان شهر می
گذرد در این فصل آبش زیاد بود خیلی بر روی آن بسته اند طرف شمال و در خانه شهر تازه و محله
فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آن طرفت طرف جنوب شهر قدیم تفلین است
روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین کرجیه است این شهر بنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانه ها و عمارات و مکتب خانه ها و کوچه های وسیع سنگ فرش میسازند قلعه کوه قاف
که فرنگیان کاریت میگویند از شهر پدید بود بسیار کوه مرتفعی است معلوا ز برف بود و دروها
راه عاده ساخته که حالا با آن طرف کوه با کالسکه میروند که شهر و لاد قفقاز آن طرف کوه در
مسکو و حاج طرخان است از خشک دور تفلین کم بهای خشک است دور تر از شهر جنگ دارد و

شهر خوب نیست در تابستان و پاییز بسیار گرم و مختلف است کما اینکه باران در اطراف
 یاشهر بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود و بواش تب و فو به خیر است بجا به هزار نفر جمعیت شهر
 است اغلب غراب و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و کرچی و روسی و اغستانی و چرس المان
 ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور و امرود و خیار دارد و امروز رفیق دیدن جانشین که در همین کار
 منزل است از چند اطاق گذشته یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته و کچ بری کرده بودند
 با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب اطا قها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
 فراوانی قایی کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خام شیرازی و اصفهانی پردهای اطاق از
 قالی بود پارچهای کلدوزی رشتی در منگاو بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند
 اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
 بوده است یک عرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا سگار کرده مثل اینکه زنده است در
 گوشه اطاق و داشته اند اگر غفلت کسی به بید خیالی میکند عرس زنده است جانشین بدو
 های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طباچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خوزین
 و برکت بارکاب براق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
 پیوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطا قها را کشیم از پنجره
 اطا قها چشم انداز خوبی بشهر تعلیم و کوچه داشت قدری نشسته بعد رفیق با طاق زوجه جانشین که
 متصل همین اطاق بود آن جا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوکت بادست که در
 شهر کار کرده المان با برادرش بنهار خوردیم پنج پیوز دیگر از جانشین دار و پیوز بزرگش چهارده
 ساله است اولادش در بیلاق بودند اسم زوجه جانشین الگافه او دور و نا است بعد برخاسته
 با طاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین باز دیدند شب را با جانشین کالسه
 نشسته رفیق تماشاخانه مابستانی بنای بسیار مختصر است بیفید کاری یک چل چراغ بر زده است
 که با کار روشن بود تماشاخانه از صاف منصفان روس و غیره بود همه جهت دوست نظر آدم

میکرد و موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند گشت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی ورقش حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بود
زنهای جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسیه هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر ورقش ملنی رویتیه را کردند و بعد از آن ورقش کردی که
که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یک نفر طنبتک و دو نفر سرتکا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقصای ایران در بین بازی که
پرده افتاد و فیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادر یک بالای سکوی باغ زد
بودند نشستیم بعضی از زنهای کرجی و غیره را جانشین معرفی کردند و بنزد فته شام خوردیم در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عفتب مانده بودند رسیده بار بار آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیته بعد از مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بودی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بود
کشتی بخارج کوچک و سههارا به سلطانیته بچپانند ممکن نمیشد از شده موج آخر کشتیها بهم خورده صبح بزر
شکسته بود بالاخره هزار خیمت کشتی کوچک را از دیکت آورده همین که موج آنرا بلند میکرد آ
یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یک نفر آدم خودش را بکشتی میپرانده خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میکفت اگر چه ساحل نزد دیکت بود چنان امواج مار
مها میبرد و از بالا پرتو میکرد مثل اینکه از قلعه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که مادر دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کربک به بندر
پطروسکی رفته از اینجا با نرالی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه و غیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم کنیم صرفه در آنست خواستم از باد کوبه سوار کشتی بشوم قرار شد با
ده نفر برویم باد کوبه و سایرین همه از راه پطروسکی قله سوار کشتی شده بیایند باد کوبه از اینجا هم
سوار شده با اتفاق برویم از نرالی صنیع الدوله را مامور کردیم که تعیلن مانده بار باینرا که بجا بیاری نشد

حل شود با جمعی از بزرگان بنی برساند و در مجلس بودیم که تفصیلش نوشته شد
 روز شنبه ششم امروزمین میرزا که از قرا باخ آمده بود بحضور رسیدش هفت پسر
 بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین کالسکه نشسته شهر اقدری کشیم کم بود
 و کرد و خاک زیاد رفتم آخر شهرالی باغ جهند که آقا میر فتح ساخته است اکثر اهل تفلین نظامی
 هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول تالاری رفتم که صحنه بسیار
 زیادی از اهل قلم و نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد و بهمین میرزا هم
 بود بعد رفتم در تالاری سر میر نشستم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست
 و سایرین هم براب مقینه نشسته بودند بعد از شام برخاسته بالکون عمارت که مثل جهانبانی
 و بیای عمارت نگاه میکنند رفتم چو خان بسیار خوبی در باغ بود آتشباری متناهی هم در روی کو
 جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از بجا و رعیت و زنهاد و خرمای خوشگل کرجی و فرنگی در
 باغ بودند بعد از آتشباری در قس قزاقی که بطور بسیار خوبی میر قسند و درین قس طپا میزدند
 رفتم پایش باغ را که درش کردیم باز و بازوی زوجه جانشین داده بودم کل حیا بهمانی باغ را
 کردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند ملکانی از امپراطور
 بود جانشین بباد او خواندیم احوال پرسید که ده بودند بعد آمدیم بالا باز اقدری نشسته مراجعت
 بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوج کلیسای ایردان کشیشی آمده عریضه آورده بود از نظر
 ملکان رسیده بود که حاجی سید اسد الله جهند اصفهانی بعبات میرفته در گردن فوت شده است
 بسیار فوس خوردیم روز یکشنبه هفتم باید از تفلین برویم بباد کو به صبح زود برخاسته
 نماز خوردیم معتمد الملک و شاهزاد با هم امروز از راه بطروسکی رفتند شش ساعت بغروب نماند
 راه افتادیم جانشین و همه صحنه بسیار تفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود
 هر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از قوی شهر کشته تفلین رفتم جمعیت زیادی بودند از
 شهر خارج شده بجا پاری را دیدیم همه جار و خانه که ماند در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد
 ۲۳۵

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد و هوا بسیار گرم و گرد و خاک
 غریبی بود از تعلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه پیچیده آبادی نبود تا چشم کار میکرد و صحرای کوه خالی و لکیز
 کرد و در هر دو فرسخی یکت چاه یا خانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه بهم از تعلیس تا قریب شش
 فرسنگ ساخته ریختند و چندین کرد و خاک نیست اما راه که تمام شد کرد و خاک زیاد است
 و در چند چاه یا خانه ای ساده اسب کالسکه بار عوض کردند و در هر چاه یا خانه از سواره قراق و
 مسلمان حاضر بودند که سواره را بهم عوض میکردند در چاه یا خانه الکت بزبان ترکی میگویند و برهنه
 حاضر کرده بودند کیساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز را ندیم حساب بود از
 یکت رودخانه که ششمین پیش از چاه یا خانه الکت پل داشت طی بگر میشد سه ساعت از شب
 رفته بود و خانه اغتفار رسیدیم رودخانه بزرگ است اما درین فصل آب کمی داشت چاه یا خانه
 اینجا را هم با هم رودخانه موسوم کرده اند از طرف رودخانه چاه یا خانه بود که باید شب اینجا
 دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است
 بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز آمده ایروان آمده دور تو هم همین جا بوده است قدری از
 اجنبیه طران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم بخوابد و برود تعلیس روز دوشنبه
 هشتم باید برویم شهر کجی صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
 بدی بود اینجا با محل نشین قراق اما راست این قراق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند
 اما از خانوارشان اینجا با اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
 که از پشت آن میروالی دریاچه کوچکی ایروان دست چپ هم بگریشته کوه خالی خشکی از دور پدید
 رسیدیم بجای چاه یا خانه حسن سوار اینجا با طرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست اینطایفه هم
 پنج شش هزار خانوار هستند حسن سوار رودخانه ایست آب کمی دارد و قدریکه رفتیم بجای چاه یا خانه طایفه
 چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بجای چاه یا خانه زکم اینجا هزار خور دیم در هر چاه یا خانه
 از طرایف انجول خوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بجای کوچک اسلحه دارند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از هفتاد و هشت سال که در آنجا بود و دیگر طایفه ششمین
تمام میشود و آنچه است روی تپه کوچکی آثار قلعه اجری محلی از قدیم دیده شد و در خانه این
قلعه میگذرد آب کی داشت آثار پل اجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحرایان هم همان طور گرم و کم آباد است رسیدیم بجایار خانه قره یاز از آنجا رانده دو ساعت
بعزوب مانده بشهر کجور رسیدیم حاکم بلوکات کجور در آنجا آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سوار
و بزرگان و دیگر تانیم فرسخی شهر آمده بودند شهر کجور دورش باغات و توی شهر خانه های پست
قلعه قدیم کجور که قلعه اجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا محسوس کرده اند از میان شهر و در خانه میگذرد اما آبش بسیار گسست
پلی تازه ساخته اند از طرف رودخانه محل فرنگی دار منی است این طرف مسلمان خانه حاکم در
محله فرنگها است منزل آنجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت
جمیعت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر میاید روز سه شنبه هفتم
باید امروز برویم توریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات کجور گذشته به
صحرای قنادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سته فرسنگ راه دیده میشد بعد کم
دور شدیم فرسنگ دور تر از شهر و سر راه بقعه شیخ نظامی است بقعه اجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورت چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خلکی بی آب
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بجایار
پار خانه قارقلی چای از آنجا بجایار خانه منکی چاوور رسیدیم که در کنار رودخانه کر است
برای ما الا حقن زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صد و هشتاد و غیره از بزرگ
درخت اطاعتی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاه زادها و غیره با عراده
جوابر خیلی عقب مانده اند عراده با جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از مادو
مانده بودند قبل از رسیدن آنها هزار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آوردند مستاجر و در مریور جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزو اجاره شیل (۲۳۷) قفقاز
 سالیانست رود که اینجا عرض است اما کم جریان و عمقش هم پیش از یکدفعه بود و کشتی هم بسته رویش
 شخته بندی نموده فرش کرده لیکن طاب قطوری از این طرف آن طرف کشیده بودند اسباب محضری
 میان کشتی بود بسته بیکت دیرک بزرگ طاب را میکشیدند کشتی حرکت آمده بار و آدم را با لظ
 میرساند اول کالسکه را بردند بعد من رفتم بعد صدر عظیم و غیره بارها آمدند براه افتادیم الی
 منکی چادر خاک کج بود آن طرف آب خاک شکلی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده
 بود اما حالا آن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکلی هم در دامنه ها
 کوه افتاده است در قله کوه شکلی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکلی که حالا روسها نوخاسیکویند
 پنج شش فرسنگ راه است بعضی جا های زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته که بعضی خاک خالی
 از توی کالسکه که به چپاری میرفت تفنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که زبان فارسی نمیزد
 میکوشیدند زدیم رسیدیم بجایار خانه چاق کو که در محال ارش شکلی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردیم
 از اینجا سوار شده بجایار خانه عرب رفتم باز از محال ارش شکلی است و وساعت از شب رفته
 بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکلی میاید و در این
 صحرا بازراعت میشود از تعلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدیم بجز جایار خانه و اسم محالات دیگر هیچ
 از آبادی و ده دیده نشد جایار خانه اینجا بسیار گرم و پر پشه بود لا بد الا چینی زده پیر و خنچیدم
 بعضی از بیکت زادها و اعظم شکلی آمده بودند روز چهارشنبه دهم صبح زود برخاستیم
 حکام کج و شکلی و غیره مرض شده رفتم دیدیم دست راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم بیکو
 و جزء شکلی است در اینجا واقع است باغات د بات زیاد و بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود
 قدریکه رفتم محال آق داش تمام شد بجایار خانه کوک چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه و شیر و امات
 چون اینجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مودب خوبست همش سلسلی
 ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد و اندیم دست راست باز جلگه وسیع است که جزو شیروان است
 و از رودخانه کوک چای مشروب میشود بات زیاد بنظر آمد جلگه حاصل خیز نیست اما گرم سیر دست
 چپ همان رشته کوه همه روزه است بچا پارخانه قره یازی رسیدیم اسب عوض شد و بات قره
 میان و یکه خانه و کرد کند که از رعایای روس هم اینجا نشاندند و دیده شد این د بات چند
 معتبر نیستند رسیدیم بچا پارخانه کولولوهارا اینجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شاجی بود و در اوقا
 سفر باریشت با قوی بکن حاکم باد کو به اینجا آمده بودند و دیده شد بهمان طور فریه است خاور روس
 اینجا می نشینند بعد از نماز سوار شده و اندیم از رودخانه کرده ما که شتیم آب کمی داشت ده پادار
 کلاغا یلور دیده شد جزو شیروان است این رودخانه با نیکه نو شتم همه از کوه بهای داعستان که پشت
 همین رشته کوه دست چپ است سر چشمه دارند هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها
 از آن دره که شته به جلگه شکی شیروان میریزد رسیدیم بچا پارخانه آقو که ده بسیار معتبر است و باغات
 زیاد از انجیر و انار و غیره دارد بسیار شبیه است بد که طهران اما باغات کنه ازین زیادتر
 و معتبر تر است رودخانه اقواز وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
 است طرف مغرب رودخانه محال جواز و مرقش محال قشون است که جزو شاجی است خلا
 دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا
 پنج و خم میرود به شمال بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالار فیم اول بنظر کوه
 کوچکی میآید تا جایی بلند بود راه کالسیه را بسیار خوب ساخته اند کالسیه و اسبها براحت میرود
 کم کم رسیدیم بقله نظرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه با نظرفالی باد
 کو به همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد و در چا پارخانه شرا دیل قدیمی کشت کرده باز
 سوار شده و اندیم و ساعت از شب رفته وارد شهر شاجی شدیم جمعیت زیاد می بود همه
 جارا چرغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم و دو پسر و همچنین یکی
 پنج ساله دیگری هفت بهشت ساله بالباس هر کسی دم در باز و همچنین پیاده بودند علمای اسلام

صف کشیده بودند با همه تعارف کرده و اردو عمارت شدیم این عمارت مدال لالیف نامی
شیر و اینست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقا حاکم نشین شماخی بوده حالا لالیف
خریده است مشرف به شهر شماخی محله ارامنه و فرنگیها در بالای پته و محله مسلمانان تو می دره پائین
است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبری بود
حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد و جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
اطراف شهر همه کوه و پته اما چنان خشک است که آثاری از بنهره و درخت و آب نیست رود
خانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نمایم کنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کثرت است قبر مصطفی خان شیر و
و اولادش در آن طرف شهر روی پته واقع است عمارت لالیف بسیار چشم انداز خوبی دارد
از تخته

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم باد کوبه صبح زود در خواسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی تماشایمانند
بودند را ندیم تا به پست و بلندی دره و پته رسیدیم چند خانوار ایلات در این دره بای خشک
دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بجای پارخانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد
چایارخانه مرزی که دهی است بزرگت و سه ساهمی نشینند بعد چایارخانه نفی کرپی بعد چایارخانه
جنکی اینجا بنهار خوریم بعد چایارخانه بلتما بعد چایارخانه ارباب رودخانه هم داشت که همین
اسم موسوم است بعد چایارخانه صرانی بعد شهر باد کوبه الی باد کوبه جمیع راه خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروزه عبور شد محال قبرستان
میکویند واقعا اسم بستی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر باد کوبه با سواره و غیره
با استقبال آمد در چایارخانه صرانی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر باد کوبه شدیم چون معدن نفت در باد کوبه هست شب همه
۲۴۰

از صحرای شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگر چه شب بود و شهر باد کوبه را درست ندیدیم
اما در محتاب معلوم بود که خانه های فتنگی است که تازه بسکت فرنگستان ساخته اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوة
میسر ستاندر رسیدیم بجای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل بزرگ را دیدیم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافران راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند
حاکم باد کوبه صابن صبا بنصیان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد و عمارتی بطرز فرنگی دارد و بعد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتم بکشتی قسطنطنین عجب بندر است که کشتی بزرگ تالاب
دریا می آید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز سلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
کوبه و غیره آمده مرخص شدند شاه زادها و غیره به کشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و عماله خلوة
و کولونل بزرگ و پرسن مخپکوف و بیکر دوف در کشتی ما بودند همان دریا یکی هم بود نیم ساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد میوزید شب را خوابیدیم
ولایت شکی و شیردان و غیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بجایش
و غیره میندازد اما تکرعوا با روز جمعه دوازدهم از چوب ضخیم دلی آهن است
نزدیک بعید مولود حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است
باید باز لی برویم صبح برخاستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتم دوسه
فرسنگ باز لی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت بازیم
ما یوس نبودیم را ندیم تا رسیدیم بلنکرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بخار از عا شوراده ری
احرام ورود ما آمده بود بادورین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنکرانداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنکرگاه کشتی

جنگی با برار صوبت چند تیر قوی انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه بیدار شدند
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتواند پیش رفته داخل انزلی شود لابد باید کرجی و کشتی بجا
کوچک مخصوصا که در انزلی است آمده مارا بجنگی برده و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد ما یوسا از غش کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتم با طاق لباسها را کنده
با کمال استیلا تن بقضاده نشستم سایرین هم که لباسها و نشانهها داشتند همه را در برین کنند
باقی و استغراق مخلوط کردند هر کس در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نتوان نگاه کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل هر دکل از این طرف آن طرف باب میرسید امواج قوی کشتی میریخت و کشتی چنان کج
میشد که چیزی نماند که بر گردد و ما با بدریا بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم
میریخت با صدا های مهیب بدن کشتی تند و رامواج صدای میگرد چیزی نمانده بود که غرق بشود از بالا
باران شدید زیر دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن بختها
کشتی از آب باران و دریا بطوری تر شده بود که پای آدم هیچ طور بند غشید آخر سفر فرستاد
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد و لابد بشود که اگر
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر جزایر لنگران این همه نوک و غیره که با انزلی آمده اند چه
بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد و صف ندارد و فراموشی
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال که ما با دبینه میخور سرفه میکردم شب و
روز هم این خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میبارید

روز شنبه ۱۳ سیر و هم

صبح با طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاه زاد با نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب بهمان طور هوا ابر و باران و طوفان بود بعد روستا
خواهیم یکبار فانی مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدم یک کرجی با دو از ده نفر

و او طلب شده آمده اند که از ماجری بپزند باز می دریا هم رو بار می است قدر خیش
حال شدیم معتمد الملک جواب کاغذیکه با نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح
چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد معتمد قلیخان و میز را بجا آمدند خود را انداخته رفتند
صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوار و بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا
آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میاید تا کشتی رسید نزدیک این
کشتی حالا باز بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی آن کشتی قدری دور تر ازین کجا داشته اند
اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده را ندیم برای کشتی بخار یک طرف دست ما را
گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باری تعالی را کرده بفضی کشیدیم و اردا
انزلی شدیم اشخاصی که از طران و برشت آمده بودند

بجضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدارا

هزار مرتبه کردم شب آتشیاری مفصلی

شد و براحت خوابیدم

الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار بامعان است سزاوارشان خداوندی است که کل
یوم هو فی شان است و درودنا محدود و محدودی که متناهی تجاوی ایام و شهر بلکه احوام
و دیور است پیشکش سپیدی است که با آتش مصداق نور فوق کل نور و نور یعنی منه
کل نور است اعنی ماه و هفته انبیاء و ابن عثم صاحب ایام مشهوره سید الاوصیاء
علیها و الهما السلام ما تعاقب الایام و بعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشور
ستان شنشاه کیتی بخش ایران خداوند ملکه و ایامه الی یوم الدین به محمد و آل جمیع اقبل
توفیقایت واجبه المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خواطر خداوند
لامعه است پس قصدی بر این امر لازم و متحدی بر نقل و طبع آن متحکم است خصوصاً هرگاه

عبارت مرقوم بنان مخبر بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بنطاق واقعیت
 منطبق و مجبوت است و چون ملک الکلام است بکلام الملک از قبل ملوک الکلام کلام
 الملوک است بنیاد علیه باید بطرز اینق و خط مستعین بر شوق بقیح وافی و تنفیج وافی و تهذیب
 و تهذیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاقل قدس افقه فلما این منحه ثانویه را که خطش چون
 ابانته و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نفوس مانی است فقیر مامول سیر را محمد علی شیراز
 شهیر کنگول برای خود برای خویش مخلاطی نپداشته و بهاء آن را از اعمالی ابداء و اتحاف به
 بارگاه عرش شهباه قبول خاطر مبارک انکاشته و بحق خوب نگاشته
 و تحم امید خوب کاشته خداوندش نژد و خداوند کارش بعینیت
 یکنظر که اگر چه خود این روزنامه قلامه خامه عنبرین شاهیه است
 اما نظر بر تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخاطر اقدس
 نماید و شاید ابواب آمان بر چهره این امان مال کشتا
 و از اشتها و انتشارش بتطبیع و اکثر منطبق
 هو المسکت مکرر به متصنوع و ماغ عالی و اما
 معطر چشم نیک بنیان منوره نماید
 اللهم قبل عملک و حصل الله

الحمد لله و الله که در این اوان مهینت اقران این مسافرت
 نامه مطبوع مرغوب که مثنوی از هر گونه کل و ریاضیه است
 و فایده خاص و عام در آن تصور حسن و جیست
 اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع
 نصا و در عکس تار بخود شده و کجایم

ف (5)
 ۹۱۴۲
 CALL No. { ن ۱۱۱۱ ACC. No. ۱۳۵۵۴
 AUTHOR ناصر الدین شاہ قاجار
 TITLE روزنامہ سفر فرنگستان
 سفرنامہ ناصر الدین قاجار

Observatory Library.

Aligarh.

WIDMANULLAH COLLECTION

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
 OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

